

۲۵۱

# فکر

آثاری با عنوان:

نقطه، سر خط

علی (ع) و عثمان

ملت، ملیت

انقلاب یعنی مردم

پرچم الله اکبر

غوغای محسن

حجاب استایل‌ها!

سونامی خاموشی ضد حجاب

معمار هنر انقلاب اسلامی

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

سال بیست و پنجم، شماره ۲۵۱، فروردین ۱۴۰۳، ۶۵۰۰۰ تومان

WWW.FAKKEHMAG.IR



## رزمندگان نور

نگاهی به خاطرات جمعی  
از رزمندگان سپاه حمیدیه و تیپ ۳۷ نور

## نقطه زن، مثل هنر انقلابی

بازخوانی پیام مقام معظم رهبری  
به جوانان مستندساز

## ۱۲ فروردین

ثمره تندروی در صراط  
مستقیم الهی و نه میانه روی!

## انرژی هسته‌ای

نگاهی تطبیقی به شرایط قبل و بعد  
از انقلاب اسلامی در حوزه نفت

# سرباز عقيله (س)

پرونده ویژه شهید مدافع حرم حسین معزغلامی

# اشتراک



ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

نوع اشتراک	پست	۶ ماهه	۱۲ ماهه
تهران	سفارشی	۴۹۰۰۰۰ تومان ۳۹۲۰۰۰ تومان	۹۷۰۰۰۰ تومان ۷۷۶۰۰۰ تومان
شهرستان	سفارشی	۵۳۰۰۰۰ تومان ۴۲۴۰۰۰ تومان	۱۰۰۰۰۰۰ تومان ۸۰۰۰۰۰ تومان



شما می‌توانید مبلغ اشتراک را به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۷۷۰۰۸۷۸۵۴ را به نام موسسه فرهنگی هنری جنات فکه و با یک تماس بانک ملت به نام موسسه فرهنگی هنری جنات فکه و با یک تماس و یا با ارسال پیامک، شماره فیش واریزی و مشخصات آن را به همراه آدرس و کدپستی اعلام نمایید، تا شما هم به خانواده فکه بپیوندید.

هرگونه تغییر آدرس را فوراً به امور مشترکین اطلاع دهید.

شماره تماس و پیامک:  
۰۲۱-۷۷۹۸۲۸۰۸



www.fakkehmag.ir





# هو العزیز



## رہبر معظم انقلاب:

دربارہ نوروز و ذوق و سلیقہ ویژه ایرانی، انسان احساس ژرف اندیشی می کند. بہار را آغاز سال خود قرار دادند. بہار مظهر امید است، پیام آور امید است. بہار بہ انسان می گوید، خزان و برگریزان حتما رفتنی است و طراوت و نوسازی و نوگرایی حتما آمدنی است؛ این خصوصیت بہار است.

۱۴۰۱/۱/۱



صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری جنات فکه  
مدیر مسئول: علی حسین پور  
سرمدبیر: زهرا عابدی  
دبیر تحریریه: زینب سادات سیداحمدی

## تحریریه

محمد مهدی، فتح الله نادعلی، زهره علی عسگری  
نرگس صفری، سیدصباح موسوی، مصطفی عیدی  
محمد گرشاسبی، نفیسه نجفی، فائزه طاووسی

## اجرائی

مدیر اجرایی: محمد حسین پور  
ناظر چاپ: نیما حسینی  
چاپ: شرکت چاپ و انتشارات

## فنی و هنری

مدیر هنری: مهدی حسین پور  
ویراستار: زهراسادات موسوی  
عکاس: حسن حیدری  
طرح جلد: حانیه امینی  
صفحه آرایی: محبوبه سادات نوابی  
نمونه خوان: فاطمه سادات محمدی

## همکاران این شماره:

کریم طرفی، حسین علوی، فاطمه افضلی، سپیده صفا  
عطیه علوی، منیره سادات سجاسی، محسن نجفی  
مهدی هادوی، زهرا هودگر، عبدالرضا آقاسی  
محمد رضا غلام رضایی

## نشانی: تهران، خیابان دماوند،

خیابان بلال حبشی، کوچه اطلاعات، پلاک ۱۲

تلفن: ۰۲۱ ۷۷۹۸۲۸۰۸ و ۷۷۹۸۲۸۱۸

نمابر: ۰۲۱-۷۷۹۸۲۸۱۸

پیامک: ۰۲۱-۷۷۹۸۲۸۰۸

صندوق پستی: ۱۷۱۱۵/۴۱۷

ایمیل: jannat.fakke@gmail.com

سایت: www.jannatefakkeh.com

## نقطه، سر خط

ماه رمضان و سال جدید فرصتی است برای جبران مافات و مرور دوباره آن چه گذشته است تا شاید جبران خسران کنیم و در بعد معنوی و مادی فرصتی دیگر به خود دهیم. اما آن چه که انسان را نسبت به آینده استوار و پایدار نگه می دارد، امید است. امید به آن چه که دارد و آن چه که از دست داده است. در هر صورت اگر نقصان و ناتوانی آدمی را ناامید می کند، اعمالی را ناشایسته انجام داده است، عمری از او بیهوده گذشته است و آن طور که باید در زندگی به علل مختلف موفق نبوده است، همه از رفتار و کردار خود او می باشند و بس. برای هر بنده ای که بندگی خدا را کند، امید و پشیمانی از آن چه که به اشتباه انجام داده است، راه نجات و مسیر صواب است. بعد از ۱۱ ماه که از هر سال می گذرد، یک ماه را خداوند مهربان و بخشنده به عنوان فرصتی در اختیار همه بندگان می گذارد تا انسان که به علت زرق و برق و زیبایی های مادی دنیا دست خوش افکار و رفتار شیطانی شده و از صراط مستقیم خارج گردیده است دوباره راه درست را از نادرست، توبه را از نافرمانی، شادابی را از ناراحتی و در انتها آشتی و صلح با معبودی که صاحب نعمتش است را پیدا کند...

**فکه** نشریه ای مستقل است که به هیچ حزب و گروه و جناحی وابستگی ندارد.

**فکه** قصد دارد که گامی در راه ترویج فرهنگ ایثار و شهادت، دفاع مقدس و نهضت جهانی اسلام بردارد.

**فکه** از همراهی علما، اندیشمندان، نویسندگان، تصویرگران و... استقبال می کند.

**فکه** اصل مطالب ارسالی را در صورت چاپ یا عدم چاپ عودت نمی دهد.

**فکه** نقل و درج مطالبش را در دیگر نشریات و رسانه ها و... با ذکر ماخذ بلامانع می داند.

**فکه** بهره برداری از آثارش را برای کتاب، فیلم و... بدون مجوز کتبی جایز نمی داند.

**فکه** کلیه پی نوشت های مطالب را محفوظ نگه می دارد.

**فکه** منتظر شماست.



هزینه چاپ توسط معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه تامین شده است.





## خرده یادداشت



نقطه، سر خط / ۴ علی و عثمان / ۵  
ملت، ملیت / ۱۲۶ فروردین / ۷

## دورنما



انقلاب یعنی مردم / ۸

## روادید



توهم یا واقعیتی چهل ساله / ۱۲ پرچم الله اکبر / ۱۴  
غوغای محسن / ۱۶ نقطه زن، مثل هنر انقلابی / ۲۰  
حجاب استایل‌ها؛ سونامی خاموش ضد حجاب / ۲۲ انرژی هسته‌ای / ۳۰

## حدیث عاشقی



رزمندگان نور / ۳۴ لبخند بزن برادر / ۳۸

## مدافعان حریم



سرباز عقيله (س) / ۴۰ عزیزکرده / ۴۲ معامله با خدا / ۴۶  
خاک پای شهدا / ۵۰ سرو قُمحانه / ۵۱

## فکّه +



معمار هنر انقلاب اسلامی / ۵۲

## مشاهد من البطولة



جندی العقيلة (س) / ۵۴



۵



۱۲



۳۴



۴۰



# نقطه، سر خط

علی حسین پور

ماه رمضان و سال جدید فرصتی است برای جبران مافات و مرور دوباره آن چه گذشته است تا شاید جبران خسران کنیم و در بعد معنوی و مادی فرصتی دیگر به خود دهیم، اما آن چه که انسان را نسبت به آینده استوار و پایدار نگه می دارد، امید است. در هر صورت اگر نقصان و ناتوانی آدمی را ناامید می کند، اعمالی را ناشایسته انجام داده است، عمری از او بیهوده گذشته است و آن طور که باید در زندگی به علل مختلف موفق نبوده است، همه از رفتار و کردار خود او می باشند و بس. برای هر بنده ای که بندگی خدا را کند، امید و پشیمانی از آن چه که به اشتباه انجام داده است، راه نجات و مسیر صواب است. در هر سال، یک ماه را خداوند مهربان و بخشنده به عنوان فرصتی در اختیار همه بندگانش می گذارد تا انسان که به علت زرق و برق و زیبایی های مادی دنیا دست خوش افکار و رفتار شیطانی شده و از صراط مستقیم خارج گردیده است، دوباره راه درست را از نادرست، توبه را از نافرمانی، شادابی را از ناراحتی و در انتها آشتی و صلح را با معبودی که صاحب نعمتش است پیدا کند و از چشمه زلال الطاف حضرت حق سیراب گردد و بر ریسمان الهی چنگ زند تارضای خدا

را جلب نموده و در دنیا و آخرت عاقبتش ختم به خیر گردد. دنیای مادی، این روزها رنگ های خاصی دارد؛ سرد و خاکستری و مقابل آن گرم و پر از نور. انسان ها در هر نقشه ای از آن نام کشوری با جغرافیای خود را ثبت کرده اند. انسان هایی که داخل این نقشه زندگی می کنند، همگی بندگان خدا هستند و اوست که آن ها را آفریده است. آدم هایی که بعضی از آن ها استکبارستیز و گروهی، سلطه گر هستند و به دنبال مطامع مادی خود، از هیچ جنایتی نمی گذرند و برای این که خود را نژاد برتر نشان دهند، زن و بچه بی گناه را به خاک و خون می کشند. تا این که این جنایت ها را به جایی می رسانند که از آب و غذا و دارو و احتیاجات اولیه یک موجود زنده هم دریغ می کنند و آن چه را که انسان در کتاب ها خوانده است به وضوح می بیند که یک بچه، چطور از گرسنگی گریه می کند و جان می دهد...  
غزه یک فاجعه و جنایت انسان بر انسان است که از هر لحظه و ساعت که بر مردم مظلوم آن می گذرد، دل هر آدمی را داغ دار می کند و چشمان حیرت زده دنیا، خیره می شود به جنایاتی که در آن شکل می گیرد. و این جمله در ذهن تداعی می گردد که به کدامین گناه

کشته می شوند؟!

امروز قضیه فلسطین و غزه قصه نوشته شده نیست که ساخته و پرداخته ذهن یک نویسنده خلاق باشد. امروز حقیقت این است که بیش از سی هزار انسان بی گناه به دست شقی ترین افراد، به بدترین وضع ممکن شهید شده اند و نسل یک جامعه از ریشه و بن از بین رفته است. تاریخ چگونه می تواند سکوت و بی شعوری انسان ها را ثبت کند تا نسل های بعدی از آن عبرت بگیرند؟ اما آن چه که می ماند و آیندگان از آن بهره می برند، نسل آخر الزمانی است که به صحنه غزه آمده اند و یک تنه مقابل این همه جنایت عکس العمل نشان داده اند. جبهه مقاومت امروز یک پارچه ایستاده تا آنان که حقوق بشر را می نویسند و سنگ آن را بر سینه می زنند، بدانند کسانی هستند که مقابل این دورویی و دروغ و جنایت تا آخرین لحظه ایستاده اند؛ همان طور که در قرآن آمده است «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الذِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»\*

پی نوشت:

\*سوره مبارکه بقره، آیه ۱۹۳





# علی (ع) و عثمان

زهره علی عسگری

خیرخواه در خفا بود. در آشکار هم فرزنداناش را با شمشیرهای آخته به حراست از او گماشت؛ آن هم برابر کسانی که در شناسایی خطاهای بزرگ و کوچک عثمان، کوچک‌ترین اشتباهی نکرده بودند.

راه صواب در بازیابی شخصیت عثمان در زمان حال این است که تاریخ را با صفای ذهن بخوانیم و بدون کدورت ببینیم. امیرالمومنین، علی (ع) با عثمان چه کرد؟ وظیفه راه‌بردی‌تر در این معرکه این است که بدانیم چه کسانی عثمان را به کشتن دادند. نکند سرخوشانه، سرنوشت امروز دیگران را در آینده تاریخ صدر اسلام کشف کنیم؛ ولی دست آخر، خودمان بشویم طلحه و زبیرا عثمان را حذف کنیم، سپس طلب‌کار امام جامعه شویم. در بوق و کرنا کردن کشف ذات شخصیت‌های سیاسی، و یارگیری و اردوگشی و شبیه‌سازی افراد به این و آن، به خصوص در زمان انتخاب‌ها، روش علی (ع) نبود و به تبع آن، سیره عملی دو امام انقلاب اسلامی هم نبوده و نیست.

تمام توش و تواناش را برای چنین فردی هزینه نمی‌کند؛ اما این کار آفت‌هایی هم دارد. آفت ساده و دم‌دستی‌اش این است که در تطابق اشتباه کنیم. یعنی کسی را عثمان یا طلحه و زبیر بدانیم؛ ولی واقعا این‌طور نباشد. از این خطا که بگذریم، آفت بزرگ‌تر این است که به فرض، عثمان زمانه را به درستی بشناسیم؛ ولی با او معامله شمر بکنیم. یعنی در برخورد با او، پا را از الگوی تاریخ فراتر بگذاریم و برای خودمان یک چهارچوب دیگر ترسیم کنیم. این خطای راه‌بردی، خود کاشف شخصیت‌ها را هم به آفت جامعه مبدل می‌کند. بیایید با مثال پیش برویم؛ فرض کنید ما به درستی تشخیص دادیم فلان سیاست‌مدار کسی است مثل عثمان، با همان انحراف‌ها و کوتاهی‌ها برابر جامعه و با همان هزینه‌تراشی‌ها برای امام جامعه. حالا وظیفه چیست؟ برای جواب به این سوال کافی است به دیکته نوشته شده برخورد امیرالمومنین (ع) با عثمان نگاه کنیم. علی (ع) برای عثمان، بنابر مصالحی، راه‌نمایی نصیحت‌گر و

تاریخ اسلام یک دیکته نوشته شده است که می‌شود به عنوان عبرت‌های تاریخی، بارها از روی آن نوشت. تطبیق آدم‌های فعلی با شخصیت‌های مثبت و منفی، که در اسلام زیست‌های سرنوشت‌ساز کرده‌اند، راه را برای تصمیم‌گیری‌ها ساده می‌کند. وقتی می‌گوییم شخصی مالک‌اشتر زمان است یا ابودر و عمار است یا در نقطه مقابل، طلحه و زبیر و عثمان است، یعنی داریم راه برخورد و معامله با آن شخص را ترسیم می‌کنیم. یعنی داریم برابر دیگران خطی می‌کشیم که آن‌ها را به عکس‌العملی شبیه به عکس‌العمل تاریخ واداریم.

این کار در ذاتش بد نیست؛ از فضا بسیار هم خوب هست. شخصیت‌شناسی مردان سیاست و آن‌هایی که دستی بر آتش جامعه دارند بسیار عالی است. اگر بشود با فرمول «این همانی» تشخیص داد فلان رجل سیاسی یا اجتماعی، فردا می‌شود عثمان یا طلحه یا زبیر، یا می‌شود شریح یا حتی شمر، از این جهت خوب است که جامعه



# ملت، ملیت

مهدی هادوی

خیزش خود را از زیر زمین آغاز کرد و بساط سیاست‌های ساده‌انگارانه صهیونیست‌های حقارت‌زده را به هم ریخت. خیزشی که لَجْمَن\* را از لبنان و سوریه به داخل اراضی اشغالی کشاند. هرچند فشاری که مردم فلسطین از زن و مرد و کودک و پیر در این نبرد تحمل کردند مایه شرمساری بشریت شد؛ ولی به همه فهماند که حقیقت را نمی‌شود پوشاند، حتی با گذشت ده‌ها سال. جبهه استکبار چه خواهد چه نخواهد فلسطین یک کشور است و هرچند زخم‌خورده، ولی ملت دارد. با اشغال و کشتار و تحریم و گرسنگی‌دادن و بستن آب به روی کودکان، نمی‌شود ملیت را از یک ملت گرفت.

**پی‌نوشت:**

\* لبه جلویی منطقه نبرد

تیرشان به سنگ خورد. شعار این تحرکات در همه کشورها تقریباً یک چیز بود: «حکومت باید ساقط بشود.»

سوریه با همین شعار، دوسال بعد گرفتار ناآرامی شد. شلوغی‌های سوریه چیزی مثل اتفاق‌های سال ۸۸ ایران بود، یعنی فتنه‌گری از داخل. هدف از اخراج بشار، آوردن کسانی بر سر کار بود که راه کنار آمدن با اسرائیل را باز کنند. آن‌ها به دنبال ایجاد یک تغییر اساسی برای یک سره کردن کار جبهه مقاومت به نفع رژیم اشغالگر بودند. آن چه غربی‌ها می‌خواستند، نشد.

در همان سال‌ها، درحالی‌که همه چشم‌ها روی زمین دنبال راه‌حلی برای رفع مشکلات رژیم اشغالگر دودو می‌زد، یک نیروی آخرالزمانی زیر پاهای صهیونیست‌ها درحال ریشه دواندن بود؛ نیرویی که در هفتم اکتبر ۲۰۲۳، یعنی ۱۵ مهر ۱۴۰۲

سال ۸۸ بود، معادل ۲۰۰۹ م. یکی از اساتید ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی جمله‌ای گفت که در آن زمان و با آن شرایط، حرف جدید و عجیبی بود. گفت «آمریکای خواهد بشار را از راس قدرت بردارد و بفرستدش همان انگلیسی که درس خوانده تا طبابتش را بکند.» حالا جناب استاد از کجا حوادث آینده جهان را می‌دانست، معلوم نشد!

آن سال هنوز در هیچ کجا خبری نبود؛ حتی از بهار عربی و سلسله اتفاق‌هایی که حدود یک سال بعد، یعنی سال ۲۰۱۰ م، به فرماندهی غربی‌ها، قصد برهم‌زدن اوضاع غرب آسیا و آفریقا را داشتند. البته نام واقعی بهار عربی انقلاب‌های مخملی بود؛ ولی آن را بزرگ کرده بودند به بهار عربی. انقلاب‌های مخملی، دومینویی بودند که غربی‌ها به راه انداختند تا به ایران ختم بشود که البته





# ۱۲ فروردین

ثمره تندروی در صراط مستقیم الهی و نه میانه‌روی!

فتح‌الله نادعلی

به این‌ها نیست... قاطبه ملت ایران طرف‌دار انقلاب‌بند، دنباله‌روی انقلاب‌بند و پافشاری بر انقلاب می‌کنند. آن‌ها به این می‌گویند تندرو... به داعش هم می‌گویند تندرو. داعش تندرو است؟ داعش منحرف است؛ منحرف از اسلام است، منحرف از قرآن است، منحرف از صراط مستقیم است. مابه این معنا تندرو نداریم. توجه‌کنند ادبیاتی که دشمن به کار می‌برد و معنای خاصی را که در نظر دارد ما تکرار نکنیم...»

قطعا استفاده از دوگانه تندرو و میانه‌رو برگرفته از ادبیات سیاسی دشمنان است و در واقع «میانه‌روی» در برابر «انحراف» است نه «تندروی»! بی‌شک اگر کسی برای انجام دقیق تکالیف الهی تندرو باشد و بادقت و سرعت تکالیف الهی را انجام دهد؛ این یک امتیاز است و در حوزه انجام تکالیف الهی، باید تندروی را به عنوان یک ارزش تلقی نمود. پس کسانی که از واژه‌های تندرو و میانه‌رو استفاده می‌کنند، تحت‌تأثیر فضای رسانه‌های بیگانه قرار گرفته‌اند و اگر ما بپذیریم که اینان دانسته تکرار سخن دشمن نمی‌کنند، باید گفت یا از روی غفلت است و یا به‌خاطر عدم آشنایی با مفاهیم دینی. در آستانه ۱۲ فروردینی دیگر، بیاییم از ادبیات سیاسی دشمن استفاده نکنیم و بر ادبیاتی برگرفته از متن اسلام و انقلاب مان پافشاری کنیم؛ از این نگاه تندرو خواهیم بود؛ با افتخار! ان‌شالله.

هم مرور کنیم... «ما از ادبیات سیاسی دشمن استفاده نکنیم... دشمنان انقلاب از روز اول آمدند تعبیر ادبیات تندرو و میانه‌رو را مطرح کردند... آن روز، از همه تندروتر هم از نظر آن‌ها امام بزرگوار بود. امروز هم از همه تندروتر، به نظر آن‌ها این بنده حقیر هستم. میانه‌رو حرف‌قشنگی است... اسلام، طرف‌دار میانه و طرف‌دار «وسط» است... اما «وسط» در اسلام چیست؟... وسط در مقابل منحرف است... راه میانه یعنی راه مستقیم. راه جاده... پس در مقابل میانه‌رو تندرو نیست؛ در مقابل میانه‌رو منحرف است... منحرف از راه و منحرف از جاده... اما در جاده بعضی‌ها تندتر می‌روند و بعضی‌ها کندتر می‌روند. تند رفتن در صراط مستقیم چیز بدی نیست... آن‌هایی که امروز در بیرون از مرزهای کشور می‌گویند تندرو، مقصودی دارند... آن‌هایی که می‌گویند تندرو منظورشان کسانی است که در راه انقلاب مصمم‌تر و پایدارترند؛ حزب‌اللهی‌ها را می‌گویند تندرو. میانه‌رو [هم] کسی است که در مقابل آن‌ها تسلیم باشد. در ادبیات سیاسی آمریکا و انگلیس و امثال این‌ها، معنای تندرو و میانه‌رو این است... حالا چه کسی در مقابل آن‌ها تسلیم است؟ خوش‌بختانه خودشان هم اعتراف دارند و می‌گویند در ایران میانه‌رو نداریم، همه تندرواند. این حرف، حرف درستی است؛ در ملت ایران هیچ‌کس طرف‌دار وابسته

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ و تأیید و تثبیت آن از سوی ملت در ۱۲ فروردین ۵۸، دشمن با انواع دسیسه‌ها سعی در شکست، مهار و یا انحراف انقلاب اسلامی نمود. یکی از ابزارهای اساسی دشمن در این راه هجمه فرهنگی و تقابل هدفمند با گفتمان انقلاب اسلامی و کم‌رنگ کردن برخی از مفاهیم و معیارها و حتی در برخی موارد تغییر در آن برای دست‌یابی به مقاصد شوم خود بود. از جمله تغییر در ادبیات سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی و مطابق با معیارهای دینی و الهی! ادبیات سیاسی از جمله مفاهیمی بود که در طول چهل‌و‌اندی سال گذشته در تیررس دشمن قرار گرفت و با تعاریفی تحریفی و مغشوش، به‌صورت آرام و با چراغی خاموش در مجامع سیاسی و روشن‌فکری رسوخ یافت. تعاریف وارداتی این واژه به‌هدف تضعیف روحیه انقلابی‌گری در ایران اسلامی، در ابتدای انقلاب از سوی رادیوها و رسانه‌های بیگانه و پس از آن توسط شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌های بیگانه وارد ادبیات سیاسی کشور، برخی مجامع و حتی بعضی از افراد شد. مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در سال ۹۴ این واژگان تحریف‌شده را مورد تبیین قرار دادند؛ ولی در پی آن، حرکت متناسبی از سوی مسئولان و بخش‌های سیاسی و مجامع فرهنگی و دانشگاهی ما صورت نگرفت. قطعاً از سخنان معظم‌له را در این ارتباط با



# انقلاب یعنی مردم

زهرة علی عسگری

## بیست و دوم بهمن سال ۵۷؛ یک تولد استثنایی و پرخروش

هرچه از بیست و دوم بهمن تا امروز گذشته، این مولود بزرگ تر، قوی تر، استخوان بندی اش محکم تر، قدرتش بیش تر و نگاهش نافذتر شده.

### تجربیات انقلاب:

جنگ، برخورد با کافر، برخورد با منافق، برخورد با دشمن سیاسی، انواع و اقسام فتنه ها و توطئه ها.



### انقلاب یعنی چه؟

- ♦ انقلاب یعنی آن چه در دل شما است
- ♦ انقلاب یعنی شما
- ♦ انقلاب یعنی مردم
- ♦ انقلاب یعنی نظام حاکم با این حوادث... روبه رو شده و از گردنه های سخت عبور کرده.

بزرگانی که در این راه بودند (مانند شهدا) امروز فقط اسم شان آورده می شود؛ اما...

- جزئیات کارشان، آن تلاش، مجاهدت، گذشت از همه چیز، تدبیر، فکر و آن قوت باید در ذهن ما جای گزین و جاگیر بشود.
- وظایفی هست که باید بشناسیم و این وظایف را باید دنبال کنیم.

## دو وظیفه کلی برای همه ملت ایران ۱. وظیفه نگاه به خود ۲. وظیفه نگاه به دشمن

### وظیفه اول؛ نگاه به خود

#### نگاه به خود یعنی:

- سنجش و ارزیابی خود
- ببینیم چه کاره هستیم
- وزن مان چقدر است
- خودمان را فراموش نکنیم

### شرح

- این که ما ندانیم و نتوانیم خودمان را درست ارزیابی کنیم و بسنجیم، خیلی بلای بزرگی است.
- ♦ مثل مریضی که دچار یک بیماری هولناک و منجر به هلاکت است، خودش هم خبر ندارد.
- ♦ اگر چنانچه بخواهد نجات پیدا کند، باید بفهمد چه بیماری ای دارد، تا بتواند درمان کند.
- فقط شناختن عیب ها نیست، شناختن نقطه قوت ها هم هست.



## انقلاب با اهداف مهمی به میدان آمد، [ما] به بعضی از این هدف‌ها رسیده‌ایم.

-این یک سیاست خصمانه‌ای است که وجود دارد؛ لذا باید نقطه قوت‌ها را شناخت.

-زیرا یک سیاستی وجود دارد که شما نقطه قوت [و توانایی] خودتان را فراموش کنید.

چرا نقطه قوت‌ها را باید قدر دانست؟



## موفقیت‌های انقلاب

۲. تبدیل وابستگی به خودباوری در مسائل

ملی

\* ایجاد خودباوری ملی در ملت ایران برای

فعالیت‌های گوناگون در:

علم

فناوری

سیاست

هنر

در انواع و اقسام کارها

ملت ایران احساس خودباوری می‌کند... و

چشمش به خارج نیست.

۱. نابودکردن یک نظام استبدادی ظالم حق‌کش بی‌ایمان وابسته، [یعنی] نظام سلطنتی

این، مهم‌ترین دست‌آورد است.

نظام سلطنتی در کشور ریشه‌دار بود.

نظامی بود که نه برای مردم ارزش قائل بود، نه احترام.

نه در اداره کشور نقشی برای مردم قائل بود، نه به فکر مردم بود.

به مردم اهمیتی نمی‌دادند.

مردم نقشی نداشتند.

به سفارت انگلیس و آمریکا اهمیت می‌دادند.

انقلاب اسلامی آمد، این نظام را از بیخ و بن برکنند... و تبدیل کرد به یک نظام مردمی.

مردم در این نظام، مالک و صاحب نظامند.

مردم... تشخیص می‌دهند، رای می‌دهند.

مردم قانون‌گذار را، اجراکننده را، رهبر را با واسطه و به وسیله مجلس خبرگان، شورای شهر

و بقیه عوامل تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز و اجراکننده کشور انتخاب می‌کنند.

♦ گندم ما از آمریکا می‌آمد.

\* در دوران رژیم طاغوت: ♦ سیلوی ما را شوروی سابق می‌آمد می‌ساخت.

♦ پزشک ما هم از هند و بنگلادش می‌آمد.

ملت ایران، جوان ایرانی، احساس توانایی نمی‌کرد؛ یعنی این احساس را در او کشته بودند و سرکوب کرده بودند. این تبدیل شد به احساس توانایی.

نتیجه:

♦ در بخش دارویی

♦ در بخش‌های گوناگون

♦ در بخش صنعت هسته‌ای

♦ در بخش‌های نظامی

♦ در بخش صنعت

♦ در بخش پزشکی

\* امروز جوان‌ها کارهای بزرگی انجام داده‌اند: ♦ در بخش صنعت



۴. گسترش تفکر و ارزش‌های انقلاب.

♦ ارزش‌های انقلاب گسترش پیدا کرده.

♦ امروز شما دارید نشانه‌هایش را در منطقه

ملاحظه می‌کنید.

۳. خودباوری و اعتماد به نفس در مواجهه

بین‌المللی

♦ نمایندگان ملت ایران، امروز در مواجهه با

قدرت‌ها احساس ضعف و حقارت نمی‌کنند.

۵. جلوگیری نسبی از گسترش فرهنگ غربی به عنوان فرهنگ برتر

♦ پیش از انقلاب فرهنگ غربی، فرهنگ برتر شمرده می‌شد.

♦ البته این به کلی برطرف نشده، اما تا حدود زیادی اصلاح شده.



۷. پرورش دانشمندان جهانی که در دنیا معروفند.  
 جراح خوب، مهندس خوب، دانشمند هسته‌ای برجسته؛ این‌ها در دنیا شناخته شده هستند، در دنیا به آن‌ها احترام گذاشته می‌شود.

۶. خارج کردن خدمات ملی از انحصار در مرکز  
 پیش از انقلاب، بسیاری از خدمات، مسائل زیربنایی، خدمات مردمی مخصوص تهران و چند شهر بزرگ بود.  
 امروز انقلاب... این جور ایجاد کرده که این خدمات را به اعماق کشور گسترش بدهد.

**یک نگرانی؛ یک امتیاز برای انقلاب**  
 امروز یکی از نگرانی‌هایی که به‌جا هم هست، به خارج رفتن بعضی متخصصین ما است.  
 روی دیگر این قضیه [این است که] دنیا به [متخصصین] ما احتیاج دارد.  
 یک روز ما به پزشک بنگلادشی احتیاج داشتیم، امروز دنیا به پزشک ما، به مهندس ما، به حقوق دان ما، به خلبان ما احتیاج دارد.

۸. برآمدن گروه‌های خودجوش مردمی  
 ما امروز در همه بخش‌های مختلف زندگی مردمی (در هنر، ادبیات، صنعت، مسائل نظامی و...) گروه‌های خودجوش داریم.  
 جوان‌هایی هستند که نه خرجی برای دولت دارند، نه توقعی از مسئولین کشور دارند، خودشان بین خودشان کارهای بزرگی انجام می‌دهند و انسان، آن‌ها را به چشم مشاهده می‌کند.



۱. ما در ساخت یک اقتصاد قوی ملی عقبیم.
۲. در استقرار عدالت اجتماعی، عدالت قضایی، عدالت اقتصادی... عقبیم.
۳. در ریشه‌کنی آسیب‌های اجتماعی عقبیم.
- در مساله طلاق، اعتیاد، در مسائل اخلاقی، آن مقداری که باید، پیش نرفته‌ایم.
۴. در فضای مجازی و مشکلات اخلاقی آن‌جا [عقبیم].
۵. در تطبیق زندگی‌مان با ارزش‌های اسلامی عقبیم.
- اسلام گفته اسراف نکنید، ما اسراف می‌کنیم.
- اسلام گفته اشرافی‌گری را کنار بگذارید؛ در طبقات گوناگون، یک عده‌ای که می‌توانند اشرافی‌گری می‌کنند، یک عده‌ای [هم] از اشرافی‌گری تقلید می‌کنند.

**نقاط ضعف**

**ارزیابی و سنجش خود؛ بر عهده همه ما است.**

- ما (دولت و مجلس و مردم) اگر به خودمان نگاه کنیم، هم موفقیت‌ها و کام‌یابی‌های بزرگ‌مان را خواهیم شناخت و بر آن‌ها پا خواهیم فشرد و به آن‌ها افتخار خواهیم کرد و آن‌ها را زیاد خواهیم کرد.
- هم ضعف‌های مان را خواهیم شناخت و درصد رفع آن‌ها برمی‌آییم.

**تعیین وظایف**

**وظیفه جوان‌ها چیست؟**  
**جوان‌ها پیش‌ران جامعه‌اند.**  
 در درجه اول، صلاحیت‌های لازم را برای نقش‌آفرینی فردا در خودشان ایجاد کنند.  
 برای حضور در میدان‌های گوناگون آماده باشند.  
 خودشان را برای کشیدن بارهای سنگین آماده کنند.  
 خودشان را از لحاظ صلاحیت‌های گوناگون اخلاقی و علمی و... برای نقش‌آفرینی در پیش‌رانی آماده کنند.

**وظیفه نخبگان چیست؟**  
 خلأها را شناسایی کنند.  
 منافذ خطر را شناسایی کنند.  
 راه‌های رفع خلأ و بستن منافذ خطر را جست‌وجو و بررسی کنند.  
 به دولت‌ها [و مجلس‌های شورای اسلامی و مسئولین] کمک فکری کنند.

**وظیفه دولت، مجلس و دیگر مراکز رسمی چیست؟**  
 [داشتن] عزم راسخ  
 کار مداوم  
 سلامت در عمل  
 صداقت با مردم  
 ترجیح منافع ملی بر سود شخصی.





## وظیفه عموم مردم چیست؟



### وظایف [مردم] مختلف است.

- یک کاسب یک وظیفه‌ای دارد، یک کارمند اداره یک وظیفه‌ای دارد، یک روحانی یک وظیفه‌ای دارد.
- وظیفه عمومی، حمایت از مسئولان، حمایت از خدمت‌گزاران و حمایت از کارهای خوب است.

### وظیفه اساسی و مهم همگانی

[مردم، مسئولین، نخبگان، جوانان، دانشجو، روحانی و...] به یاد داشته باشند همه این کارها جهاد است.

## جهاد یعنی چه؟



● جهاد یعنی تلاشی که در مقابل یک دشمن انجام می‌گیرد.

- نخبگان کاری را می‌کنند؛ این کار با توجه به این که دشمن می‌خواهد این کار انجام نگیرد... جهاد است.
- جوانان کاری را انجام می‌دهند که دشمن می‌خواهد این کار انجام نگیرد [جهاد است].
- مردم از مسئولین حمایت می‌کنند، اتحاد خودشان را حفظ می‌کنند... دشمن می‌خواهد این کار انجام نگیرد؛ اگر کردند، عمل جهادی انجام داده‌اند.

## دشمن با هر کار خوبی که در نظام جمهوری اسلامی انجام بگیرد مخالف است.

- قرآن به ما گفته «لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ\*»؛ هم ظلم نکنید، هم... به هیچ قیمت ظلم را نپذیرید.
- نظام‌هایی که اساس‌شان برای ظلم کردن به وجود آمده، با یک چنین نظامی مخالفند.
- لذا هر پیش‌رفتی که در جمهوری اسلامی پیش می‌آید، آن‌ها را عصبی می‌کند.

### استدلال برای این ادعا

## وظیفه دوم؛ نگاه به دشمن

۱. بدانیم دشمن هست و از دشمن غافل نشویم.
  ۲. بدانیم دشمن خدعه و مکر و حيله و ابزار کار دارد.
  ۳. دشمن را ضعیف و ناتوان فرض نکنیم؛
  ۴. از دشمن نترسیم.
- شرط مهم پیروزی این است که دشمن را بشناسیم و توانایی‌های او را بدانیم، اما نترسیم.
  - اگر ترسیدید، باخت‌اید.
  - از تهدید دشمن، از عربده‌کشی دشمن، از فشار دشمن نباید ترسید.
  - ۵. به پیش‌رفت‌های انقلاب اسلامی توجه کنیم، بدانیم این‌ها است که دشمن را عصبانی می‌کند.
  - باید توجه کرد آن چیزی که موجب می‌شود دشمن این جور عصبی باشد و فشار بیاورد، نقطه قوت شما است.
  - ما اگر ضعیف بودیم، اگر نقطه قوت نداشتیم، دشمن این جور عصبی نمی‌شد و فشار نمی‌آورد... و حيله و خدعه نمی‌کرد.
  - ۶. نباید در مقابل دشمن منفعل شد.
  - گاهی، بعضی به مجرد این که دشمن شروع می‌کند به تحقیر آن‌ها، احساس حقارت می‌کنند، منفعل می‌شوند.
  - سیاست دشمن این است که او را نسبت به داشته‌های خودش بی‌اعتقاد و بی‌اعتماد بکند.

## آخرین کلام؛ اتحاد ملت ایران

- ما با اتحاد و با یید واحد بودن مبارزه کردیم.
- با یید واحد بودن پیروز شدیم.
- با یید واحد بودن تا حالا ادامه داده‌ایم.
- باید بعد از این هم با یید واحد بودن حرکت کنیم.
- اختلافات سلیقه‌ای و سیاسی نباید در وحدت ملی ملت ایران در مقابل دشمنان تأثیری بگذارد.

\* پی‌نوشت: سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۹

# توهم یا واقعیتی چهل ساله

واکاوی و تبیین برخی از چالش‌های ملت و نظام از آغاز تاکنون

فتح‌الله نادعلی

سال ۱۴۰۳ به گونه‌ای آغاز می‌شود که بیش از ۴۵ سال از توطئه‌های متنوع و مستمر استکبار جهانی، صهیونیسم و عوامل منطقه‌ای و داخلی اینان علیه مردم و نظام اسلامی ایران می‌گذرد. در طول این سال‌ها، توطئه‌هایی هم‌چون تحریم، جنگ، ترور، اغتشاش و جاسوسی عوامل بیگانه نه فقط لحظه‌ای قطع نشده است بلکه به شکلی نوین و با بهره‌گیری از هجمه رسانه‌ای و با هدف قرار دادن نیروی انسانی کشور، سعی در القای یأس و ناامیدی در اقبال ملت و به خصوص جوانان داشته‌اند تا این مهم‌ترین عامل اقتدار ایران اسلامی را نسبت به نظام‌شان بی‌اعتماد کنند و در پی آن، نقشه‌های متکی بر عوامل انسانی را پیاده و دست‌رسی به اهداف نامقدس خویش را مهیا نمایند. البته بدون هیچ شکی، دلیل این هجمه گسترده و مداوم، اقتدار توأم با استقلال ایران اسلامی است و تاریخ نشان داده است که مستکبران قدرتمند، کشورهای مستقل و مقتدر و با ایمان را مانع سلطه جهانی خویش می‌دانند و وجود آنان را بر نمی‌تابند و دشمنی تمام‌قد آنان با ایران، دقیقاً به خاطر اقتدار آشکار و قدرت تاثیرگذاری کشور عزیزمان در معادلات جهانی است و این تضاد، معنای دقیق تقابل همیشگی حق و باطل و نبرد جنود الهی و شیطانی است؛ جنگی که در آن پیروزی قطعاً با جبهه حق خواهد بود. الا ان حزب الله هم الغالبون\* . ان‌شالله.

معیشتی مردم و برنامه دولت در بودجه ۹۷ مبنی بر افزایش قیمت حامل‌های انرژی، باعث بروز این ناآرامی‌ها شد؛ اما طبق یک قاعده از پیش تعریف شده اعتراضاتی که در یک کشور مردم‌سالار، حق و در برخی مواقع وظیفه مردم است، بهانه‌ای برای ورود عوامل استکبار و صهیونیسم و انجام توطئه با کمک پیاده‌نظام‌های داخلی و تهاجم رسانه‌ای ضدانقلاب شد و مدتی فضای کشور را تحت تاثیر خویش قرار داد و برخی از شهرهای ایران را دچار تنش و ناآرامی نمود. در این اغتشاشات، رسانه‌های معاند هرچه توانستند بر طبل دشمنی نواختند و از حربه‌هایی هم‌چون کشته‌سازی، مصادره قربانیان اغتشاشات به جای معترضان، سوءاستفاده از تصاویر آرشیبوی و... برای ترغیب مردم به همراهی بهره‌بردار نمودند. رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در نوزدهم این ماه در دیدار با مردم قم تحلیلی حکیمانه برای اغتشاشات و ناآرامی‌ها داشتند («... این‌که فلان انسانی از یک حقی محروم بماند و اعتراض بکند یا این اعتراض‌کننده‌ها... یک جایی جمع بشوند و حرف خودشان را بزنند، یک مطلب است و این‌که یک عده‌ای از این تجمع و از این انگیزه سوءاستفاده کنند و بیابند به قرآن دشنام بدهند، به اسلام دشنام بدهند، به پرچم اهانت کنند، مسجد را بسوزانند، تخریب کنند، آتش بزنند، یک حرف دیگر است. این‌ها دو مقوله است. این‌ها را با هم مخلوط نباید کرد...») ایشان درباره نقشه دشمنان در بهره‌گیری و سوءاستفاده از این اعتراضات برای برهم‌زدن امنیت جامعه و جداکردن صف ملت و نظام‌شان از هم این‌گونه فرمودند («... یک مثلثی در این قضا یا فعال بوده است. مال امروز و دیروز هم نیست. این سازمان دهی شده بوده است. این‌هایی که عرض می‌کنم همه قرائن اطلاعاتی دارد. حالا بعضی آشکار است... نقشه مربوط به آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها است... نقشه را آن‌ها کشیدند. چند ماه هم هست دارند نقشه می‌کشند... این نقشه‌ای است که کشیده شده و چند ماه است روی این نقشه دارند کار می‌کنند... دشمن حالا مرتباً پاتک می‌کند و در هر دفعه هم شکست می‌خورد؛ اقدام می‌کند و نمی‌تواند، نمی‌تواند پیش ببرد؛ به خاطر ایستادگی، به خاطر این سد محکم مردمی و ملی، این

به وسیله روسای شقی این گروه گمراه هدف گرفته بود. ضربه بود به دولت‌های قبلی و کنونی آمریکا و رژیم‌های وابسته به آن در این منطقه که این گروه را به وجود آوردند و همه‌گونه پشتیبانی کردند تا سلطه نحس خود را در منطقه غرب آسیا بگسترانند و رژیم غاصب صهیونیست را بر آن مسلط سازند. شما با متلاشی ساختن این توده سرطانی و مهلک، نه فقط به کشورهای منطقه و به جهان اسلام، بلکه به همه ملت‌ها و به بشریت خدمتی بزرگ کردید...») در ۷ دی این سال، اعتراضاتی در ارتباط با برخی مشکلات اقتصادی و معیشتی، فضای کشور را ملتهب نمود. در این اعتراضات تعدادی کشته شدند و دامنه اغتشاشات به ده‌ها شهر کشیده شد. گرچه مشکلاتی که موسسات مالی برای مردم ایجاد کرده بودند و هم‌چنین وضعیت اقتصادی و

در قسمت قبل، به توطئه‌های دشمنان تا پایان آبان‌ماه سال ۱۳۹۶ پرداختیم و اعلام خبر پایان سیطره داعش در منطقه. مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) سی‌ام این ماه در پاسخ به نامه سردار سلیمانی، نامه‌ای مرقوم فرمودند که بخش‌هایی از آن چنین است («... خدای بزرگ را با همه وجود سپاس گزارم که به مجاهدات فداکارانه شما و خیل عظیم هم‌کاران‌تان در سطوح مختلف، برکت عطا فرمود و شجره خبیثه‌ای را که به دست طواغیت جهان غرس شده بود، به دست شما بندگان صالح، در کشور سوریه و عراق ریشه‌کن کرد. این تنها ضربه به گروه ستمگر و روسیاه داعش نبود؛ ضربه سخت‌تر به سیاست خبیثت‌آلودی بود که ایجاد جنگ داخلی در منطقه و نابودی مقاومت ضد صهیونیستی و تضعیف دولت‌های مستقل را





تعدادی از اعضای گروهک تروریستی جیش العدل



بار هم ملت، با قدرت تمام به آمریکا و به انگلیس و به لندن نشین‌ها می‌گوید این دفعه هم نتوانستید، باز هم نخواهید توانست...»

ساعت ۱۶ روز دوشنبه، ۱۳ آذر، دو مرزبان و دو کارشناس سازمان آب ایران بر اثر تیراندازی در منطقه «بورلان» در شهرستان ماکو در مرز ایران و ترکیه مجروح شدند که یکی از مرزبانان بر اثر جراحات به شهادت رسید. وزیر خارجه ترکیه در تماس تلفنی با همتای ایرانی خود اعلام کرد که «نیروهای گروهک تروریستی پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) عامل این تیراندازی بوده‌اند و مامورین ترکیه در حال پی‌گیری این حادثه هستند و نتیجه را به اطلاع مقامات ایرانی خواهند رساند.» در چهاردهمین روز از دی‌ماه این سال، سربازان گمنام امام زمان (عج) با عوامل گروهک تروریستی حزب دموکرات کردستان در پیران شهر درگیر شدند. این گروهک تروریستی با ماموریت انفجار، کشته‌سازی و قتل مردم بی‌گناه برای تداوم بخشی به اغتشاشات اخیر وارد ایران شده بود که تحت رصد اطلاعاتی قرار گرفتند. عوامل این گروهک، با سپر قرار دادن یک زن روستایی به سوی ماموران اعزامی تیراندازی کردند که منجر به شهادت سه نفر از ماموران شد. در جریان این درگیری، یک تن از تروریست‌ها دست‌گیر و چند تن از آن‌ها نیز زخمی شدند. هم‌چنین تعدادی ادوات، شامل پنج قبضه سلاح کلاشینفک و خشاب مربوطه، چهار قبضه نارنجک، لباس نظامی، کوله‌پشتی تجهیزات نظامی و دفترچه یادداشت حاوی رهنمود لازم برای ایجاد ناامنی و اغتشاش کشف و ضبط گردید. در نهم بهمن ماه، رزمندگان قرارگاه نجف‌اشرف نیروی زمینی سپاه با یک تیم تروریستی تکفیری داعش در غرب کشور درگیر شدند. در این عملیات که در منطقه «بمو» صورت گرفت، سه نفر از نیروهای قرارگاه نجف‌اشرف به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

این تروریست‌ها قصد انجام عملیات در شهرهای مرزی و مرکزی را داشتند. در این درگیری که نیروهای وزارت اطلاعات نیز در آن شرکت داشتند، ۱۶ تروریست تکفیری که اکثراً از اتباع بیگانه بودند دست‌گیر و پنج نفر نیز به هلاکت رسیدند.

در ۳ بهمن، در جریان اغتشاشات درویش گنابادی در خیابان پاسداران تهران که منجر به تخریب اموال عمومی، خودروها و شیشه منازل مردم شد، یک اتوبوس به رانندگی فردی منسوب به این گروه به صف مامورین نیروی انتظامی که در محل حاضر شده بودند حمله کردند و سه تن را به شهادت رساندند. در جریان این اقدام، سی نفر از مامورین انتظامی و تعدادی از عابریین آسیب دیدند و ۱۲ خودرو نیز صدمه دید.

سال ۱۳۹۷ به گونه‌ای آغاز شد که توطئه‌های استکبار و اقدامات تروریستی عوامل وابسته به آن از همان

اطلاعاتی خود توانستند گروه‌های تروریستی را در انتقال هشتاد کیلوگرم مواد منفجره ترکیبی، ۱۷ عدد تله انفجاری پدالی، ۲۸ قبضه سلاح کم‌ری با ۲۱۰۰ فشنگ، ۳۵ قبضه نارنجک جنگی، ده‌ها چاشنی الکترونیکی، فیتله و تجهیزات انفجاری ناکام بگذارند. در این عملیات هم‌چنین ۵۸۰ کیلوگرم مواد مخدر از تروریست‌ها کشف شد.

یک روز بعد، یک تیم تروریستی از گروهک جیش‌العدل از داخل خاک پاکستان با حمله به برجک مرزبانی ناچار در میل مرزی ۸۹، قصد تصرف آن را داشتند که با مقاومت شدید نیروهای مرزبانی مستقر در برجک مواجه و با ورود نیروهای احتیاط به منطقه ناکام ماندند و سه نفر از تروریست‌ها به هلاکت رسیده و تعدادی زخمی و متواری شدند. در این درگیری، استوار دوم، وحید حسین‌زاده و سرباز وظیفه، ابوالفضل غلام‌پور از نیروهای هنگ مرزی میرجاوه و زکریا نوتی‌زهی و محمود رجب‌نیا، از نیروهای بسیجیان طرح امنیت به شهادت رسیدند و سه نفر از نیروهای مرزبانی و بسیجی نیز مجروح شدند.

ادامه دارد...

#### پی‌نوشت:

به تحقیق، تنها حزب خدا پیروزمندانند. سوره مبارکه مائده، آیه ۵۶

این گروهک تروریستی با ماموریت انفجار، کشته‌سازی و قتل مردم بی‌گناه برای تداوم بخشی به اغتشاشات اخیر وارد ایران شده بود که تحت رصد اطلاعاتی قرار گرفتند. عوامل این گروهک، با سپر قرار دادن یک زن روستایی به سوی ماموران اعزامی تیراندازی کردند که منجر به شهادت سه نفر از ماموران شد

روزهای ابتدایی سال آغاز شد. در بامداد یکشنبه، نوزدهم فروردین چند نفر از افراد وابسته به گروهک تروریستی المقاومة الوطنية الاحوازیه، به مدرسه علمیه امام حسین (ع) اهواز حمله کرده و با تیراندازی و پرتاب شیشه‌های بنزین، سعی در ایجاد رعب و وحشت داشتند. ساعتی بعد فیلمی کوتاه از این حرکت تروریستی، در شبکه ماهواره‌ای احوازنا، که وابسته به گروه‌های جدایی‌طلب افراطی است، پخش شد که در آن یکی از تروریست‌ها اعلام کرد «این جای یک مرکز وابسته به سپاه است و ما آن‌جا را به آتش کشیدیم!»

در بیست و هفتمین روز بهار ۹۷ سربازان گمنام امام زمان (عج) سیستان و بلوچستان، با اقدامات



داستان انقلاب « قسمت ۶۹

# پرچم الله اکبر

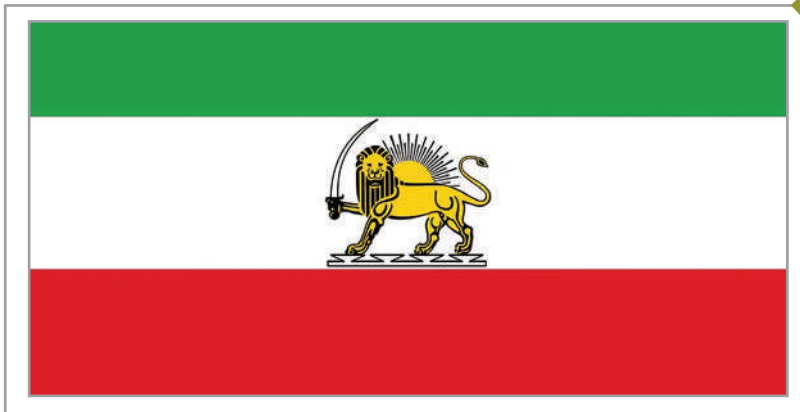
نشان و پرچم جمهوری اسلامی ایران

محمد گرشاسبی

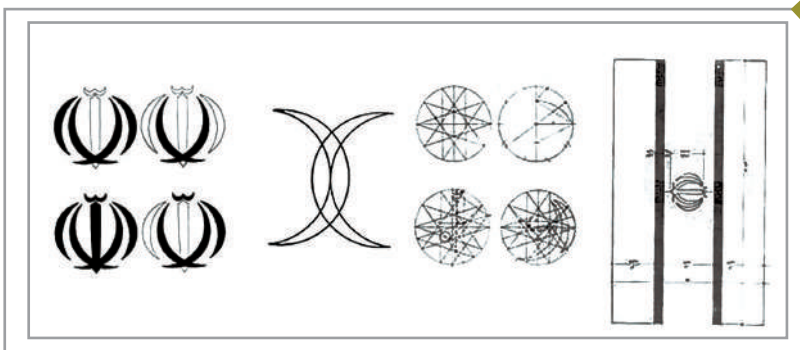
زمانی که این شماره از مجله فکه به زیور طبع آراسته و حالا منتشر شده است، ۴۵ سال و دو ماه از نخستین انقلاب پیروز و به ثمر رسیده تاریخ شیعیان گذشته و این فراز مهم تاریخ اسلام در پنجمین دهه خود قرار گرفته است. انقلابی که در عمر خود فرازونشیب‌هایی داشته و از گردنه‌هایی بسی خوفناک گذشته و طوفان‌ها و سیلاب‌هایی را پشت سر نهاده است و به کوری چشم بدخواهان، جوانی را گذرانده و در آستانه میان‌سالی است. سرگذشت انقلاب اسلامی ایران، که هرروز آن به اندازه عمر یک ملت گذشته، دست‌خوش جریان‌ها و روی‌دادهایی بوده که هرکدام به اندازه مثنوی، هفت‌من کاغذ سخن در کنه‌ذات خود دارند. داستان‌هایی که هرکدام جای بسی تحلیل دارد و تبیینش به کرسی‌های اختصاصی در کالج‌ها نیازمند است. اما آن‌چه که در ماه‌نامه فکه به شما پیش‌کش می‌شود، خلاصه نقل داستان‌های این انقلاب است؛ داستان‌هایی خواندنی که تجدید خاطرهای است برای گذشتگان، بازخوانی است برای نسل حاضر و میراثی است برای آیندگان.

چند روزی از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذشت که در دولت مهدی بازرگان از پرچم شیروخورشید استفاده و در تمام دیدارهای دیپلماتیک و میهمانان خارجی انقلاب، این رویه هم‌چنان مشاهده می‌شد. نمونه بارز آن، دیدار یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در تهران بود که وقتی به ملاقات سران دولت بازرگان رفت، در تصاویر برجای‌مانده از آن روز، مشخص است که از پرچم شیروخورشید استفاده شده است. هنوز بهمن ۱۳۵۷ تمام نشده بود که ابتدا تاج پهلوی را از روی سر شیر برداشتند و بعد، در تاریخ «اسفند امام خمینی»<sup>(۱)</sup> در سخن‌رانی خود در قم دستور داد نشان شیروخورشید کلاً برداشته شود؛ اما دولت بازرگان با وجود تأکید امام بر حذف این نشان پهلوی، هم‌چنان به استفاده از پرچم شیروخورشید ادامه داد. حتی پس از فرارندوم جمهوری اسلامی و تعیین این حکومت توسط مردم ایران نیز دولت بازرگان بر استفاده از پرچم شیروخورشید تداوم بخشید. تا این‌که در نیمه سال ۱۳۵۸ دولت بازرگان مسابقه‌ای عمومی برای طراحی نشان جمهوری اسلامی برگزار کرد؛ طرح‌های مختلفی از سوی طراحان به دولت ارسال شد که تا اواخر پاییز ۱۳۵۸ نیز ادامه داشت. در ابتدا طرحی متعلق به صادق تبریزی برنده شد که شامل یک خورشید با ۲۲ ستاره به نشانه ۲۲ بهمن و هشت مشت‌گرفته‌کرده بود.





نمونه‌هایی از طرح‌های مقدماتی پرچم ایران



رنگ سفید و یازده بار به صورت نواره در مرز رنگ سرخ با رنگ سفید (در مجموع ۲۲ بار) و به خط بتایی (یعنی همان خطی که شعارالله اکبر بر بالای مناره‌های مساجد با آن نوشته می‌شود) تکرار می‌شود. «الله اکبر»ها هیچ مرزی با رنگ سفید ندارند؛ به طوری که حرف الف (ا) الله اکبرهای فوقانی به رنگ سبز و الله اکبرهای تحتانی، به رنگ قرمز نوشته می‌شود؛ به این صورت که یک سانتی‌متر از الف‌ها، به قسمت سفید پرچم نفوذ می‌کند و نشانی از کوبندگی این شعار است و نمایانگر این است که الله اکبر هم چون سلاخی در دستان مردم عمل کرده است! و لا به لای حروف الله اکبرهای فوقانی، به رنگ سبز و الله اکبرهای تحتانی به رنگ قرمز پر می‌شود. نسبت طول به عرض پرچم، هفت به چهار است. نشان الله سرخ رنگ که در مرکز پرچم جمهوری اسلامی ایران درج می‌شود، عبارت لاله‌الله است.»

آخرین تغییری که در پرچم ایران داده شد، این بود که ۲۲ الله اکبر درج شده در نوار باریک سرخ و سبز، شبیه کلمه لاتین USA شده بود! از این رو از حمید ندیمی دوباره خواستند که الله اکبرها را تغییر دهد تا به شکل امروزی دربیاید. پس از اعمال تغییرات خواسته شده، در تمام مراسم سیاسی و ورزشی و فرهنگی داخلی و خارجی و در سازمان‌ها و میادین، پرچم جدید سرزمین ایران به اهتزاز درآمد و تاکنون باقی است.

در تماس با ندیمی گفت: «آقای ندیمی، طرح شما در شورای انقلاب تصویب شده و حضرت امام هم آن را تنفیذ کرده‌اند. به‌تر است خود شما روی طرح کل پرچم هم کار کنید.» او نیز دست به‌کار شد و در زمان کمی پرچم فعلی را طراحی کرد که در دو لبه داخلی پرچم ۲۲ بار کلمه الله اکبر روی باریکه سبز و سرخ، ذکر شده است. پرچم در روز ۱۵ تیرماه ۱۳۵۹ به تایید امام خمینی<sup>(۵)</sup> و بعد شورای انقلاب رسید. طبق مصوبه شورای انقلاب و تایید حضرت امام، باید نشان جمهوری اسلامی ایران به رنگ سبز در پرچم قرار می‌گرفت؛ اما اصرار ابوالحسن بنی‌صدر، رنگ سبز آن را عوض کرد و آرم جمهوری اسلامی به رنگ سرخ بر میانه پرچم ایران نشست. در هر صورت در آخرین روز تیرماه، همان پرچم با همان رنگ‌های دل‌خواه رئیس‌جمهور بنی‌صدر اجرا و عمومی شد. در روز ۸ مردادماه از سوی دولت، مشخصات فنی و ظاهری پرچم سه‌رنگ سبز و سفید و سرخ اعلام شد و برای همگانی شدن آن به رسانه‌ها ابلاغ شد که «مختصات فنی و محتوایی پرچم جمهوری اسلامی ایران: پرچم به‌ترتیب عمودی از سه رنگ مساوی سبز، سفید و سرخ (نه قرمز) تشکیل شده است. علامت مخصوص جمهوری اسلامی ایران، به رنگ سرخ در وسط پرچم قرار می‌گیرد. شعار الله اکبر، به نشانه ۲۲ بهمن (روز بیست‌ودوم از ماه یازدهم سال)، یازده بار به صورت نواره در مرز رنگ سبز با

”

قبل از انقلاب در جلسات دکتر شریعتی شرکت می‌کردم. ایده چنین کاری را در این جلسات و در زمانی که تفسیر سوره حدید مطرح بود به دست آوردم. علاقه داشتم برای جهان اسلام یک نشان درست کنم

این طرح در تاریخ ۱۳۵۸ توسط شورای انقلاب مورد قبول واقع شد و با اضافه شدن یک الله اکبر در وسط آن، به‌عنوان نماد پرچم جمهوری اسلامی ایران به اهتزاز درآمد. حتی این نامواره روی اسکناس‌های چاپ بانک مرکزی در اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل ۱۳۵۹ نیز جاخوش کرد؛ اما طرح صادق تبریزی به مرور زمان مورد قبول بسیاری از سیاست‌پویان و حتی اهالی فرهنگ قرار نگرفت. منتقدان اواخر فروردین ۱۳۵۹ به سراغ طرح دوم مسابقه پارسال رفتند؛ همان طرحی که دفتر نخست‌وزیری ردش کرده بود. طرحی از حمید ندیمی، که کلمه الله به صورت دایره درآمده بود (نشان فعلی وسط پرچم ایران). این طرح در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ مورد تصویب شورای انقلاب قرار گرفت و چهار روز بعد هم حضرت امام آن را پسندیدند. ندیمی درباره نحوه طراحی این طرح گفته بود که «قبل از انقلاب در جلسات دکتر شریعتی شرکت می‌کردم. ایده چنین کاری را در این جلسات و در زمانی که تفسیر سوره حدید مطرح بود به دست آوردم. علاقه داشتم برای جهان اسلام یک نشان درست کنم. در آن جلسات دریافتیم که حکومت اسلامی سه اصل اساسی دارد: کتاب، میزان، حدید یا کتاب، ترازو و آهن. یعنی اگر جامعه‌ای یکی از این سه اصل را نداشته باشد به‌سوی رستگاری نمی‌رود.»

از این رو در همان روز توشیح امام خمینی<sup>(۵)</sup>، طرح حمید ندیمی به‌عنوان نامواره پرچم جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و این در حالی بود که هنوز نشان شیروخورشید در بسیاری از اسناد دولتی در ادارات استفاده می‌شد؛ طوری که در ۶ تیرماه ۱۳۵۹ اعتراض شخص سید احمد خمینی بلند شد و دولت بنی‌صدر را خطاب قرار داد که «مهلت ده‌روزه برای تغییر نشان‌ها و آرم‌های شاهنشاهی از امروز تعیین می‌شود.»

پس از طراحی لوگو، نوبت به تعویض طرح خود پرچم ایران هم رسید. پرچمی که باید سه رنگ می‌ماند؛ اما باید تغییراتی را در خود می‌دید. مطابق قانون اساسی تصویب‌شده می‌بایست دارای الله اکبر می‌بود. طراحی آن را نیز به برنده نامواره جمهوری اسلامی، یعنی حمید ندیمی سپردند. هاشمی‌رفسنجانی



# غوغای محسن

شهید محسن حججی

حسین علوی



«شهید قلب تاریخ است.» این جمله‌ای است زرین، از دکتر علی شریعتی. جمله‌ای که خلاصه و عصاره فلسفه شهادت است و بهترین راوی، خون شهیدایی است که گران‌ترین سرمایه‌شان، جان را با خدا معامله کردند تا آیین پیغمبر آخرالزمان روی زمین بماند. شهید قلب تاریخ است؛ هر شهید مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد و آن را قلب می‌کند. از ابتدای تاریخ اسلام، مشرکان و کفار و منافقان، کمر به سرنگونی پرچم اسلام بستند و این شهدا بودند که با نثار خون خود، بیرق اسلام را برافراشته نگه داشتند. شهید قلب تاریخ است؛ چون در حساس‌ترین مقاطع تاریخ اسلام، این شهدا هستند که نقشه همه شیاطین را نقش بر آب می‌کنند و بشریت را به سوی سعادت سوق می‌دهند. آن چه در پی می‌آید، سرگذشت شهیدایی است که زیبا زیستند، پیش از شهادت شهید شدند و بعد، با نثار خون خود مسیر تاریخ را تغییر دادند تا اذان محمدی بر مأذنه‌ها بماند و بشر طعم آزادی را بچشد.

## نجف‌آباد

محسن حججی ۲۱ تیر ۱۳۷۰ در شهرستان نجف‌آباد اصفهان در خانه محمدرضا حججی و زهرا مختاریپور دیده به جهان گشود. عموی پدر بزرگش بنیان‌گذار حوزه علمیه نجف‌آباد بود و پدر بزرگش هم از شاگردان آیت‌الله حکیم در حوزه نجف. عموی پدرش حجت‌الاسلام محمدعلی حججی در عملیات والفجر در شرفانی به شهادت رسید. محسن، فرزند سوم از خانواده هفت نفره حججی بود.

## حسینیه نجف‌آباد

چه زمانی که در آغوش مادرش جای داشت و چه وقتی که راه رفتن را یاد گرفت، پای ثابت روضه‌های حسینیه نجف‌آباد بود. هفت ساله بود که زیارت عاشورا را حفظ شد.

## نجف‌آباد

مادر همیشه از خطرات جبهه پدرش برای فرزندانش می‌گفت. «بچه‌ها اگه فردا جنگی شد باید بریدها.» در همه این دوره‌ها هم، محسن بعد از حرف‌های مادرش می‌گفت «مامان من هم می‌خوام برم جبهه شهید بشم.»

## منزل حاج محمدرضا

هنوز به سن تکلیف نرسیده بود؛ اما نمازش را اول وقت می‌خواند. ماه رمضان که می‌شد پدر و مادر وقت سحر بیدارش نمی‌کردند که روزه نگیرد. اما وقتی دیدند با این که به سن تکلیف نرسیده، بدون سحری روزه‌هایش را می‌گیرد، مجبور شدند هر سحر بیدارش کنند.





## قم

اگر شبیه‌ای برایش پیش می‌آمد چه در حوزه تاریخ اسلام، چه در فقه و چه سایر مسائل اسلام، اول سعی می‌کرد با خواندن کتاب به جوابش برسد. اگر نمی‌رسید اول می‌رفت حوزه علمیه نجف‌آباد و باز اگر جوابش را نمی‌گرفت راهی حوزه علمیه قم می‌شد.

## مدرسه نجف‌آباد

چون صدای خوبی داشت در مراسم صبحگاه، قرآن و دعای مدرسه را خودش می‌خواند. هم اولیای مدرسه از او راضی بودند و هم اولیای خودش، که هرگز گله و شکایتی از کسی نشنیدند. هنوز دانش‌آموز ابتدایی بود که در کانون فرهنگی مقداد عضو گروه سرود و تواشیح و این‌گونه فعالیت‌ها شد.

## موسسه شهید کاظمی

چند ماه بعد از شهادت احمد کاظمی، فرمانده نجف‌آبادی سپاه، محسن حججی وارد موسسه فرهنگی شهید احمد کاظمی شد. کارش بردن کاروان‌های راهیان نور و سایر امور فرهنگی بود. او پای ثابت موسسه شد و از آن‌جا به اردوهای جهادی هم پایش باز شد. به محروم‌ترین مناطق و روستاهای کشور می‌رفت و با عشق به مردم خدمت می‌کرد.

## تهران

خیلی آرزو داشت که مقام معظم رهبری را ببیند. بالاخره سال ۸۶ آرزویش برآورده شد و از طریق موسسه شهید کاظمی آن‌ها را آوردند به بیت رهبری برای دیدار رهبر انقلاب.

## دانشگاه غلویچه

هنوز دیپلمش را نگرفته بود که در فرم انتخاب رشته، رشته برق را انتخاب کرد و دو ماه پس از کنکور او دانشجوی رشته برق دانشگاه علمی‌کاربردی غلویچه بود. یکی از هم‌کلاسی‌هایش را پسند کرده بود برای ازدواج. وقتی با مادر مطرح کرد جواب شنید که «فعلاً برو سربازی. هروقت موقعیت مشخص شد با تجربه بیش‌تری ان‌شالله زندگی رو شروع کن.» محسن حرفی نزد.

## نجف‌آباد

فوق‌دیپلمش را که گرفت ابتداءً رفت پیش دوستش که خدمات برق ارائه می‌داد و مدتی نزد او کارهای الکتریکی انجام داد و بعد چون نمی‌خواست ادامه تحصیل دهد راهی خدمت سربازی شد.

## اردبیل

می‌توانست برای سربازی به سپاه برود؛ اما رفت ارتش. برای گذراندن دوره آموزشی آن‌ها را بردند به پادگان آموزشی اردبیل. دوره آموزشی‌اش که تمام شد محسن حججی را اعزام کردند به دزفول. تا آخر سربازی‌اش در پادگان دزفول بود. آن‌قدر سرباز فوق‌العاده‌ای بود که فرمانده‌اش از او عکس گرفت و در گوشی خودش نگه داشته بود؛ عکسی که تا زمان شهادت محسن هم چنان در گوشی فرمانده بود.

## نمایشگاه کتاب

هرروز صبح، مرتب و اتوکشیده و باعجله می‌رفت نمایشگاه کتاب دفاع مقدس که در مهرماه ۹۱ در نجف‌آباد برگزار می‌شد. یک روز که داشت می‌رفت، رو به مادرش کمی من‌ومن کرد و گفت «دختری مذهبی در نمایشگاه هست که ...» مادر وسط حرفش پرید و گفت «باشد با پدرت صحبت می‌کنم.» و محسن باعجله رفت نمایشگاه.

## نجف‌آباد

۱۱ آبان ۹۱ مراسم عقد محسن حججی و زهرا عباسی برگزار شد؛ با مهریه یک سکه به نیت یگانگی خدا، پنج مثقال طلا به نیت پنج‌تن، ۱۲ شاخه گل نرگس به نیت امام زمان (عج)، ۱۴ مثقال نمک به نیت چهارده معصوم به عنوان نمک زندگی، ۱۲۴ هزار صلوات، حفظ کل قرآن و یک حج عمره. در لحظه خطبه عقد که دعاها مستجاب می‌شود، محسن به زهرا گفت «دعا کن به شهادت برسم!»



## نجف آباد

محسن از کارکردن در شرکتی که در آن مشغول بود رضایت نداشت. سر نماز اول وقت اذیتش می کردند و از این رو یک بار با مدیرش درگیر شد و از شرکت زد بیرون و دیگر برنگشت. مدتی را در قنادهی یکی از آشنایان به کار مشغول شد.

## سپاه نجف آباد

چند وقتی از ازدواجش گذشته بود که بنا شد وارد سپاه شود. پدر و مادر محسن قبل از موافقت گفتند «باید این موضوع با خانواده عباسی در میان گذاشته شود که فردا گل‌های پیش نیاید.» پدر گفت «هرکس وارد سپاه بشه، جونش دست خودش نیست. هر وقت زنگ بزنی، شب و نصفه شب باید بره. بعدا گریه‌زاری و گل‌گذاری نکنید.» پذیرفتند.

## سپاه نجف آباد

سال ۱۳۹۲ محسن دیگر یک پاسدار شده بود؛ پاسدار لشکر ۸ نجف اشرف. تا آن زمان لشکر ۴ شهید مدافع حرم داده بود. همه فکر و ذکر محسن شده بود شهادت؛ حتی در روز عروسی!

## منزل محسن

۹ مرداد ۹۳ مراسم عروسی ساده‌ای برگزار کردند که البته به دلیل حضور دوستان زیاد محسن مراسم پرجمعیتی شد. بعد هم محسن و زهرا رفتند سر خانه زندگی‌شان در یک منزل اجاره‌ای. محسن باز هم در شب عروسی از زهرا خواست که برایش دعا کند تا شهید شود. زهرا دعا کرد؛ اما اشک‌هایش دیگر بند نمی‌آمد!

## نجف آباد

پدرش شغل بنایی داشت و داشت سر ساختمان کار می‌کرد که یک روز دید محسن آمد و گفت «پدر من دارم می‌رم سوریه، این هم وصیت نامه‌ام.» پدر از این اقدام محسن تعجب کرد و گفت «حالا چرا این جا و این جوری!» محسن گفت «این همون کاری است که خودتون کردید!» آخر، پدر محسن هم وقتی می‌خواست برود جبهه، رفت سر زمین و به پدرش گفت «پدر! من دارم می‌رم جبهه، این هم وصیت نامه‌ام!»

## سوریه

اولین بار سال ۹۵ بود که رفت سوریه و بعد از دو ماه برگشت. نام جهادی جابر را برای خود برگزیده بود. وقتی می‌خواست برود مادر راضی نبود. به خاطر همین، محسن به مادر نگفت. همه می‌دانستند الا مادر!

## سوریه

جزو خدمه تانک بود. چند شلیک موفق داشت به سمت اهداف نیروهای داعش؛ اما داعشی‌ها تانک حججی را با موشک زدند. او صدمه ندید. وقتی دید که از بالای تانک آتش می‌آید، دستش را گرفت جلوی صورتش و به خاطر همین دستانش سوختند.

## نجف آباد

پدر محسن می‌گفت «وقتی از سوریه برگشت، من شهادت را در چهره محسن دیدم. زمان جنگ دوستان زیادی داشتیم که شهید شدند و از این رو، این‌گونه چهره‌ها برایم آشنا بودند. ولی تصور نمی‌کردم خلوص و بندگی محسن تا این حد شده باشد. چهره محسن شبیه چهره دوستان شهیدم شده بود که شب‌های عملیات می‌دیدم‌شان.»

## بیمارستان نجف آباد

سال ۱۳۹۵ بود که علی به دنیا آمد؛ تنها یادگار محسن. داشتند زهرا را به بیمارستان می‌بردند که باز محسن دست به دامان هم‌سرش شد «دعا کن برای شهادتم. دعا کن پیش حضرت زینب (س) روسفید بشم. الان دعای تو می‌گیره‌ها، یادت نره!»

## نجف آباد

دفعه دوم که خواست برود، مادر اجازه نداد. محسن گریه کرد «مامان، من می‌خوام برم سوریه برا امنیت کشورمون بجنگم. اگه ما نریم این امنیت رو نداریم. اگه بدونی اون‌جا چه بلاهایی سر مردم میارن خودت بهم می‌گی برو!» مادرش نذر کرده بود که محسن شهید نشود. محسن می‌گفت «نمی‌دانم چرا شهادت نصیبم نمی‌شود! نارنجک بغلم افتاد، منفجر نشد. گلوله از بیخ گوشم رد شد؛ ولی به من نخورد! مادر دعا کن شهید بشم.»



## مشهد

رمضان سال ۹۶ بود. ده روز از سپاه مرخصی گرفت و با خانواده دسته‌جمعی رفتند مشهد. بیش‌تر زمانش را در حرم می‌گذراند. نیمه‌شب ۲۱ رمضان در لیل‌القدر از حرم پیامک داد که «امان تورو خدا امشب خیلی برامن دعا کن یه بار دیگه قسمتم بشه برم سوریه». مادر بااشک رو به درگاه خدا کرد و گفت «خدایا هرطور صلاح خودته همون بشه. جور کن بره که پیش حضرت زینب<sup>(س)</sup> روسفید بشه. ولی نمی‌خوام شهید بشه.»

## نجف‌آباد

زهرآخواب شهید موسی جمشیدیان، هم‌رزم محسن را دید که بالباس احرام از تابوت برخاست و به زهرآگفت «چت شده؟ چرا انقدر ناراحتی؟» زهرآگفت «محسن خیلی بی‌قراری می‌کنه؛ می‌خواد بره، می‌خواد شهید بشه.» شهید لیخندی زد و گفت «بهش بگو انقدر عجله نکنه؛ وقتش خواهد رسید، می‌ره، خوبم می‌ره...»

## منزل حاج محمدرضا

روز وداع، ۲۷ تیر ۹۶ همه در خانه پدر محسن بودند. محسن روی زمین افتاد تا پای مادر را ببوسد. دیگر مادر مالک اشک‌ها پیش نبود. گفت «وقتی داشت خدا حافظی می‌کرد مطمئن شدم که شهید می‌شه.» مادر طاقت نداشت، گفت «من را ببرید ترمینال.» رفتند ترمینال. پای اتوبوس محسن به مادر گفت «امان! تورو خدا این دفعه دعا نکن، بذار من شهید بشم.» پدر گفت «این صورت داد می‌زد آخرین باریه که منو می‌بیند.»

## تنف

۲۵ روز از رفتنش گذشته بود که محسن در منطقه تنف، اسیر نیروهای داعش شد. کلیپ اسارتش در فضای مجازی توسط داعش پخش شده بود. رفتند پادگان لشکر نجف‌اشرف که خبری بگیرند؛ اما آن‌ها هم تنها خبری که داشتند اسارت بود و بس. پدر که می‌دانست داعشی‌ها شکنجه‌اش خواهند کرد، دعا کرد که زودتر شهید شود. گفت «خدایا من راضی‌ام به شهادتش.»

## نجف‌آباد

۱۸ مرداد ۱۳۹۶، ساعت دوونیم شب خبر شهادت محسن را به خانواده‌اش دادند. فیلم شهادت محسن که به فجیع‌ترین شکل ممکن توسط داعش اتفاق افتاد بین همه مردم دست‌به‌دست می‌شد. هیچ‌کس نگذاشت این فیلم را پدر و مادر محسن ببینند؛ اما مادر محسن به‌طور اتفاقی، وقتی دامادشان داشت فیلم را روی گوشی می‌دید، چشمش به صحنه شهادت محسن افتاد. گفت «جگرم از اتفاقی که برای محسن افتاده کباب است.»

## تهران

پی‌گیری‌های‌شان برای بازگشت پیکر محسن به سرانجامی نمی‌رسید. یک بار گفتند «بروید سوریه شاید پیدا شد.» رفتند سوریه، فقط اذیت شدند. برگشتند تهران پیش سردار سلیمانی. حاج قاسم به آن‌ها گفت «به کسی اعتماد نکنید تا خودم خیرتان کنم.» چند روز بعد سردار خودش زنگ زد و گفت «پیکر آماده آمدن به ایران است. شما چی صلاح می‌دونید؟» مادر گفت «پیکر محسنم را اول در مشهد طواف بدهید.»

## مشهد

چند تکه استخوان را که رویش کفنی پیچیده بودند به مادر نشان دادند. مادر کفن را باز نکرد و گفت «از روی کفن دست زدم و با همان دلم آرام شد.» قرار بود رفتنش به مشهد علنی نشود؛ اما علنی شد و مردم تشییع باشکوهی برای محسن حجی در حرم و بیرون حرم گرفتند.

## تهران

رهبر معظم انقلاب خودشان روز وداع به مراسم آمدند و بر تابوت محسن بوسه زدند و با حرف‌های‌شان خانواده را آرام کردند «خدا شهید شما را عزیز کرد. ببینید چه غوغایی در کشور راه افتاده به خاطر شهادت این جوان. شهدا همه عزیزند؛ اما یک خصوصیتی در این جوان وجود داشته. خداوند کارش بی‌حکمت نیست، اخلاص این جوان موجب شد که خداوند این جوان را بلندمرتبه کرد.»

## میدان امام حسین<sup>(ع)</sup>

پیکر محسن حجی را برای تشییع در تهران به میدان امام حسین<sup>(ع)</sup> آوردند تا ده‌ها هزار نفر از مردم تهران او را از میدان امام حسین<sup>(ع)</sup> تا میدان شهدای پایتخت تشییع کنند. در این مراسم همه بلندگوهای میدان و خیابان‌های اطراف، صوت شهید محسن حجی خطاب به فرزندش علی را پخش کردند. پس از آن، پیکر محسن روانه زادگاهش شد.

## گلزار شهدای نجف‌آباد

وقتی داشت می‌رفت به زهرآگفت «قبرم را حسینیه کنید و پیراهن مشکی‌ای را که با آن به هیات می‌رفتم آن‌جا نصب کنید.» پیکر شهید محسن حجی را که البته تنها چند تکه استخوان بود، در گلزار شهدای نجف‌آباد اصفهان به خاک سپردند تا مضع شریفش زیارتگاه عاشقان اهل بیت پیامبر<sup>(ص)</sup> شود.





جوانه زد و شد چراغ راه مستندسازان جوان. بندهایش هم برای بچه حزب‌اللهی‌ها غریب نبود. چیزی بود شبیه توصیه‌های حضرت روح‌الله با آن صدای گیرا:

### بازی نخورید!

۱. جهت انقلابی را با دقت تمام حفظ کنید. بازی‌های تکنیکی و شهرت حرفه‌ای، بر صفا و درست‌کاری انقلابی کار، غلبه نکند. با سرافراشته، زبان و عمل نشان دهید که مومن انقلابی‌اید.

کار باید انقلابی باشد، یعنی باید با صفا باشد و از دلی زلال بجوشد تا در جان مخاطب بنشیند و مسحورش کند. و دل اگر غبار شهرت رویش نشست، دیگر نمی‌تواند سرچشمه‌ای باشد برای انقلاب و صفای ذاتی‌اش. همین است که آقا پرهیز می‌دهد از نزدیک شدن به شهرت‌طلبی و در دام تکنیک محض افتادن. انقلابی‌ای که در دام افتاد، دیگر سرشار نخواهد بود از این ویژگی‌ها:

«یک انسان انقلابی شجاعت دارد، اهل اقدام و عمل است، ابتکار می‌ورزد، بن‌بست‌شکنی می‌کند، گره‌گشایی می‌کند، از چیزی نمی‌ترسد، به آینده امیدوار است، به امید خدا به سمت آینده روشن حرکت می‌کند.»

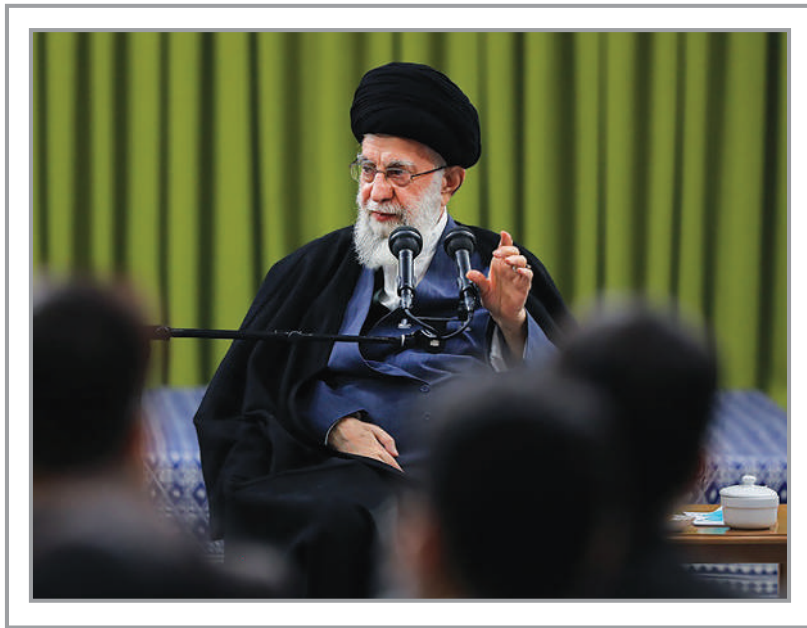
ولی خودمانیم، همه این‌ها بن‌بست‌های طرف، «با سرافراشته‌اش» یک طرف. انگار آقا خواسته باشد اعتماد به نفس بدهد به بچه‌هایی که اول راهند و شب قبل، سر در دودل‌شان باز شده بود با پدر. انگار خواسته باشد به آن‌ها یادآوری کند «وَلَا تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>

### مسلح به سلاح (سند)

۲. جنگ نرم دشمن، بر پایه دروغ و تحریف و شایعه و سانسور و با یکوت بنا شده است. هنر شما می‌تواند با سند، کار دشمن را بی‌اثر کند. تاریخ چهل‌ساله، لبریز از سندها بر حقانیت جمهوری اسلامی و کج‌روی و گم‌راهی دشمنان است.

کار به‌نوعی آسان می‌شود وقتی با دشمنی طرف هستیم که چیزی جز دروغ ندارد و ما دست‌مان از سند و حقیقت پر است. فقط کافی است دست‌مان را باز کنیم و تمام حقایق را بگوئیم توی صورت دشمن! آن وقت است که مشت دشمن باز می‌شود و رسوا. اما نباید دشمن و این ترفند ویژه‌اش را دست‌کم گرفت که اگر بازنده میدان جنگ نرم شدیم، مردمی که جمهوری اسلامی ایران، پشتش به عزم و اراده‌شان گرم است، تحت تسلط دشمن درمی‌آیند:

«امروز بیش‌ترین تحرک دشمنان ماعلیه ما، تحرکات تبلیغاتی و جنگ نرم و تبلیغات رسانه‌ای است.



# نقطه‌زن، مثل هنر انقلابی

بازخوانی پیام مقام معظم رهبری به جوانان مستندساز

فاطمه افضلی

سرش می‌شود و خیلی لاج است! همین است که نخبگان حوزه‌های مختلف، بعد از جلسات پنجشنبه معروف، مصاحبه می‌کنند و می‌گویند «آقا اصطلاحات تخصصی حرفه ما را خیلی خوب می‌شناخت.»

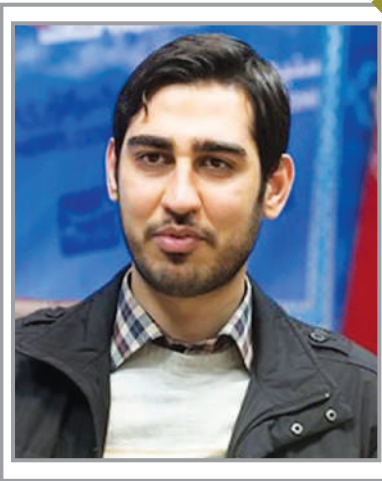
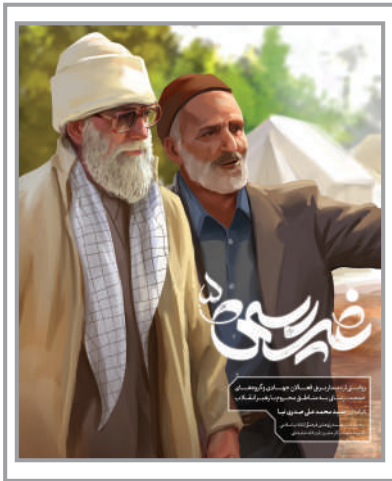
مثل آن شب زمستانی سال ۱۳۹۶ که چند جوان مستندساز آمدند توی آن اتاق کوچک بیت، روی موکت کرم رنگ، دقیقاً روبه‌روی عکس آقاسیدروح‌الله نشستند و آقاسیدعلی برای‌شان از مستندسازی گفت؛ از اهمیتش، باورپذیریش، رسالتش و چشم‌اندازش در جمهوری اسلامی ایران. فردایش هم انگار آقا خواسته باشند مطالبات‌شان را توی ذهن مهمانان شب قبل، چهارمیخه کرده باشند قلم را روی کاغذ لغزاندند و نوشتند:

«جوانان عزیز مستندساز!»

این‌جا بود که مانیفست<sup>۱</sup> مستندسازی انقلابی،

آقاسیدعلی خامنه‌ای هنر را زیسته است. اگر توی کلاس‌های داستان‌نویسی نشستید باشید، به شما می‌گویند از «تجربه زیسته‌تان» بنویسید. اگر چیزی که می‌گویید و می‌نویسید را زندگی نکرده باشید، نمی‌توانید به خورد مخاطب بدهید؛ پیش می‌زند. می‌فهمد مصنوعی است.

آقاسیدعلی، هنر را زیسته است. می‌داند وقتی دارد از «توصیف صحنه» در جمع نویسندگان حرف می‌زند دقیقاً از چه حرف می‌زند. یا وقتی وجوه تاثیرگذاری بیش‌تر طنز را می‌شکافد، می‌داند طنز دقیقاً چیست و چه تفاوتی با لودگی دارد. برای همین است که وقتی پای مستندی مثل «غیررسمی» می‌نشینید، می‌فهمید این‌ها ادا نیست، پروپاگاندا نیست. نمی‌خواهند به ملت بگویند که رهبر شما چیزی از گرافیک و مستندسازی و فناوری و موسیقی و...



برای این که بر افکار عمومی مردم مسلط بشوند، مبالغه‌ها، هنگفت هزینه می‌کنند، کارهای بسیار انجام می‌دهند. فکرهای بسیاری را در مجموعه‌های فکری برای این کار استخدام می‌کنند تا بتوانند با جنگ روانی، با تبلیغات گوناگون، افکار عمومی کشورها را قبضه کنند و در اختیار بگیرند. وقتی افکار عمومی یک ملت در اختیار بیگانه قرار گرفت، حرکت آن ملت هم طبعاً طبق میل آن بیگانه پیش خواهد رفت.»

### ❏ سرچشمه زلال هنر

۳. یک هدف اساسی دشمن، ترویج بدبینی و نومیدی است. دست‌مایه‌های امید در کشور بی‌شمار است. هنر شما قادر است با استناد به واقعیت‌ها، سرچشمه امید و شوق و حرکت باشد. «امید» از کلیدواژه‌های اصلی آفاسیدعلی است. ردش را می‌توان تقریباً توی تمام سخن‌رانی‌های ایشان، با هر قشر و جمعیتی پیدا کرد. آدمی به امید زنده است و جمهوری اسلامی ایران هم. برای پاشیدن امید و شوق و انگیزه وسط جامعه، نیازی به شعبده نیست. تمام این‌ها را می‌توان از سرچشمه همان حقایقی برداریم که حرفش رفت. مثلاً توی مستندهای مان از فناوری نانو بگوئیم و علمی که توی مشت‌مان است؛ از سرعت رشد علمی‌مان به استناد ژورنال‌ها و مراکز آمار جهانی، از او آکسنی که وسط پاندمی<sup>۴</sup> و دزدی‌های قرون وسطایی کشورهای غربی از هم‌دیگر، به کشور ما ندادند و خودمان ساختیم، از قطب پزشکی منطقه شدن. مستندها باید دائم یادمان بیندازند که ما از «ایرانی، لوله‌نگ (آفتابه گلی) نمی‌تواند بسازد.» رسیده‌ایم به «پرتاب ماهواره همراه موجود زنده به فضا!» و شده‌ایم ششمین کشور دارای فناوری زیست‌فضا در جهان. حالا هم با پرتاب اولین «کپسول زیستی مخروطی‌شکل» خیز برداشته‌ایم برای اعزام انسان به فضا. تمام این‌ها و خیلی موارد دیگر را باید با زبان هنر گفت تا دچار عواقب تزییق نامیدی توسط دشمن نشویم:

«مواظب باشید نگاه‌تان به آینده نگاه امیدوارانه باشد نه نگاه بدبینانه. نومیدانه. اگر نگاه، نومیدانه و بدبینانه شد، نگاه چه فایده‌ای دارد شد، به دنبالش بی‌عملی، بی‌تحریکی و انزوا است. مطلقاً دیگر حرکتی وجود نخواهد داشت؛ همان چیزی است که دشمن می‌خواهد.»

### ❏ ناصحانه و چاره‌جویانه

۴. مستند انتقادی، مفید و لازم است. لحن اثر باید ناصحانه و چاره‌جویانه باشد. در انتقاد، لحن خصمانه و یاس‌آلود و هرج و مرج طلبانه، فایده آن را تبدیل به زیان می‌کند. زبان طنز به رسایی و سودمندی اثر کمک می‌کند.

می‌دهد، جذابیت می‌دهد و دل‌ها را به طرف آن جلب می‌کند.»

### ❏ نقطه‌زن، مثل هنر انقلابی

همین پنج بند نشان می‌دهند که آفاسیدعلی، هنر را زیسته است. می‌داند بردش از موشک‌های نقطه‌زن مان بیش‌تر اگر نباشد، کم‌تر نیست. برای همین است که می‌گوید «در باره مقامات صدیقه طاهره<sup>(س)</sup> زبان و گفتار ما بی‌اری بیان ندارد. نمی‌شود توصیف کرد. وصف او از حد این قالب‌های معمولی بیانی ما بالاتر است؛ اما با زبان هنر تا حدودی می‌شود ذهن‌ها را نزدیک برد.»

برای همین است که ساعت ۸:۳۰ صبح ۲۲ فروردین ۱۳۷۲ به رئیس دفترشان می‌گویند «من دلم گرفته، دلم غم دارد. می‌خواهم بروم تشیع بیکر پاک شهید آوینی.»

برای همین است که در اوج کرونا، یکی از مطالبات‌شان می‌شود روایت هنرمندان از مجاهدت خالصانه: «کاش کسانی بتوانند مثل شهید آوینی این جهاد عظیم مقابله با کرونا را روایت کنند. هم‌چنان که شهید آوینی توانست جزئیات جبهه را برای ما روایت بکند و آن را ماندگار کند.»

و حالا ما و هنرمندان انقلابی‌مان هر سال، ۴ فروردین به استناد این سخن حضرت آقا که فرمودند «من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین جور هم بود.» باید نور بگیریم از نور آفاسیدمرتضی و مثل خودش، جان و مال و آبرورا کف دست‌مان بگیریم تا بلند شود نام هنر اسلامی و روشن کند جان‌های مرده را. ان‌شاءالله.

### پی‌نوشت:

- ۱- جودادن سیاسی
- ۲- به هر شکلی از اظهار آشکار و بیان صریح گفته می‌شود.
- ۳- آل‌عمران، آیه ۱۳۹
- ۴- همه‌گیری

انتقاد، تیغ دولبه است. اگر تقوا در آن جاری نباشد یک طرفش بد می‌برد، اشتباه می‌برد. تقوا در انتقاد هم یعنی از سر حسادت و کینه و عداوت و حزب‌بازی نباشد. خودش باشد، صادق:

«بایستی انتقاد کرد، نقد کرد، منتها نقد منصفانه و نقد مسئولانه؛ نه نقد هم‌راه با فحاشی و تهمت. نقد و نقدپذیری واجب است، تهمت و لجن‌پراکنی حرام است. نقد با تهمت‌زنی و لجن‌پراکنی فرق می‌کند، با تکرار حرف دشمن فرق می‌کند. نقد باید منصفانه، عاقلانه و مسئولانه باشد. سیاه‌نمایی هنر نیست.»



«مواظب باشید نگاه‌تان به آینده نگاه امیدوارانه باشد نه نگاه بدبینانه و نومیدانه. اگر نگاه، نومیدانه و بدبینانه شد، نگاه چه فایده‌ای دارد شد، به دنبالش بی‌عملی، بی‌تحریکی و انزوا است. مطلقاً دیگر حرکتی وجود نخواهد داشت؛ همان چیزی است که دشمن می‌خواهد.»

### ❏ خدای هنرمند

۵. رضای خدا را در کارها در نظر بگیرید و از او کمک بخواهید.

اول و آخرش، کار باید برای خدا باشد. اصلاً تفاوت تلاش و فعالیت در کشوری اسلامی با سایر کشورها در همین است. نظام‌های لیبرال با مبانی اومانیستی، شعارهای پوچ و بی‌معنی‌ای را مثل «هنر برای هنر» سر می‌دهند و آخرش هم تشتت رسوایی‌های گوناگون‌شان از بام می‌افتد. اما وقتی جمهوری اسلامی فریاد می‌زند، «همه چیز، حتی هنر هم باید برای خدا باشد.»؛ نتیجه‌اش می‌شود هنری پاک و زلال و زاینده. نتیجه‌اش می‌شود امید و حرکت و برکت در جامعه: «اگر کار برای خدا و به قصد انجام تکلیف و کسب مرزات الهی شد، خداوند به آن برکت می‌دهد، اثر

# حجاب استایل‌ها؛ سونامی خاموشی ضد حجاب

مقدمه‌ای بر نقد کم‌کاری‌ها پیرامون مساله حجاب

نقیسه نجفی

محتوای مذهبی بودند از دست می‌دادند. این پدیده که هم‌چنان جامعه ما را تحت تاثیر خودش دارد، دارای ابعاد فراوانی است که تصمیم داریم در این شماره به آن بپردازیم.

## سوغات غربی!

با فرارسیدن ماه مبارک رمضان فروشگاه‌های نایت بریج و هرودز لندن، مملو از زنان ثروتمند عرب مسلمان می‌شود که مشتری‌گران‌ترین و جدیدترین لباس‌های مد روز از کفش و لباس تا کیف و عینک و... هستند تا اندکی بعد، با این خریدها راهی خاورمیانه شوند و بازارهای آن‌جا را به سبک خود رونق دهند. اما سوال این جاست که چرا برندهای گران و مشهور غربی مثل چنل، گوچی، مانگو، دولچه گابانا، D&G و... به ابر تولیدکننده‌های لباس‌های مذهبی تبدیل شدند، درحالی‌که منع حجاب به شکل قانونی یا غیرقانونی در کشورهای غربی پی‌گیری می‌شود؟

با آغاز دهه هفتاد میلادی، خانه‌های مد در سراسر اروپا به دلیل وام‌های تصفیه‌نشده و وضع نامساعدی که به لحاظ اجتماعی بر اروپا حاکم شده بود، با مشکلات جدی مواجه شدند. سال ۱۹۷۳ کشورهای عربی عضو اپک در اقدامی هماهنگ اعلام کردند که استخراج و فروش نفت را متوقف کردند. این کار واکنشی اقتصادی و اعتراض آمیز به حمایت کشورهای غربی از اسرائیل محسوب می‌شد. این خبر ضربه بزرگی برای کشورهای جهان، خصوصاً کشورهای غربی بود، چراکه کارخانه‌ها، ماشین‌ها و... سوختی برای فعال بودن

روی اینستاگرام مشغول به تولید محتوا شدند. هم‌زمان با این اتفاقات در فضای مجازی، ظهور کم‌حجابی روزبه‌روز در جامعه ایران بیش‌تر دیده می‌شد. آن قدر پوشاک مورد استفاده کم‌حجاب‌ها در بازار فراوان بود که تامین‌کننده‌های لباس، درحال فراموش کردن نیازهای محجبه‌ها بودند؛ مانند‌های پوشیده‌ای که هم به اندازه کافی بلند باشند و هم جلوی‌شان دکمه برای بستن داشته باشند،

با آغاز دهه هفتاد میلادی، خانه‌های مد در سراسر اروپا به دلیل وام‌های تصفیه‌نشده و وضع نامساعدی که به لحاظ اجتماعی بر اروپا حاکم شده بود، با مشکلات جدی مواجه شدند

به‌سختی در مغازه‌ها پیدا می‌شدند. تازه وقتی هم فروشنده‌ای چنین مانتهایی را ارائه می‌داد، طراحی نامناسب آن یا مشتری را از خرید منصرف می‌کرد و او را روانه خیاط‌خانه‌ها می‌نمود و یا مجبور می‌شد به خرید به‌خاطر نبود گزینه‌ای دیگر. در همین اثنا بود که بلاگرهای حجاب در ایران خودشان را نشان دادند و با معرفی لباس‌هایی پوشیده و متنوع، توجه کاربران اینستاگرام را به خودشان جلب کردند. افرادی که با محتوای دینی کار خودشان را شروع کردند و به تدریج، تغییرات بنیادی در مطالب صفحه‌شان دیده می‌شد. تا جایی که با این تغییرات، برخی از کاربران‌شان را که واقعا به دنبال

## فقط به‌خاطر تو!

«دختر! این عبا جنسش خیلی خوبه. من که عاشقش شدم، شما هم حتما تهیه کنید. هم پوشیده هست، هم راحت»، «بهت یاد می‌دم چطور هم با حجاب باشی و هم خوش‌تیپ»، «استایلت رو حرفه‌ای بساز»، این‌ها جملاتی است که بارها و بارها در صفحات بلاگرهای حجاب دیده‌ایم. بلاگری، پدیده‌ای است که در ایران، اوایل دهه هشتاد شمسی با وبلاگ‌نویسی شروع شد. وبلاگ‌ها به‌عنوان یک بستر رایگان، به رسانه‌های شخصی تبدیل شده بودند که می‌توانستند روحیات، ذهنیات و اتفاقات خصوصی افراد را به مخاطبان‌شان منتقل کنند و نویسندگان از طریق نظرات پایانی پست، با خوانندگان‌شان در مورد آن مطلب، گپ‌وگفتی داشته باشند. بعد از چند سال فیس‌بوک، دست‌پخت مارک زاکربرگ و هم‌کارانش، به‌عنوان پر استفاده‌ترین شبکه اجتماعی در دنیا مطرح شد و توجه وبلاگ‌نویس‌ها را به خودش جذب کرد. سرانجام حدود یک دهه بعد از شروع وبلاگ‌نویسی، یعنی اوایل دهه نود شمسی، شبکه اجتماعی اینستاگرام جای خودش را میان بلاگرهای ایرانی باز کرد. ویژگی اینستاگرام تصویرمحور بودن آن است. همان‌طور که می‌دانیم، تصاویر به میزان زیادی این قابلیت را دارند که روی ناخودآگاه بینندگان‌شان موثر باشند. از نظر علمی، هر تصویر به اندازه هزار کلمه در ذهن اثرگذاری دارد و این یعنی با این شبکه اجتماعی، می‌توان تا حد زیادی مدیریت ذهن و تفکر افراد را به دست گرفت. به این شکل، کم‌کم بلاگرها در حوزه‌های مختلف،



”

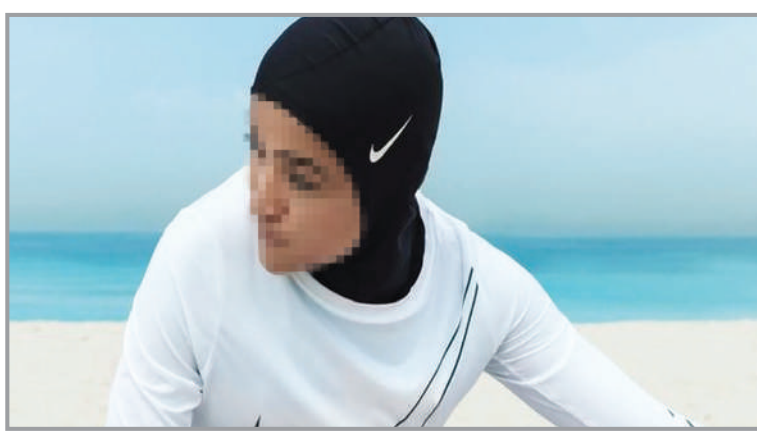
حضور حجاب استایل‌ها در فضای مجازی، خیلی از کاربران را از شرکت در رویدادهای حجاب بی‌نیاز می‌کند. چه لزومی دارد جایی بروی، وقتی در همین گوشی که کف دست گرفته، انواع لباس‌ها را بر تن کلی دخترهای ترگل وورگل می‌بیند که هرچه در چنته دارند را برای جلوه‌گری بیش‌تر، به نمایش گذاشته‌اند؟

نداشتند. این اتفاق وضعیت خانه‌های مد اروپا را نابه‌سامان‌تر از قبل کرد.

#### ❏ بگو چی دوست داری؟

با فرارسیدن نیمه‌دهه هفتاد میلادی، طراحان لباس اروپایی تصمیم گرفتند با تولید لباس‌هایی که توجه زنان عرب را جلب کند، بازاری پایدار و مطمئن برای خود دست‌وپا کنند. برای این کار، آن‌ها تا مدت‌ها علایق و سلیق بانوان عرب را رصد می‌کردند تا بتوانند تولیدات‌شان را مطابق با نیاز و خواست آن‌ها تولید کنند. بعد از مدتی، آن‌ها موفق شدند، سبکی از پوشش را طراحی کنند که موردپسند زنان محجبه و ثروت‌مند عرب باشد؛ تا جایی که این لباس‌ها به هفته‌های مُد لندن، نیویورک، پاریس و میلان راه پیدا کردند. این روند آن‌قدر ادامه یافت تا سال ۲۰۱۱ خبرگزاری رویترز اعلام کرد که زنان ثروت‌مند عرب، بیش‌ترین سهم را بین مشتریان محصولات لوکس غربی دارند. البته پُر واضح است هدف از این اتفاق، رواج حجاب و اهمیت به بانوان محجبه نبود؛ چراکه به‌عنوان نمونه لباس‌های پوشیده ورزشی تولیدی برند نایک، که حتی در مجله تایمز سال ۲۰۱۷، به‌عنوان یکی از ۲۵ اختراع برتر سال در دنیا شناخته شده بود، بعد از آن‌که با استقبال فراوان ورزشکاران زن محجبه از جمله منال رستم، آمنه حداد و زهرا لاری که از ورزشکاران مطرح مسلمان بودند، تحریم شد. علت این اقدام، حضور موثر زنان مسلمان به کمک این لباس‌های پوشیده بود و از آن‌جا که این روند در ترویج حجاب اثر قابل توجهی داشت، توسط کشورهای غربی تحریم شد.

بر اساس آن‌چه گفته شد، اولین حجاب استایل‌ها پا به عرصه بازاریابی نهادند. رفته‌رفته موضوع حجاب استایل در کشورهای آسیایی نظیر ترکیه، اندونزی و مالزی، به‌عنوان کشورهایایی که به‌دلیل رواج قابل توجه دین اسلام در آن‌ها، می‌توانستند مشتریانی وسوسه‌کننده برای برندهای غربی باشند، پررنگ شد. کم‌کم هفته‌های مد و فشن‌شوهای مذهبی در این کشورها پا گرفت؛ تگ‌واک‌های مذهبی زیادی که روی سکوها رژه می‌رفتند. اصلاکت‌واک (cat walk) به معنی راه‌رفتن مثل گربه است، یعنی راه‌رفتن



#### ❏ دو قطبی مد و استایل با حجاب!

پوشیدگی و عدم جلب توجه، مقابل نامحرم پیک تعریف ساده از حجاب است و هرآن‌چه موجب تبرج بشود، در مفهوم حجاب نمی‌گنجد. اصلا کلمه برج، یعنی ساختمان بلندی که میان سایر ساختمان‌ها خودنمایی می‌کند. برج هم به ستاره‌هایی گفته می‌شود که نسبت به بقیه پرنورتر هستند و تبرج از همین ماده است. «وَقَرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، که در آیه ۳۳ سوره احزاب آمده اشاره به همین موضوع دارد. (مثل دوره جاهلیت، در خارج از خانه خودنمایی نکنید). هدف مد و استایل اساساً برای به‌تر و بیش‌تر دیده شدن و به چشم آمدن است. حجاب استایل‌ها با پوشیدن لباس‌های رنگارنگ و چشم‌نواز اتفاقاً موجب جلب توجه فراوان می‌شوند. چه فرقی دارد، مدل‌های مختلف موبای رنگ‌های گوناگون یا روسری‌های جذاب رنگارنگ با صورت‌های آرایش‌کرده؟ هر دو ابزار جلب توجه‌اند. این جاست که حجاب، معنای خود را از دست می‌دهد. ضمن این‌که حجاب، یک مفهوم چندلایه است که عفاف را در دل خود دارد؛ حفظ نگاه، مراقبت بر نوع صحبت‌کردن، شیوه راه‌رفتن و... همه در حفظ حجاب لازم و ضروری است. اما حجاب استایل‌ها غالباً فقط به پوشاندن موی سر معتقدند؛ در حالی که

با عشو و ناز، ویژگی کت‌واک‌ها، بدنی نرم و کشیده است که بتوانند با شیوه خاص راه‌رفتن و چرخیدن و حرکات‌شان انواع مانورها را برای دیده شدن زوایای مختلف لباس اجرا کنند. یعنی یک زن مسلمان بیاید وسط جمعیت و برای دیده شدن لباسش این کارها را در نظر عمومی انجام دهد. هرچند که مخاطبان‌ش هم بانوان باشند؛ ولی ویدیوی این روی داده‌ها یا به قول رایج، ایونت‌ها که منتشر می‌شود!

#### ❏ جایی نرو! همین جابین

در ادامه، حجاب استایل‌ها با توسعه فعالیت‌شان در فضای مجازی، خود را در کشورهای بیش‌تری مطرح کردند تا سود اقتصادی آن‌ها افزایش یابد و به این شکل پای‌شان به کشور ما هم باز شد. حضور حجاب استایل‌ها در فضای مجازی، خیلی از کاربران را از شرکت در رویدادهای حجاب بی‌نیاز می‌کند. چه لزومی دارد جایی بروی، وقتی در همین گوشی که کف دست گرفته، انواع لباس‌ها را بر تن کلی دخترهای ترگل وورگل می‌بیند که هرچه در چنته دارند را برای جلوه‌گری بیش‌تر، به نمایش گذاشته‌اند؟ به این شکل، هر هفته، هفته مد است و تمام نمایشگاه‌های لباس در مشت توس است؛ به همین اندازه در دسترس....



آرایش‌هایی غلیظ دارند و ناخن‌های لاک‌زده‌شان میان چین‌وواچین لباس‌های‌شان خودنمایی می‌کند. به‌علاوه تعداد قابل توجهی از آن‌ها، صحبت‌کردن بالحن‌های زنده‌وحرکات‌موزون‌راهم برای جلب بیش‌تر دنبال‌کننده‌ها در دست‌ورکار خود قرار داده‌اند. اگر هم از آن‌ها بپرسی خواهند گفت «ما با جذاب‌کردن حجاب، به ترویج آن کمک می‌کنیم.» نکته این‌جاست که اصلا «حجاب جذاب» یک تفکر انحرافی است! چراکه حجاب‌آمده تاجزایت‌های‌ زنان را در اجتماع بپوشاند و موجب آرامش آنان باشد. اگر هم کسی به این شیوه، از طریق این صفحه‌ها حجاب را انتخاب کند، درواقع باز هم محجبه نشده؛ چراکه حجاب واقعی را انتخاب نکرده است. هرچند که عمل‌کرد حجاب‌استایل‌ها دراربعین سیدالشهدا<sup>(ع)</sup> طی سال‌های قبل نشان داد که این گروه بیش‌تر به دنبال حذف چادر بودند، تا حفظ آن! راحتی عبا را مقابل سختی چادر قرار دادند؛ درحالی‌که سفر کربلا خصوصا دراربعین سفر سختی است. اصلا می‌رویم که سختی‌هایی را که حضرت زینب<sup>(س)</sup> کشیده درک کنیم. پس باید این سفر فرصتی باشد تا در همه چیز از جمله پوشش پیرو ایشان باشیم. اما تبلیغ افراطی عبا به‌جای چادر، آن هم با روشی که بسیار زنده‌و دور از شأن مذهب است، سندی بر تلاش تعداد زیادی از بلاگرهای حجاب برای حذف حجاب واقعی و عفاف شد. حجاب‌استایل‌هایی که در بین الحرمین کربلا، با آرایش‌های تند، موسیقی رپ مورد علاقه‌شان را گذاشتند و با چرخش باد در پیچ‌وتاب عبا‌شان مثلا

درحال تبلیغ حجاب‌اند! و با این کار به مخاطبان‌شان القا کردند که شیک و راحت پوشیدن مهم‌تر از چادر پوشیدن است. این اتفاق به همان اندازه مضحک است که سینه‌زنی برهنه مردان در مجلس عزای سیدالشهدا<sup>(ع)</sup>. امام حسین<sup>(ع)</sup> درواپسین دقایق حیات، از خواهرشان تقاضای کهنه پیراهنی کردند تا دشمنان به طمع غنیمت، ایشان را برهنه نکنند؛ آن وقت مردان در مجالسی که بعدا فیلم‌هایش هم در فروشگاه‌ها و انظار عمومی پخش می‌شود، لخت می‌شوند تا برای امام حسین<sup>(ع)</sup> سینه‌زنی کنند!

## توبه‌ترینی!

یکی از نکات پست‌های حجاب‌استایل‌ها، نظرات زیر این محتواهاست. نظراتی که اکثر آن‌ها با عبارات کوتاه یا بلند، به تعریف و تمجید و ستودن دختر صاحب پست پرداخته‌اند. با یک نگاه سریع به این نظرات غالبا پرتکرار، متوجه می‌شویم که نویسنده تعداد قابل توجهی از این نظرات، پسران و مردان هستند. همین اندازه توضیح، کافی است تا نشان دهد چه اتفاقی در دل و ذهن این کاربران بی‌چاره افتاده است و البته بساط گناهی که در این ابراز احساسات، پهن است.

**بسیاری از بلاگرهای حجاب با این شعار کاربران را متقاعد می‌کنند که صفحه‌شان را دنبال کنند «با حجاب هم می‌توان زیبا بود.» بعد هم با همین منطق، به آموزش انواع عبا، پوشش و غنای درون دارد. نه این‌که با تلف کردن وقت خودشان، لباس‌های مختلف بپوشند و عکس و فیلم‌ش را به اشتراک بگذارند و در نهایت بپرسند «دختر! به نظرتون کدوم بهم می‌اد؟» بعد هم زن و مرد در نظرسنجی شرکت کنند! یا هرروز با تزئین بوتاکس و طراحی جدید ابرو و مژه، گزارش انواع رسیدگی به مو، آرایش پوست و معرفی آرایشگاه، به گدایی توجه دیگران و خصوصا جنس مخالف مشغول باشند. زیبایی و شکوه یک دختر یا زن محجبه، در بی‌نیازی از جلب‌توجه سایرین است، در ایستادن بر بالاترین جایگاه‌های علمی است، در دانی و انسانیت اوست.**

## گام به گام تابی حجابی

پی‌گیری مستمر تعداد زیادی از این صفحات نشان داد که صاحبان آن‌ها سیری نزولی را از تبلیغ چادر تا عبا و سپس پیراهن و بعد هم بلوز و شلوار و در نهایت بی‌حجابی کامل طی می‌کنند. نکته این‌جاست که برخی از این حجاب‌استایل‌ها اصلا به حجاب اعتقاد ندارند و صرفا در پست‌های اینستاگرام‌شان محجبه‌اند! از آن‌جا که غالبا دنبال‌کردن صفحات اینستاگرام باعث ایجاد انس میان صاحب صفحه و دنبال‌کننده آن می‌شود، کم‌کم این روند نزولی در دنبال‌کننده‌ها هم اثر خود را می‌گذارد و موجب تغییر پوشش آن‌ها می‌شود

و این همان خطوات یا گام‌های شیطان است که خداوند بارها و بارها در کلام خودش انسان‌ها را از آن انداز داده است. این درواقع همان چیزی است که استکبار با شکست طرح خودش در کشیدن چادر زنان در زمان رضاخان به آن دست یافت! دریافت که به آن شکل نمی‌تواند حجاب را از زنان ایرانی بگیرد؛ بلکه نیاز به یک جنگ نرم شناختی ادراکی دارد.

## مغلبه حجاب و زیبایی

بسیاری از بلاگرهای حجاب با این شعار کاربران را متقاعد می‌کنند که صفحه‌شان را دنبال کنند «با حجاب هم می‌توان زیبا بود.» بعد هم با همین منطق، به آموزش انواع و اقسام شیوه‌های هرچه جذاب‌تر بستن روسری می‌پردازند. حالا این وسط گردنت هم مشخص شد، بی‌حجابی محسوب نمی‌شود! این افراد با مغلبه، از زیبایی معنوی حجاب، برای نمایش زیبایی مادی آن، سوءاستفاده می‌کنند. سالیان سال است که در فرهنگ دینی گفته شده «حجاب زیباست.» اما این جمله، اشاره به زیبایی عفاف، پوشش و غنای درون دارد. نه این‌که با تلف کردن وقت خودشان، لباس‌های مختلف بپوشند و عکس و فیلم‌ش را به اشتراک بگذارند و در نهایت بپرسند «دختر! به نظرتون کدوم بهم می‌اد؟» بعد هم زن و مرد در نظرسنجی شرکت کنند! یا هرروز با تزئین بوتاکس و طراحی جدید ابرو و مژه، گزارش انواع رسیدگی به مو، آرایش پوست و معرفی آرایشگاه، به گدایی توجه دیگران و خصوصا جنس مخالف مشغول باشند. زیبایی و شکوه یک دختر یا زن محجبه، در بی‌نیازی از جلب‌توجه سایرین است، در ایستادن بر بالاترین جایگاه‌های علمی است، در دانی و انسانیت اوست.

## پرنسس‌های محجبه

ترویج زندگی اشرافی یا به عبارتی لاکچری یکی دیگر از آسیب‌های حجاب‌استایل‌هاست. حضور در کافه‌ها و رستوران‌های گران‌قیمت، تهیه اجناس لوکس در زمینه پوشاک و لوازم منزل و زیورآلات و... فرهنگ غلطی است که خیلی آهسته میان دنبال‌کنندگان این صفحات جای باز می‌کند. هم‌چنین آرایش‌های غلیظ این افراد با گران‌ترین لوازم آرایش، آرام آرام به مخاطب این‌ها القا می‌کند که چهره‌اش زیبا نیست و نیاز به آرایش دارد و البته هرچه غلیظ‌تر و پررنگ‌تر و لعاب‌تر به‌تر و به این شکل افراد را با یک توهم دروغین، به مصرف لوازم آرایش و خودنمایی وابسته می‌کند.

## حجاب‌استایل؛ خانواده‌بی‌خانواده!

از آن‌جا که محدودیت جنسیتی روی دنبال‌کنندگان این صفحات وجود ندارد، ارتباط پیوسته پسران و





مردان با محتوای تولیدی توسط حجاب استایل‌ها اثرات مخرب دیگری روی آن‌ها دارد؛ به عنوان مثال بارها دیده شده که پسران، یکی از ملاک‌های پوشش برای هم‌سران آینده خود را شباهت به حجاب استایل‌ها اعلام کرده‌اند. اتفاقاً یکی از قشرهای بسیار موافق فعالیت بلاگرهای حجاب، همین قشر هستند که با جلوگیری از فعالیت صاحبان این صفحات بسیار مخالفند.

گروه دیگر، مردان متاهلی هستند که با تماشای عکس‌ها و ویدیوهای این افراد، نسبت به هم‌سر خود دل‌سرد می‌شوند. از آن‌جا که تماشای این تصاویر به لطف پیشنهادات مکرر اینستاگرام به عنوان پست‌های مرتبط، بارها تکرار می‌شود، به نوعی موجب اعتیاد فکری این افراد و وابستگی آن‌ها به این صفحات می‌شود. جالب این‌جاست تجربیاتی از بلاگرهای حجاب ثبت شده که قبل از انتشار تصاویر از خودشان در صفحاتشان، خواستگارهای فراوانی داشتند؛ اما هرچه پست‌های بیش‌تری از چهره و تصاویر خودشان منتشر کردند، افراد کم‌تری آن‌ها را برای زندگی مشترک خواستگاری کردند. بنابراین حجاب استایل‌ها دانسته یا نادانسته، با سنگ‌اندازی در تشکیل خانواده و سست کردن روابط زوجین در خانواده‌های شکل‌گرفته، موجب تضعیف مفهوم خانواده در جامعه می‌شوند. از طرفی تعداد زیادی از دنبال‌کنندگان اصلاً توان مالی تهیه چنین اجناسی را ندارند و به این ترتیب صرفاً دچار حسرت و ناامیدی می‌شوند و حتی گاهی تلاش آن‌ها برای تامین هزینه‌های خرید لباس‌ها و... موجب مشاجرات خانوادگی می‌گردد. به علاوه تعدادی از حجاب استایل‌ها در محتواهای خود، پای هم‌سران‌شان را هم وسط می‌کشند و عکس و ویدیوهای‌شان را با همان آرایش‌ها و جلوه‌گری‌ها در کنار هم‌سران‌شان به اشتراک می‌گذارند و به این ترتیب با عادی‌سازی این نوع پوشش در نگاه مردان متاهل، کم‌کم بی‌تفاوتی آن‌ها را نسبت به جلوه‌گری زنان‌شان در حضور نامحرم ایجاد می‌کنند. پرواضح است که در این جریان، هم حجاب زنان و هم غیرت مردان، مسیر تخریبی را طی می‌کند. با توجه به موارد قبل، اگر از این زاویه به ماجرا نگاه کنیم، خواهیم دید که حجاب استایل‌ها، به‌طور مشخص، بنیان خانواده‌ها را نشانه رفته‌اند. درحالی‌که در دین اسلام، بنیانی مهم‌تر، محترم‌تر و ارزش‌مندتر از خانواده نداریم.

#### 4 من تصمیم می‌گیرم، بقیه عمل می‌کنند!

حجاب استایل‌ها با برقراری ارتباط صمیمی و مستمر با دنبال‌کنندگان‌شان و ایجاد جذابیت‌های کاذب، رفته‌رفته به مرجع رفتاری تبدیل می‌شوند؛ خیلی از مخاطبان آن‌ها می‌خواهند هر رستوران،

خارجی و آشوب در خیابان‌ها شد.

#### 4 نوجوان‌های مظلوم

توجه به این نکته ضروری است که اثرات مخرب حجاب استایل‌ها روی نوجوانان که هنوز به‌طور کامل هویت خود را نیافته‌اند و شخصیت‌شان شکل نگرفته بیش‌تر است. تا آن‌جا که بعضی از آن‌ها سوالات شرعی خود را هم از حجاب استایل‌ها می‌پرسند!

#### 4 بدون مرز، هرچه بیش‌تر به‌تر!

نمایش مستمر تعداد زیادی از لباس‌های رنگارنگ و متنوع با ایجاد نیاز کاذب در مخاطب، مصرف‌گرایی را در جامعه نهادینه می‌کند؛ به عبارت دیگر، افراد هرچه کیف و کفش و لباس تهیه می‌کنند، باز هم نیازشان برطرف نمی‌شود. بارها شنیده‌ایم که فقرا می‌توان برطرف کرد؛ اما تلقی فقیر بودن را نه، پی‌گیری این تصاویر در صفحات بلاگرهای حجاب، کم‌کم حرص و اسراف و وقت و هزینه را رواج می‌دهد. تاجایی که به لحاظ ذهنی، خرید جدید، تنها برای زمان کوتاهی موجب شادی و تنوع می‌شود و دوباره با تماشای عکس مدل‌های بعدی با طرح‌ها و رنگ‌های دیگر دوباره حس نیاز در فرد ایجاد و به این شکل ذهن او شرطی می‌شود. از سویی دیگر، این نیاز پیوسته، به فرد اجازه لذت بردن از دارایی‌ها و نعمت‌هایش را نمی‌دهد و افسردگی

ادامه این روند به آن‌جا می‌رسد که این صفحات تبدیل به غول‌های اثرگذار اجتماعی می‌شوند که در بزنگاه‌های اجتماعی یا سیاسی، عمداً و یا از روی جهل با جریان‌ها ضد دینی و یا اپوزیسیون هم‌راه می‌شوند؛ مثل ماجرای «من محجبه‌ام؛ ولی گشت ارشاد را قبول ندارم».

کافه، سفر داخلی یا خارجی و یا هر خریدی که آن‌ها دارند را تجربه کنند. به همین دلیل بارها دیده شده، حضور یک حجاب استایل در یک مرکز تجاری یا... باعث افزایش مشتری در آن شده است. در اتفاقی دیگر، بعضی از دنبال‌کننده‌ها، از صاحب صفحه می‌خواهند تا نام فرزند نورسیده‌شان را برای‌شان انتخاب کند؛ این وابستگی بیش از حد موجب می‌شود عمل منطقی افراد کم‌رنگ شود و بیش‌تر تبدیل به مقلدانی شوند که فقط کارهای صاحب صفحه را تکرار می‌کنند، بدون این‌که در موردش فکر کرده باشند. ادامه این روند به آن‌جا می‌رسد که این صفحات تبدیل به غول‌های اثرگذار اجتماعی می‌شوند که در بزنگاه‌های اجتماعی یا سیاسی، عمداً و یا از روی جهل با جریان‌ها ضد دینی و یا اپوزیسیون هم‌راه می‌شوند؛ مثل ماجرای «من محجبه‌ام؛ ولی گشت ارشاد را قبول ندارم» که باعث موج‌سواری بسیاری از شبکه‌های معاند



صفحاتی را داشته باشند و هم مسئولین، هرکدام از این افراد از زاویه دید خود می‌توانند از این نوشته استفاده کنند.

### یک نمونه

در پایان توجه شما را به مصاحبه‌ای خواندنی با یکی از بلاگرهای حجاب که خبرگزاری فارس منتشر کرده است، جلب می‌کنیم:

«من در دنیای واقعی بسیار مقید و محجبه بودم. طوری که اصلا دلم نمی‌خواست با حجابم جلوه‌گری کنم. حافظ و معلم قرآن بودم و خانواده‌ای کاملا مذهبی داشتم. وقتی که وارد فضای مجازی شدم ۲۳ سالم بود.

اوایل صرفا برای سرگرمی بود و چون خیریه داشتم می‌خواستم گزارش فعالیت‌های خیریه را در اینستاگرام به اشتراک بگذارم. بعد از مدتی فعالیت در اینستاگرام، عکسی از خودم منتشر کردم. البته این عکس با پوشیه بود. به دلیل اعتقادی که داشتم دلم نمی‌خواست تصویر کاملی از خودم منتشر کنم.

اما همان عکس باعث شهرت من شد. بین صفحات مجازی می‌چرخید و به اشتراک گذاشته می‌شد. افراد زیادی به واسطه آن، صفحه من را دنبال کردند و تعداد لایک‌ها و کامنت‌ها نشان از این می‌داد که موردپسند خیلی‌ها قرار گرفته. این برای من خیلی شیرین بود؛ این که یک عکس من آن هم با پوشیه این‌طور افراد را جذب کرده، من را ترغیب می‌کرد تا عکس‌های پیش‌تری از خودم بگذارم.

عکس بعدی نیم‌رخ صورتم بود. باز هم استقبال خوبی از آن عکس شد و دنبال‌کننده‌های من روزبه‌روز بیشتر می‌شدند. با خیلی از حجاب‌استایل‌ها دوست شدم و کم‌کم صمیمی شدیم. وقتی صفحه‌شان را می‌دیدم، احساس می‌کردم که چقدر از دنیا عقبم! چرا نباید مثل آن‌ها باشم؟! من که زیبایی‌اش را دارم!

طمع دیده شدن نمی‌گذاشت پای بند اعتقاداتم باشم. تصویر بعدی یک عکس قدی بود از خودم، آن هم بدون چادر. کم‌کم تصویر کامل صورتم را با آرایش گذاشتم. دغدغه‌ام شده بود تعداد لایک‌ها! تمام مدت با دوست‌های حجاب‌استایل‌ام درباره صفحه مجازی‌مان صحبت می‌کردیم. یکی‌شان حرف جالبی می‌زد؛ می‌گفت این صفحه، بچه ما است اگر حالش خوب باشد حال ما هم خوب است، اگر نه ما هم حال‌وروز خوبی نداریم. تمام زندگی ما شده بود اعداد و ارقام صفحه مجازی‌ای که داشتیم.

رابطه‌ما هم رفاقت بود و هم رقابت! مثلا اگر فلان



که مگر مشکل حجاب‌استایل‌ها، لباس‌هایی است که تبلیغ می‌کنند که از کارگروه مد و لباس مجوز بگیرند؟ با توجه به مطالبی که مطرح شد، اثرات مخرب آن‌ها بسیار فراتر است و همان‌طور که گفته شد، اصلا «حجاب‌استایل» تناقضی است که مفهوم حجاب را نشانه رفته است. بنابراین دادن مجوز برای فعالیت چنین افرادی، رسمیت دادن به تخریب حجاب و عفاف در جامعه است. انتظار می‌رود وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عمق تصمیماتی که در

### ۲۲

**عکس بعدی نیم‌رخ صورتم بود. باز هم استقبال خوبی از آن عکس شد و دنبال‌کننده‌های من روزبه‌روز بیشتر می‌شدند. با خیلی از حجاب‌استایل‌ها دوست شدم و کم‌کم صمیمی شدیم**

آن وزارت‌خانه گرفته می‌شود، توجه بیشتر تری داشته باشد و بیش از پیش بر پسوند «اسلامی» پایان نام خود، متعهد باشد!

### منصفانه

همه می‌دانیم که بخشی از بلاگرهای حجاب، با انگیزه ترویج حجاب کار خود را در این بستر شروع می‌کنند؛ به نیت خوب آن‌ها احترام می‌گذاریم؛ ولی سعی کردیم در این مطلب کلیت جریان حجاب‌استایل‌ها را مورد بررسی قرار دهیم و خطرات پنهان آن‌ها را تا حد امکان آشکار کنیم و همین دوستان خوش نیت را هم نسبت به مسیری که در آن قدم نهاده‌اند، آگاه کنیم. البته که مخاطب این مطلب هم کاربران هستند و هم صاحبان صفحات و هم کسانی که تصمیم دارند در آینده نزدیک چنین

و عدم رضایت، به جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی‌اش تبدیل می‌شود.

### عفاف، شهید اقتصاد حجاب‌استایل‌ها

غیر از کشتش افراطی بلاگرهای حجاب به دیده شدن، منافع اقتصادی از فروش لباس و کیف و کفش‌هایی که تبلیغ می‌کنند، برای آن‌ها بسیار وسوسه‌انگیز است؛ این یعنی هرچه دنبال‌کننده بیشتر، سود اقتصادی بیشتر. برای همین تلاش می‌کنند با کشف و شکستن تابوهای موجود در جامعه، هرروز آمار پسندها و نظرات و... خود را بیشتر کنند. مثلا «حجاب دارم، سیکار هم می‌کشم»، «حجاب دارم، جلوی دوربین حرکات موزون هم انجام می‌دهم»، «حجاب دارم، جلوی دوربین با فلان آهنگ محرک راک و رپ هم، هم خوانی می‌کنم و بشکن می‌زنم»، و به این ترتیب چیزی از مفهوم حجاب باقی نمی‌گذارند. این افراد با آرزو فروشی و نشاط و شادی‌های نمایشی سعی در جذب دنبال‌کننده دارند، به طوری که دیگران فکر می‌کنند که آن‌ها چقدر زندگی خوب و بانشاطی دارند؛ درحالی که طبق گفته‌های‌شان، چنین نیست. دقیقا مثل فیلترهای فتوشاپی که روی عکس‌های‌شان می‌گذارند تا لک و جوش‌های صورت‌شان را بپوشانند و یا لباس‌شان را خوش‌رنگ و لعاب‌تر نشان دهد.

### وزارت فرهنگ! به هوش باش

در اخبار روز یازدهم بهمن ۱۴۰۴، آمده که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی اعلام کرده است که حجاب‌استایل‌ها با گرفتن مجوز از کارگروه مد و لباسی وزارت فرهنگ، باید به شکل قانونی فعالیت کنند و حجاب‌استایل‌هایی که فاقد مجوز هستند، اجازه فعالیت نخواهند داشت. سوال این جاست

عذاب وجدان را هم نداشتیم. در واقع وقتی قبح کار شکسته بشود دیگر برایت اهمیت ندارد و عادی می‌شود.»

### کشف حجاب؛ آینده‌ای نه‌چندان دور برای برخی حجاب‌استایل‌ها

درباره کشف حجاب بلاگرهایی می‌پرسیم که ابتدا با ترویج حجاب و سبک زندگی اسلامی شروع کردند و بعد خودشان آن را زیر پا گذاشتند، پرسیدم «چه طور این اتفاق می‌افتد؟» گفتند «این که برخی از حجاب‌استایل‌ها کشف حجاب کردند، اصلا چیز عجیبی نیست!

حتی من خبر دارم که بعضی از این افراد به حرمت هم‌سر یا خانواده‌شان هنوز این کار را نکرده‌اند! اصلا آینده شغلی مثل حجاب‌استایل بودن به شدت این قابلیت را دارد که فرد کشف حجاب کند. در واقع تو داری دلبری می‌کنی، فرقی نمی‌کند چه با حجاب چه بدون حجاب. وقتی قبح کار برایت شکسته شود، حتی می‌توانی کشف حجاب هم بکنی.

از طرفی تنوع‌طلبی مخاطب هم بی‌تاثیر نیست. چون همه هدف تو جلب توجه مخاطب است. به جایی می‌رسی که با حجاب دیگر نمی‌توانی مخاطبیت را سیر کنی. مثلا من در یکی از استوری‌هایم گردنم کاملا مشخص بود. آیا من نمی‌توانستم گردنم را بپوشانم یا حواسم نبود؟! چرا! اتفاقا می‌دانستم؛ اما نمی‌خواستم مخاطب من از محتوای تکراری خسته شود!»

### خانم‌های حجاب‌استایل و دوستی با جنس مخالف

«شاید برای تان جالب باشد که بعضی از این افرادی که سبک زندگی اسلامی را تبلیغ می‌کنند در دنیای واقعی هیچ اعتقادی به آن ندارند! مثلا من بلاگرهای مذهبی‌ای را می‌شناسم که با وجود سن کم‌شان با جنس مخالف دوست می‌شوند و گاهی می‌بینی آن‌قدر تنوع‌طلب هستند که هر چند وقت یک‌بار با فرد جدیدی طرح رفاقت می‌ریزند! اما وقتی صفحه‌شان را باز می‌کنی، ادعای زندگی اسلامی را دارند و احکام دین را هر طور که به نفع‌شان باشد برای مخاطبان‌شان بیان می‌کنند.

حتی یکی از این حجاب‌استایل‌ها با استوری‌هایی که می‌گذارد سر بسته به مخاطب می‌فهماند که کسی که در حال حاضر با او کافه یا مسافرت است، دوستی از جنس مخالف است؛ این یعنی علاوه بر جذب مخاطب، برای دیگران هم قبح این کار را می‌شکند و عادی‌سازی می‌شود که دوستی با یک نامحرم با مذهبی بودن منافاتی ندارد. هر وقت هم از آن خسته شدی می‌توانی فرد جدیدی را جای‌گزینش کنی!



”

حتی به جایی رسیده بودم که وقتی از حمام بیرون می‌آمدم، با حوله‌ای که دور سرم پیچیده بودم عکس می‌گرفتم و برای مخاطب تولید محتوای مذهبی می‌نوشتم غسل شکرگزاری یادت نرود!

بخواهی دیده شوی، باید دست به چنین کارهایی بزنی و اعتقاداتت را زیر پا بگذاری. منی که می‌خواستم فقط گزارش کار خیریه را بگذارم، رسیدم به چنین عکس‌هایی؛ فضای مجازی واقعا برای خانمی که محجبه است و می‌خواهد فعالیت کند اگر نتواند خودش را کنترل کند فاجعه‌ساز می‌شود. بدون تعارف می‌گویم طمع لایک و بازدیدها و درآمدی که از این طریق به دست می‌آید می‌تواند کاری کند که تو کاملا روی اعتقاداتت پا گذاری.

گاهی وقتی سر کلاس آیه‌ای را می‌خواندم شرم‌منده می‌شدم و ته دلم تصمیم می‌گرفتم توبه کنم. اما وقتی اینستاگرام را باز می‌کردم آن‌قدر فضا جذاب بود که همه چیز یادم می‌رفت. بعدها حتی همین

بلاگر در یک کافه خیلی لاکچری عکس منتشر می‌کرد، من سعی می‌کردم فضای بهتری را برای عکاسی انتخاب کنم که لایک‌های بیشتر بگیرم. یعنی این طمع دیده شدن تو را به جنون می‌کشد. همیشه به دنبال چیزی هستی که تو را بیشتر مورد توجه قرار دهد.

دیگر معروف شدم و به عنوان یک حجاب‌استایل فعالیت می‌کردم. با بلاگرهای مذهبی و حجاب‌استایل‌ها گروهی تشکیل داده بودیم و شبانه روز درباره این حرف می‌زدیم که این هفته چه پستی بگذاریم که بیشتر دیده شویم. یا چه کاری انجام دهیم که بیشتر سر زبان‌ها بیفتیم. البته همیشه این استرس را داشتیم که نکند یکی از آشنایان یا شاگردهایم عکس‌های من را ببینند. چون در بیشتر تر عکس‌هایم آرایش غلیظ داشتم و لباس‌های بدن‌نما! اما وقتی می‌دیدم با این کار از بقیه جلوترم و لایک‌های بیشتر می‌گیرم، برایم اهمیتی نداشت که کارم درست است یا غلط.

مثلا داشتم یک سبک زندگی اسلامی را در صفحه‌ام به نمایش می‌گذاختم و یک چهره شاد و زیبا از یک زن محجبه نشان می‌دادم. حتی به جایی رسیده بودم که وقتی از حمام بیرون می‌آمدم، با حوله‌ای که دور سرم پیچیده بودم عکس می‌گرفتم و برای مخاطب تولید محتوای مذهبی می‌کردم! می‌نوشتم غسل شکرگزاری یادت نرود! یا وقتی از خواب بیدار می‌شدم، موهایم را با پتو می‌پوشاندم و عکس می‌گذاختم. چون می‌خواستم لحظه‌به‌لحظه با مخاطبم هم‌راه باشم! اگر بخواهم واقعیت را بگویم، تا قبل از معروف شدن این‌ها را اوج بی‌حیایی می‌دانستم!

اما حالا طمع دیده شدن نمی‌گذاشت به اعتقاداتم پای بند باشم. خودم را توجیه می‌کردم که چه اشکالی دارد من که موهایم پوشیده است؟! علاوه بر کسانی که از عکس‌هایم تعریف و تمجید می‌کردند، افرادی هم بودند که من را نقد کنند و بگویند که کارهایم مطابقی با اسلام ندارد. خب مسلما منی که حافظ قرآن بودم بهتر می‌دانستم که دارم اشتباه می‌کنم؛ اما شهرت و درآمدی که از این طریق داشتم نمی‌گذاشت قبول کنم که کارم اشتباه است. تقریبا با تبلیغاتی که می‌گرفتم ماهانه درآمد زیادی به دست می‌آوردم و این برای من و سوسه‌انگیز بود.»

می‌پرسیم این موضوع حجاب‌استایل شدن بین خانم‌ها خیلی پرطرفدار است. گاهی که آن‌ها را از آسیب‌های این راه مطلع می‌کنیم می‌گویند خب ما به شکل درست فعالیت می‌کنیم و درگیر این حواشی نمی‌شویم. نظر شما چیست؟

«این تفکر واقعا غلط است. فضا طوری است که اگر



## بخشی از گفت‌وگوهای گروهی حجاب‌استایل‌ها



## بخشی از گفت‌وگوهای گروهی حجاب‌استایل‌ها



همان کاری که برخی از حجاب‌استایل‌ها و بلاگرهای مذهبی انجام می‌دهند.»

### ❏ قلیان و سیگار پای ثابت دوره‌می برخی حجاب‌استایل‌ها

«ما به خاطر این که مخاطبان مان را با هم تبادل کنیم؛ گاهی مهمانی‌هایی برگزار می‌کردیم و هم دیگر را دعوت می‌کردیم. با این کار، هم محتوای جذاب برای مخاطب آماده می‌کردیم هم مخاطبان مان را با هم تبادل می‌کردیم. متلا عکسی با فلان بلاگر می‌گذاشتم و آدرس صفحه مجازی‌اش را هم می‌نوشتیم. زیرش هم از قشنگی صورت و خوش اخلاقی‌اش می‌گفتم. کنجکاو مخاطب او را قلقلک می‌داد تا وارد صفحه‌اش شود و آمار صفحه‌اش رشد می‌کرد.

یک بار قرار بود جمع بیش‌تری از حجاب‌استایل‌ها دور هم جمع شویم. توی گروه داشتیم حرف می‌زدیم و برنامه‌های دوره‌می را می‌چیدیم که یکی از حجاب‌استایل‌ها پرسید «بچه‌ها مشروب هم هست توی مهمونی؟! کار به سن کم‌شان ندارم؛ اما این که در صفحه مجازی‌شان ادعای دین‌داری داشتند و از اهل بیت و قرآن حرف می‌زدند برایم جالب بود. خب من هم مثل همان‌ها بودم؛ اما برای خودم خط قرمزهایی داشتم. به مهمانی نرفتم؛ اما برایم عکس و فیلم‌هایی از قلیان کشیدن و خوش‌گذرانی‌شان می‌فرستادند.

یک بار دیگر هم با چند نفر از حجاب‌استایل‌ها که به ظاهر خیلی مقید بودند رفته بودم بیرون. همین که سوار ماشین شدیم، دیدم روسری‌ها را درآوردند و سیگار گذاشتند گوشه لب‌شان! باورم نمی‌شد این‌ها همان‌هایی باشند که در صفحه مجازی‌شان نشان می‌دادند.»

### ❏ درآمد‌های میلیونی به اسم حجاب و اسلام

این حرف‌ها را کسی می‌زند که چندسال فضایی را تجربه کرده که از دور برای بیش‌تر ما خانم‌ها زیبا و جذاب است. می‌گوید «در موضوع حجاب‌استایل‌ها و بلاگرهای مذهبی، زن ابزاری شده برای کسب درآمد. چون هنری از خودش به نمایش نمی‌گذارد، بلکه با دل‌ربایی، خودنمایی و به نمایش گذاشتن خودش درآمد کسب می‌کند. من که مجرد بودم و دور از چشم خانواده فعالیت می‌کردم همیشه برایم سوال بود که چطور هم‌سر برخی بلاگرهای مذهبی که خودشان را بسیار مقید معرفی می‌کردند اجازه می‌دهند زن‌شان این‌طور مقابل دوربین دل‌بری کند و حتی گاهی خودشان هم همراهی می‌کنن!.

واقعیت این است که درآمد این کار آن قدر راحت و بدون زحمت است که یک آقا هم وسوسه می‌شود و اعتقادش را نادیده می‌گیرد. بعضی از همین بلاگرهای مذهبی برای یک تک استوری

نشان می‌دهند؟!» می‌گوید «این که برخی بلاگرهای مذهبی از لحظه‌های خوش‌شان با هم سرشان و سورپرایزهای آن‌چنانی می‌گویند و حسرت به دل جوان‌ها می‌گذارند و گاهی آتش رابطه بعضی از زوج‌ها می‌شوند، آن قدرها هم واقعی نیست. چند مورد از بلاگرهای مذهبی را می‌شناسم که هرچند در صفحه مجازی‌شان ظاهراً رابطه عاشقانه‌ای دارند؛ اما در جریان خیانت‌شان هستم. با یکی‌شان که حرف می‌زدم می‌گفت وقتی حجاب‌استایل باشی و آدم‌های زیادی از چهره و پوشش‌ت تعریف کنند کم‌کم طرز محبت آن‌ها تو را به سمت خودش جلب می‌کند. یا بعضی از این داستان‌هایی که درباره آشنایی با هم‌سرشان یا محجبه شدن‌شان می‌نویسند صحت ندارد و صرفاً برای جذب بیش‌تر مخاطب نوشته می‌شود. حالا شاید بخش‌هایی از ماجرا درست باشد؛ اما بعضی چیزها هم تخیل ذهنی‌شان است.» پرسیدم «در اکثر صفحه‌ها روایت دخترانی است که با چادر قهر بودند و حالا به واسطه داستان جالبی چادری شدند و تصمیم گرفتند با حجاب‌استایل شدن چادر را تبلیغ کنند. ماجرای این‌ها چیست؟» پاسخ داد «خب این‌ها که اصلاً در واقعیت محجبه و مقید نیستند و فقط نفع‌شان و درآمدشان از این کار است. این باب‌شدن داستان محجبه شدن هم به خاطر این است که کسی که آن صفحه را اداره می‌کند خوب می‌داند که می‌تواند با بازی با احساسات مردم مخاطب و درآمد زیادی کسب کند؛ چه بسا این احساسات مقدسات دین باشد.»

### ❏ وقتی حجاب‌استایل‌ها با حدیث و روایات کارشان را توجیه می‌کنند

«فعالیت ما مورد انتقاد شدید برخی از مذهبی‌ها بود و واقعا هم حق داشتند. چون رفتارهایی که ما به اسم اسلام و حجاب می‌کردیم به نوعی تحریف دین بود. اما خب نمی‌توانستیم بپذیریم که یک نفر این‌طور علیه ما افشاکاری کند. چون هم محبوبیت و اعتبارمان را از دست می‌دادیم و هم درآمدمان را. به خاطر همین، گروهی داشتیم که تا کسی درباره ما انتقادی می‌کرد آدرس صفحه مجازی‌اش را در آن گروه می‌گذاشتیم تا همه بلاک و رپورت کنند و صفحه‌اش بسته شود!»

«بعضی از حجاب‌استایل‌ها هم خیلی باهوش بودند و از آب گل‌آلود ماهی می‌گرفتند. تا کسی آن‌ها را امر به معروف می‌کرد یا کارشان را از دیدگاه اسلام نقد می‌کرد می‌گفتند الان به‌ترین وقت برای حاشیه‌سازی دیده شدن است. ویدیوهایی منتشر می‌کردند که در آن با استناد به قرآن و احادیث درباره مسائلی مثل شرایط امر به معروف، گناه بردن آبروی مومن، نتیجه دل شکستن و دخالت در زندگی دیگران حرف می‌زدند. با این کار ذهن مخاطب را مریض می‌کردند

«بعضی از حجاب‌استایل‌ها هم خیلی باهوش بودند و از آب گل‌آلود ماهی می‌گرفتند. تا کسی آن‌ها را امر به معروف می‌کرد یا کارشان را از دیدگاه اسلام نقد می‌کرد می‌گفتند الان به‌ترین وقت برای حاشیه‌سازی و دیده شدن است»

معرفی دو تا پنج میلیون می‌گیرند. یکی از دوستان حجاب‌استایل می‌گفت هم‌سر من با این که او ایل مخالف این کار بود؛ اما وقتی این حجم از درآمد دید خودش مشوق من شد. من کسی را می‌شناسم که برای یک ماه فقط ۱۵ میلیون درآمد از تبلیغات کسب کرد. همان افرادی که به ظاهر، مردم را به زندگی ساده و اسلامی تشویق می‌کنند، این‌طور از اسم حجاب و اسلام درآمد دارند.»

❏ زندگی‌هایی که گل و بلبل نیستند می‌پرسم «واقعا بلاگرها همین قدر خوش‌بختند که



و طوری وانمود می کردند که گویا کسی که امر به معروف کرده گناه کار است و این ها هیچ اشتباهی ندارند. جالب است بدانید نتیجه هم می گرفتند و بعد از انتشار این فیلم ها دنبال کننده های شان چندین برابر می شد!

#### ضربه ای که حجاب استایل ها به دین می زند

«گاه پیش می آید که یک خانم حجاب استایل پیش راز حد فراتر می گذارد و عکسی منتشر می کند که حجاب و اسلام را زیر سوال می برد؛ اما هیچ کدام از بلاگرهای مذهبی یا منبر استایل ها، همان هایی که به ظاهر در اینستاگرام درس اسلام به مردم می دهند، نه تنها زیر پستش نظر منفی نمی دهند حتی کار او را تایید هم می کنند. تایید کردن این حجم از آدم هایی که ادعای دین داری دارند به مخاطب این باور را می دهد که پس این کار اصلا مشکلی ندارد و در تقابل با دین نیست، اما واقعیت این جاست که خانم های بلاگر برای دیده شدن و رشد صفحه شان به هم نیاز دارند و نمی توانند و نباید هم دیگر را نقد کنند.»

#### چون الان نون تو با حجاب بودند!

«من در این مدت با بیش از دویست حجاب استایل در ارتباط بودم. بعضی از این افراد به خاطر محدودیت های خانواده، همسر و اعتقادات کم و بیش خودشان مجبورند که این طور فعالیت کنند و وقتی صحبت می شود می گویند اگر می توانستند تا حالا کشف حجاب کرده بودند و طور دیگری فعالیت می کردند.»

بعضی های دیگر هم اصلا معتقد به حجاب نیستند و حتی خانواده و اطرافیان شان هم محدودیتی برای شان ایجاد نکرده اند؛ اما چون این راه برای شان مخاطب بیش تری جذب می کند با چادر و به اسم اسلام فعالیت می کنند. مثلا یکی از این حجاب استایل ها در معرفی صفحه اش نوشته است با من اسلام را قشنگ تر بشناس اما وقتی وارد زندگی شخصی همین فرد می شوی، حتی ساده ترین فریضه های دین مثل نماز را انجام نمی دهد!»

#### فریب تبلیغات حجاب استایل ها را نخورید!

انگار چیزی یادش بیاید می گوید «راستی این را هم بنویس که فریب تبلیغات حجاب استایل ها را نخورند» می پرسم «چرا؟» می گوید «بازی این طوری است؛ از یک جایی خودت با خودت مکالمه می کنی؛ مثلا با پیچ فیک خودت می آبی و از روسری ای که خودت سر کرده ای تعریف می کنی و می پرسی این را از کجا خریدی. بعد هم در صفحه اصلی ات آدرس صفحه فروشگاه را می گذاری. حتی گاهی با همان پیچ فیک برای خودت حاشیه هم

حلیمه عدن اولین سوپر مدل محجبه در جهان بود. سال ۲۰۱۶ بعد از آن که به عنوان بانوی ایالت مینه سوتا انتخاب گردید، وارد حرفه مدلینگ شد. حلیمه بعد از اظهار پشیمانی از انتخاب این مسیر، درباره دور شدن از ارزشها و اعتقادات و از دست رفتن دین و حجابش گفت و در نوامبر ۲۰۲۰، از عرصه مدلینگ کناره گیری کرد



صفحه را دنبال می کنند و بخشی از آن ها هم قیمت محصولات را می پرسند. فروشنده هم از همه جا بی خبر می آید و تشکر می کند!»

#### این را بقیه حجاب استایل ها هم می دانند!

دلم می خواهد گفت و گورا با جمله ای تمام کنم که او می خواهد. می پرسم «چیزی می خواهی بگویی که من نپرسیده باشم؟» می گوید «من دانستم که حجابی که به نمایش می گذارم و سبک زندگی اسلامی ای که به اسم آن فعالیت می کردم اصلا مطابقتی با اسلام ندارد. این را بقیه حجاب استایل ها هم می دانند؛ اما هدف ما جذب مخاطب بود، حتی با تظاهر به چیزی که در واقعیت نیستیم. در واقع دوست داری هم دل مخاطب مذهبی ات را به دست بیاوری، هم جلوه گری کنی و زیبایی هایت را به رخ بکشی؛ او این ضربه بدی به نسلی می زند که قرار است حجاب و سبک زندگی شان را از مالگو بگیرند. کسانی که این طور فعالیت می کنند فقط به فکر منافع خودشان هستند و حتی یک لحظه هم به این چیزها فکر نمی کنند. اگر امروز حاضر شدم این حرف ها را بزنم فقط به خاطر این بود که مردم آگاه شوند و دست از دنبال کردن و پیروی از چنین آدم هایی بردارند.»

می سازی! بعضی از این حجاب استایل ها با این که تعداد دنبال کننده های شان به ظاهر زیاد است؛ اما باز خورد تبلیغات شان کم تر از ده نفر است؛ همین



تایید کردن این حجم از آدم هایی که ادعای دین داری دارند به مخاطب این باور را می دهد که پس این کار اصلا مشکلی ندارد و در تقابل با دین نیست. اما واقعیت این جاست که خانم های بلاگر برای دیده شدن و رشد صفحه شان به هم نیاز دارند

که پول به حساب شان واریز می شود و استوری تبلیغات را می گذارند فرد را بلاک می کنند و دیگر جوابش را نمی دهند.»

می پرسم «پس این همه استوری رضایت از تبلیغات که می گذارند چیست؟ در جواب می گوید «آن ها هم واقعی نیست؛ هر کدام از بلاگرها افرادی را برای کار اینترنتی جذب می کنند. این افراد موظفند تعدادی پیچ فعال بسازند و روزانه فعالیت کنند که در مجموع عدد بزرگی می شود. وقتی خانم بلاگر استوری تبلیغ می گذارد این افراد می روند و آن

از گذشته تا به امروز

# انرژی هسته‌ای

نگاهی تطبیقی به شرایط قبل و بعد از انقلاب اسلامی در حوزه‌های مختلف کشور

محسن نجفی

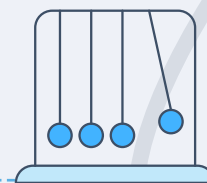
حدود نیم قرن از پیروزی انقلاب اسلامی، این حادثه درخشان و نورانی دوران ظلمات کره خاکی در آخرالزمان می‌گذرد. این اتفاق مبارک، که به نام اسلام رقم خورده، علی‌رغم روبه‌روبودن با موانع بسیار، مقابل خود، اما با عزم و اراده پولادین مردمان ایران زمین که هم‌راهان همیشگی‌اش هستند، از آن موانع گذشته و همیشه رو به پیش‌رفت بوده است. در این مسیر پرسنگلاخ، تبیین پیش‌رفت‌ها و دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، با مقایسه و تطبیق شرایط فعلی و گذشته در زمان سیاه‌طاغوت، به‌تر نشان می‌دهد که ملت بزرگ ایران در چه شرایطی بودند و حال در چه شرایطی به سر می‌برند. در شرایطی که بوق‌چی‌های دشمنانِ قسم‌خورده این ملت بزرگ، لحظه‌ای از سیاه‌نمایی و دروغ دست‌برنمی‌دارند، تبیین واجب‌ترین اقدام است.

انرژی هسته‌ای و مسائل مربوط به آن، شاید به باور خیلی‌ها از اوایل دهه هشتاد وارد افکار عمومی و مسائل روزمره کشورمان شده باشد؛ اما اصل قصه این است که این مساله مهم از زمان حکومت قبلی کلید خورده است. نکته‌ای که در این میان وجود دارد آن است که آیا نیت و هدف غربی‌ها از صنعت انرژی هسته‌ای در حکومت پهلوی، بر مقصد خدمت به مردم و مصارف صلح‌آمیز بود؟ آیا بنا و اساس این انرژی در آن زمان، بر خودباوری قرار داده شده بود یا جوشش و شروغش از طریق قدرت‌های شرق و یا غرب بود؟ دولت‌های غربی و در راس آن‌ها آمریکا، قبل و بعد از انقلاب در مواجهه با این مساله چه روی‌کردی داشتند؟ تاریخ، سمت‌وسوی این قضاوت را به خوبی مشخص می‌کند.

## در خدمت کد خدا و اربابان غربی

پس از طرح مساله «اتم برای صلح» از سوی آیزنهاور، آمریکا اعطای امتیاز هسته‌ای به کشورهای دست‌نشانده‌اش را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داد. در این بین، ایران دوران پهلوی نیز مشمول این امتیاز شد. نخستین قدم جدی در زمینه استفاده از فناوری هسته‌ای در ایران در اواسط دهه سی و با حمایت ایالت متحده برداشته شد. در نیمه اسفند ۱۳۳۵ موافقت‌نامه همکاری میان آمریکا و ایران مبنی بر استفاده رژیم پهلوی از انرژی هسته‌ای امضا شد که به موجب این قرارداد ایالت متحده متعهد شد که علاوه بر انتقال دانش هسته‌ای به ایران، چندین کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده را برای مصارف تحقیقاتی و عملیاتی در اختیار ایران قرار دهد. این معاهده که مشتمل بر یک مقدمه و ۱۱ ماده بود، در دوازدهم بهمن‌ماه ۱۳۳۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

به موازات همکاری‌های هسته‌ای تهران و واشنگتن، انستیتو علوم هسته‌ای که تحت نظارت سازمان مرکزی پیمان سنتو بود در سال ۱۹۵۷ م. از بغداد به تهران منتقل و در دانشگاه تهران مستقر شد. دو سال بعد، به دستور محمدرضا شاه پهلوی مرکز اتمی دانشگاه تهران تاسیس شد و تنها یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۶۰ م. آمریکا یک راکتور تحقیقاتی پنج‌مگاواتی را به ایران واگذار کرد. این راکتور که با نام اختصاری MTR شناخته می‌شد بر مبنای سوخت اورانیوم غنی‌شده ۹۳ درصدی طراحی شده بود و توانایی تولید ششصد گرم پلوتونیوم را در سال داشت. هم‌چنین در سال ۱۳۴۰ ش. با حمایت کاخ سفید، عملیات ساختمانی راکتور دانشگاه تهران آغاز شد و در آبان ۱۳۴۶ به بهره‌برداری رسید. از سوی دیگر، آمریکا که به دنبال ایجاد یک پایگاه قدرتمند در ایران بود، در سال ۱۹۶۰ م. واگذاری سلول‌های داغ را (اتاقک‌های محافظت‌شده‌ای که عملیات جداسازی پلوتونیوم را به صورت شیمیایی انجام می‌دادند) به ایران آغاز کرد. در توافق‌نامه‌های بعدی، آمریکایی‌ها واگذاری راکتور به ایران و آموزش پرسنل ایرانی در زمینه علوم و مهندسی هسته‌ای را متعهد شدند.



- این مساله فقط محدود به آمریکا نبود، بلکه در سال ۱۹۷۷، دولت بریتانیا با محمدرضا پهلوی وارد مذاکرات محرمانه‌ای برای ساخت بیست نیروگاه هسته‌ای شد؛ مشابه پروژه‌هایی که از سوی فرانسه و آلمان به ایران پیشنهاد شده بود. در مذاکرات مقامات ارشد بریتانیایی و رئیس وقت سازمان انرژی اتمی ایران، پیش‌بینی کردند که تا پایان قرن بیستم، ایران می‌تواند این تکنولوژی را از بریتانیا بگیرد و به این وسیله مستقل و به تنهایی سلاح هسته‌ای تولید کند.
- هم‌چنین به گزارش فایننشال تایمز در اسناد این مذاکرات آمده است که اگر صنایع هسته‌ای بریتانیا بخواهد روی پای خود بایستد و زنده بماند، باید معاملات هسته‌ای بسیاری را با کشورهای دیگر انجام دهد! قرارداد «سازمان انرژی اتمی ایران» با دو شرکت انگلیسی «رزیدنت برند» و «نافکور» از این دسته هم‌کاری‌ها بود.

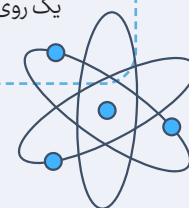


در این میان، فرانسه نیز وارد رابطه هسته‌ای با ایران شد. پیروزی والری ژیسکاردستن در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و سفر شاه به پاریس در ژوئن ۱۹۷۴، فرصت مناسبی بود تا شالوده هم‌کاری‌های هسته‌ای دو کشور پی‌ریزی شود. تاسیس سازمان انرژی اتمی در همان سال و مذاکرات انجام‌شده میان دو کشور در سفر محمدرضا، در حقیقت زمینه‌ساز موقعیتی شد تا اولین توافق‌نامه هسته‌ای تهران پاریس در ششم تیر ۱۳۵۳ امضا گردد. این قرارداد، در حقیقت تضمین‌کننده هم‌کاری‌های ۱۵ ساله دو کشور بود که بعدها به موافقت‌نامه «مادر» مشهور شد. چراکه پیش‌بینی جنبه‌های مختلف هم‌کاری هسته‌ای دو کشور عملاً موجب گردید تا شرکت‌ها و موسسات هسته‌ای ایران و فرانسه، پروتکل‌ها و موافقت‌نامه‌های بسیاری را منعقد نمایند. در این قراردادها که همگی با ارجاع و یادآوری توافق‌نامه مادر در دو پایتخت آغاز می‌شوند، سه زمینه عمده هم‌کاری پی‌گیری و دنبال شده است. نخست، مشارکت ایران در صنعت فرانسوی غنی‌سازی اورانیوم و در حقیقت ورود ایران به صنعت بین‌المللی چرخه سوخت. دوم، ساخت مرکز تحقیقات و توسعه هسته‌ای در اصفهان. و سوم، تولید برق هسته‌ای در ایران به میزان ۵۰۰۰ مگاوات.



### هم‌کاری‌های هسته‌ای ویژه ایران و آلمان

اولین سابقه هم‌کاری‌های هسته‌ای ایران و جمهوری فدرال آلمان، به سال ۱۳۵۴ ش (۱۹۷۵ م) بازمی‌گردد. آن سال، در تاریخ ۹ تیر (۳۰ ژوئن ۱۹۷۵) موافقت‌نامه هم‌کاری میان ایران و آلمان امضا شد که زمینه‌ساز قرارداد ۱۳ تیر ۱۳۵۵ گردید. این توافق‌نامه میان «سازمان انرژی اتمی ایران» و «وزارت تکنولوژی و تحقیقات آلمان غربی» به امضا رسید. در این توافق‌نامه، بر طیف گسترده‌ای از هم‌کاری‌های دو طرف در زمینه‌های «سوخت اتمی»، «امنیت و حفاظت تاسیسات هسته‌ای و جلوگیری از تشعشعات»، «آموزش کارکنان فنی» و «تکنولوژی نیروی هسته‌ای» تاکید شده بود. در ۱۰ تیر ۱۳۵۵ دو قرارداد، یکی برای طراحی، ساخت، نصب و راه‌اندازی دو واحد نیروگاهی ۱۳۰۰ مگاواتی از نوع آب سبک در ۱۸ کیلومتری شهر بوشهر و دیگری برای تامین سوخت هسته‌ای این نیروگاه‌ها امضا شد. شرکت کرافت و رک‌یونیون (KRW) به‌عنوان طرف اصلی سازمان انرژی اتمی بر مبنای این قرارداد متعهد شد تا علاوه بر ساخت نیروگاه‌های بوشهر، تحویل سوخت اولیه و سوخت‌گذاری‌های مجدد را برای سی سال آتی نیز تضمین کند. بر این مبنای کار بلافاصله اجرای موضوع قرارداد را در دستور کار خود قرار داد. بر مبنای گزارش‌های موجود تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی حدود ۸۰ درصد از عملیات ساختمانی و ۶۵ درصد از عملیات الکترومکانیکی واحد یک به پایان رسیده بود. اما این روی‌کرد کدخدای دهکده جهانی و رفقایش، یک روی سکه بود و با پیروزی انقلاب اسلامی، روی دیگر خود را نشان داد.







## آن روی سکه

با وجود آن که در سال های بعد اجرای قراردادهای مذکور تا حدودی آغاز شده بود و ساخت نیروگاه در بوشهر نیز تا مراحل پیش رفت کرده بود، با پیروزی انقلاب اسلامی تقریباً تمام قراردادهای مذکور از سوی کشورهای غربی نادیده گرفته شد و آن ها به هیچ یک از تعهدات خود عمل نکردند. در جریان جنگ تحمیلی عراق، نیروگاه های بوشهر زیر بمباران قرار گرفتند و همین امر نیز خسارت بسیاری به تاسیسات هسته ای ایران وارد کرد و با وجود تلاش ایران برای تکمیل نیروگاه ها، با فشار ایالات متحده به کشورهای مختلف برای عدم همکاری با ایران، چنین امکانی محقق نشد.



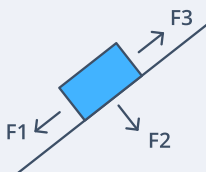
## تلاش برای پیش رفت

با وجود فشارهای موجود، تلاش ایران برای دست یابی به انرژی هسته ای متوقف نشد. در سال های پایانی جنگ تحمیلی یعنی در سال ۱۹۸۷ م (۱۳۶۶ ش) سازمان انرژی اتمی ایران با کنسرسیومی از شرکت های آلمان غربی، اسپانیا و آرژانتین به منظور از سرگیری کار نیروگاه بوشهر وارد مذاکره شد. در پاییز همان سال، جمهوری اسلامی اقدامات اولیه در این سایت را فراهم آورد. با وجود این، تا یک سال بعد از خاتمه جنگ تحمیلی، در سال ۱۹۸۹ م (۱۳۶۸ ش)، نه تنها کار نیروگاه بوشهر آغاز نشد، بلکه آلمانی ها از ادامه همکاری با ایران انصراف دادند.



ایران از سال ۱۳۶۴ اکتشاف و فعالیت در منطقه ساغند بزد، که از ذخایر اورانیوم مهمی (حداقل پنج هزار تن) برخوردار است آغاز و در سال ۱۳۶۵ اعلام کرد که استان بزد طرح هایی دارد تا مواد مورد نیاز برای فعالیت های هسته ای را تهیه کند. تجهیزات مزبور در استان بزد تا سال ۱۳۶۷ در دست ساخت قرار داشتند. گزارشی که در این زمان توسط آژانس بین المللی انرژی هسته ای تهیه شد نشان می دهد که ایران حداقل دویست دانشمند و دوهزار نیروی انسانی شاغل در زمینه تحقیقات هسته ای داشته است. در سال ۱۳۶۷، قراردادی بین ایران و آرژانتین جهت انتقال فن آوری غنی سازی اورانیوم منعقد شد. با پایان جنگ تحمیلی، آرژانتین موافقت کرد که به متخصصین ایرانی در موسسه هسته ای خود به نام (Jose Balasero) آموزش دهد و اورانیوم به ارزش پنج و نیم میلیون دلار به ایران فروخت که در سال ۱۹۸۷ در راکتور تهران مورد استفاده قرار گرفت. البته به هر حال دولت آرژانتین در فوریه ۱۹۹۲ (۱۳۷۰ ش) اعلام کرد که به دلیل عدم امضای موافقت نامه حفاظت های هسته ای اقدام به لغو قرارداد فروش فناوری هسته ای به ارزش ۱۸ میلیون دلار به ایران کرده است که منابع مطبوعاتی آرژانتین در همان زمان مطرح کردند که آرژانتین، همکاری هسته ای خود را با ایران به علت فشارهای آمریکا قطع کرده است.

یک گروه از شرکت آلمانی (CENA) نیز در اواخر ۱۹۸۷ م و اوایل ۱۹۸۸ م (۱۳۶۶ ش)، از ایران دیدن کرد و به نظر می رسید برای فروش فناوری ضروری برای راه اندازی و فعالیت های راکتور مزبور و ارائه اورانیوم غنی شده به میزان ۲۰ درصد به عنوان جایگزینی برای مواد غنی شده سطح بالای آمریکا و نیز احتمالاً اورانیوم غنی شده و فناوری عمل آوری مجدد پلوتونیوم موافقت ایران را کسب کرده باشد که به هر حال آلمان نیز از این طرح انصراف داد.





## پرونده ایران در شورای امنیت

انصراف آلمان و قبول نکردن سایر دول غربی در همکاری با ایران، باعث شد جمهوری اسلامی در سال ۱۹۸۹ م. (۱۳۶۸ ش) وارد رای زنی با روس‌ها شود که در نهایت در دی‌ماه ۱۳۷۳ منجر به انعقاد قرارداد سنگین هشتصد میلیون دلاری با روسیه شد؛ اگرچه روس‌ها نیز به دلیل فشارهای آمریکا تا سال ۱۳۷۷ به‌طور جدی نتوانستند برنامه‌های خود را عملیاتی کنند. با این وجود، روی کار آمدن دولت جورج دبلیو بوش در ایالات متحده آمریکا، این کشور تلاش‌های گسترده‌ای را در جهت به تعطیلی کشیدن فعالیت‌های هسته‌ای ایران آغاز کرد و فشارهای رژیم صهیونیستی و برخی دول اروپایی از طریق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سازمان ملل باعث شد تا در سپتامبر ۲۰۰۳ پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وضعیت ویژه قرار گیرد.

در پی طرح پرونده ایران در شورای حکام و ولتیماتوم این شورا برای ارسال پرونده به شورای امنیت، در ماه‌های پایانی سال ۲۰۰۳ م. وزرای خارجه سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) به تهران آمدند و در سعدآباد مقرر شد که ایران فعالیت‌های هسته‌ای اش را معلق و پروتکل الحاقی NPT را امضا کند. با امضا تفاهم‌نامه هسته‌ای سعدآباد میان ایران و سه کشور اروپایی، فعالیت‌های هسته‌ای ایران به صورت اختیاری از سوی ایران، در جهت رفع سوء تفاهمات ایجاد شده میان ایران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به حال تعلیق درآمد.

سیاست وقت‌کشی دولت‌های اروپایی در راستای به تاخیر انداختن دست‌یابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای و عدم اجرای مفاد همکاری دولت‌های اروپایی در جهت توسعه فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای در ایران باعث شد تا ایران در تابستان ۱۳۸۴ ش. (۲۰۰۵ م.) با فک پلمپ مرکز یو. سی. اف اصفهان، فعالیت‌های هسته‌ای خود را از سر بگیرد.

## آغاز دوباره

این فک پلمپ، آغاز جدیدی برای فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود؛ فعالیت‌هایی که این بار تنها با تلاش دانشمندان داخلی به بار نشست. وضعیتی که غرب برای ایران ایجاد کرد باعث شد جمهوری اسلامی ایران برای اجرای استراتژی خودکفایی در علوم، فناوری و صنعت هسته‌ای یک تصمیم نهایی اتخاذ کند و تلاش برای دسترسی به انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای را به‌تنهایی دنبال کرد. بر این اساس در بیستم فروردین ۱۳۸۵، ایران به فن‌آوری غنی‌سازی اورانیوم و راه‌اندازی یک زنجیره کامل غنی‌سازی در نطنز دست یافت. این خبر به صورت عمومی اعلام شد و این روز با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی در تقویم رسمی ایران، روز ملی فن‌آوری هسته‌ای نام‌گذاری شد. برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران از آن زمان تاکنون، در چهار محور، متمرکز بوده و دست‌آوردهای بسیاری داشته است. راکتورهای هسته‌ای، چرخه سوخت هسته‌ای، توسعه هسته‌ای در پزشکی، صنعت و کشاورزی و پسمانداری هسته‌ای و نظام ایمنی هسته‌ای چهار محور مذکور هستند.

در این مسیر، اقدامات گسترده بسیاری نیز از سوی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است. البته گذران چنین روندی در طول سال‌های گذشته، هزینه‌های سنگینی را برای جمهوری اسلامی ایران به همراه داشته است. ترور دانشمندان هسته‌ای ایران و هم‌چنین تخریب و کارشکنی‌ها در روند فعالیت‌های هسته‌ای و مهم‌تر از آن، اعمال تحریم‌های هرروزه از سوی آمریکا و کشورهای غربی، از مهم‌ترین آن‌ها بوده است. اما صرف همین هزینه‌های سنگین، عزم و اراده ایرانیان را برای پافشاری بر حقوق قانونی‌شان تقویت کرده است. خصوصاً که در این مسیر ارزشمندترین سرمایه‌های یک ملت، یعنی نخبگان و دانشمندان آن هم فدا شده‌اند.



## رزمندگان نور

نگاهی به خاطرات جمعی از رزمندگان سپاه حمیدیه و تیپ ۳۷ نور

سید صباح موسوی - مصطفی عیدی



استقامت کردند و نیروهای سپاه حمیدیه مثل یک دژ محکم حرکت دشمن را مختل کردند. جالب است بدانید حمیدیه یک نقطه استراتژیک و مهم برای دشمن بود. این شهر کوچک در واقع دروازه ورود به دشت آزادگان بود و دشمنی که خواب تسلط بر دشت آزادگان و رسیدن به سوسنگرد را در سر داشت، راهی جز عبور از حمیدیه نداشت. از طرف دیگر سقوط حمیدیه به منزله سقوط اهواز بود. دشمن با تصرف حمیدیه برای رسیدن به اهواز

سال دفاع مقدس بود. دشمن بعثی بعد از آغاز جنگ به طور رسمی از چند محور وارد ایران شد. ارتفاعات الله اکبر به سمت شرق سوسنگرد و حمیدیه، از سمت هویزه به طرف سوسنگرد و از طرف جُفیر. هدف اصلی اشغال شهر اهواز بود؛ اما بعد از فرمان تاریخی حضرت امام<sup>(ع)</sup> که فرمودند «مگر جوانان اهوازی مرده اند...» انگار خون تازه‌ای در رگ رزمندگان ما جوشید. همان جوانانی که حضرت امام<sup>(ع)</sup> مورد خطاب قرار داده بود با جان‌شان

### محمد جواد قنواتی

محمد جواد قنواتی ام. متولد ۱۳۳۹ و اهل شهرستان آغاچاری. بیستم فروردین سال ۵۹ به عنوان سرباز، در تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی و در ارتفاعات الله اکبر مشغول خدمت شدم. بعد از درگیری بین فرماندهان ارتش و بنی صدر خائن از ارتش جدا شدم و به سپاه حمیدیه آمدم و تا آخر جنگ در خدمت حاج علی هاشمی بودم. حمیدیه یکی از نقاط استراتژیک و حماسه‌ساز خوزستان در طول هشت



دستش باز بود؛ اما همان طور که گفتم علی هاشمی و نیروهایش اجازه ندادند که عراق از سمت حمیدیه به اهواز برسد. تاجایی که باشیخون‌های گاه‌وبی‌گاه رزمندگان ما، عراق تا جزایه عقب‌نشینی کرد.

دفاع از آب و خاک در بین مردم خوزستان ریشه‌دار است و به دوران قبل از دفاع مقدس برمی‌گردد؛ اما هشت سال دفاع مقدس بستر بروز و ظهور جوانانی شد که تا قبل از آن هیچ تجربه‌ای در جنگیدن نداشتند. اما آن قدر خوش درخشیدند که تبدیل به بهترین فرماندهان جنگ شدند. علی هاشمی یکی از همین جوانان بود که سن چندانی نداشت؛ اما فرماندهی سپاه حمیدیه، تیپ ۳۷ نور و بعدها قرارگاه نصرت را به عهده گرفت. علی هاشمی فرماندهی فراتر از تفکرات قوم‌گرایی بود. خودش عرب بود؛ اما نیروهایی که تحت فرماندهی‌اش خدمت می‌کردند فقط عرب یا فقط خوزستانی نبودند، نیروهای ترک و لر و کرد و فارس در کنار او در مقابل دشمن مقاومت کردند.

جذب‌های زیادی داشت و همین جذب‌های خیلی از بچه‌ها را مرید و مطیع او کرده بود. با اقدامات به‌جا و موثر نیروهای سپاه حمیدیه طبق نظر و خواست فرماندهان، تیپ ۳۷ نور تشکیل شد. حضور یک اسیر عراقی در بین نیروهای ما مقدمه تشکیل گردان زرهی تیپ ۳۷ شد. ما یک اسیر عراقی داشتیم که شیعه بود و بعد از اسارت اعلام کرد که می‌خواهد مقابل نیروهای بعثی بجنگد، علی هاشمی به او اعتماد کرد و بعد از مدت کوتاهی مسئولیت تعمیر و حفاظت از تانک‌های تی ۵۵ و نفربرها را به او سپرد. این بنده خدا آن قدر کارش خوب بود که علی هاشمی به فکر افتاد تا چند نفر نیرو به او بسپارد تا تحت نظر او آموزش ببینند و کار یاد بگیرند. بعد از آموزش نیروها و با تکیه بر ادوات غنیمتی‌مان گردان زرهی تشکیل شد. با حکم علی هاشمی، من فرماندهی گردان را بر عهده گرفتم. عباس بدوی هم که جانشین گردان مهندسی بود با حفظ سمت جانشین من شد. حاج عباس هوشمی هم تا چند و چون کار را یاد بگیرم کنارم بود و راهنمایی‌ام می‌کرد.

بعد از ادغام گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران با سپاه حمیدیه و تیپ ۳۷ نور، تعداد تانک‌ها و نفربرهای مان به ۱۵ دستگاه رسید. تانک‌ها را ساماندهی کردیم و برای اولین بار در عملیات ایذایی ام‌الحسنین وارد عمل شدیم. بعد از ام‌الحسنین گردان زرهی در عملیات فتح‌المبین و بعد بیت‌المقدس جهت پیش‌تیبانی از محورها و گردان‌ها در کرخه نور آرایش گرفتند و در کنار گردان‌های زرهی ارتش مستقر شدند. آن اوایل کسی باور نمی‌کرد که تیپ ۳۷ نور گردان زرهی

تشکیل داده است، تا این که در مراسم سومین سال‌گرد پیروزی انقلاب اسلامی یعنی ۲۲ بهمن ۱۳۶۰ تانک‌های سازمان‌دهی شده‌مان در شهر حمیدیه رژه رفتند. دیدن چهره‌های خندان و پراز غرور مردم از دیدن تانک‌ها و نفربرها قابل وصف نیست. این نتیجه نگاه وسیع علی هاشمی، اعتمادش به ما و دل و جراتی بود که به نیروهایش می‌داد.

سیدهدانی موسوی



”

**بعد از ادغام گروه جنگ‌های نامنظم شهید چمران با سپاه حمیدیه و تیپ ۳۷ نور، تعداد تانک‌ها و نفربرهای مان به ۱۵ دستگاه رسید. تانک‌ها را ساماندهی کردیم و برای اولین بار در عملیات ایذایی ام‌الحسنین وارد عمل شدیم**

ما آن قدر به خودمان و کارمان اطمینان داشتیم که بی‌محابا مقابل پانک‌های سنگین عراقی‌ها مقاومت می‌کردیم. این مقاومت به رزمندگان ما هم روحیه می‌داد. ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ و در مرحله اول عملیات بیت‌المقدس، وقتی نیروهای دشمن به طرف جفیر و طلاپیه عقب‌نشینی کردند، به هم‌راه رزمندگان اسلام، بعثی‌ها را تعقیب کردیم و در پاسگاه خاتمی مستقر شدیم. خط‌پدافندی تشکیل دادیم و هم‌زمان دیدبانی هم می‌کردیم. ۲۴ اردیبهشت بود که عراقی‌ها پاتک کردند. یکی از تانک‌های ما هدف قرار گرفت و شهید پاپی‌زاده و شهید پاپن به شهادت رسیدند. یکی از نیروها هم زخمی شد. با این حال بچه‌ها بادل و جان مقاومت می‌کردند تا عراقی‌ها نتوانند پیش‌روی کنند. بعد از فتح خرمشهر، ما آماده بودیم تا در عملیات رمضان شرکت کنیم؛ اما به دستور فرماندهان، تیپ ۳۷ نور

منحل شد و تانک‌های ما به لشکر ۱۹ فجر شیراز تحویل داده شد. بعدها همه این ادوات در شلمچه از بین رفتند.

#### سیدهدانی موسوی

سیدهدانی موسوی هستم. متولد ۱۳۳۴ در جراحیه دشت آزادگان. دوره ابتدایی را در دبستان روستای مچریه و راهنمایی و دبیرستان را در دشت آزادگان درس خواندم. دوران جوانی‌ام هم‌زمان با شروع مبارزات مردمی علیه رژیم شاه بود. من هم مانند خیلی از هم‌سن‌وسال‌هایم به موج خروشان این مبارزات پیوستم. بعد از پیروزی انقلاب، دفاع مقدس عرصه جدیدی برای دفاع از انقلاب و رویارویی با دشمن بعثی بود.

قبل از شروع جنگ خیلی اتفاقی با تعدادی از پزشکان مجاهد عراقی آشنا شدم. این آشنایی مقدمه هم‌کاری من با این مجاهدین بود. اورژانس منطقه بستان را با همین پزشکان راه‌انداختیم. یادم هست یک بار با این پزشکان به پاسگاه سوبله رفتیم. جنگ تازه شروع شده بود و جاده زیر آتش گاه‌وبی‌گاه عراقی‌ها بود. یک ماشین بستنی‌فروشی توی گل گیر کرده بود و در آن شرایط به کمک نیاز داشت. ما کمکش کردیم. وقتی به بستان برگشتیم، بال‌گردهای عراقی با ارتفاع کم بالای بستان دور می‌زدند. برای این که از تیررس‌شان در امان باشیم توی شکاری پنهان شدیم. آن‌ها که ظاهراً برای شناسایی آمده بودند، عکس‌های‌شان را گرفتند و رفتند. دو ساعت نشده بستان را با توپ و خمپاره شخم می‌زدند. از طرف دیگر تانک‌های عراقی داشتند از مسیر فنیفه به طرف سوسنگرد پیش‌روی می‌کردند. استوار احمدی از نیروهای ژاندارمری که تفنگ ۱۰۶ داشت به سمت آن‌ها تیراندازی کرد. همان چند تا گلوله کمی دشمن را نسبت به حرکت رو به جلو مردد کرد و حتی کمی به عقب برگشت. من به سوسنگرد برگشتم و با شهید پورکیان فرمانده سوسنگرد صحبت کردم و گفتم عراقی‌ها به سمت سوسنگرد می‌آیند. به هم‌راه پورکیان سوار ماشین شدیم و به سمت بستان حرکت کردیم. در بین راه نیروهای ژاندارمری و ارتش در حال عقب‌نشینی بودند. مردم بستان هم از ترس دشمن با پای پیاده به جاده زده بودند. وقتی به بستان رسیدیم پورکیان دستور داد تا بیمارستان را زود تخلیه کنند. اولین مجروحی که در بستان دیدیم یک سرگرد ارتش بود. ما تا قبل از آن مجروح جنگی ندیده بودیم. تجربه مداوا هم نداشتیم. پاهای مجروحش را سرسری بستیم و فرستادیمش سوسنگرد. البته سوسنگرد هم وضعیت به‌تری نسبت به بستان نداشت. عراقی‌ها از سمت جاده الله‌اکبر به سمت سوسنگرد پیش‌روی



سیدنعیم مستقر شده بود منتقل می شد. بهداری یک واحد بود و زیر نظر فرماندهی سپاه حمیدیه و تیپ ۳۷ نور انجام وظیفه می کرد. ما با بهداری منطقه هشت ارتباط داشتیم و با نیروهایی که به جبهه می آمدند مشورت می کردیم و برای دارو و تجهیزات بهداری به تهران و اصفهان و شیراز (فسا) می رفتیم.



**ناگهان یک نفر که بعدها فهمیدم از مبارزین زمان طاغوت است میکروفون را از نوحه خوان گرفت و گفت «برای سلامتی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله روح الله موسوی الخمینی دعا کنید.» یک آن دیدم چند نفر به طرف میکروفون نوحه خوان دویدند**

نسبت به انقلاب و جنگ وظیفه شرعی داشتیم که در این مسیر هدایت مان می کرد. چون امام گفت واجب شرعی است که در جنگ شرکت کنیم، ما شرکت در جنگ را یک وظیفه احساس می کردیم. در عملیات ها در طول شبانه روز خواب نداشتیم و فعالیت می کردیم. این انقلاب به گردن ما حق دارد، باید کوشش کرده و از خون شهدا حفاظت کنیم.

### داود کریمیان

سیزدهم آذرماه ۱۳۴۰ به دنیا آمدم. پدر و مادرم مذهبی بودند و مقید به مسائل شرعی. رعایت حلال و حرام برای شان بر هر چیزی ارجحیت داشت. از همان کودکی و نوجوانی در ماه های محرم و صفر، پدرم دستمان را می گرفت و به مسجد امام حسین (ع) واقع در بیست متری شهرداری می برد. آن جا خطیب های توانمندی مانند مرحوم گل سرخی

می کردند. قبل از آهنگران رادیدم که با بچه های سپاه سوسنگرد روی پل بستان مواد تی ان تی گذاشتند و پل را منفجر کردند که عراقی ها از روی پل عبور نکنند. من در ستاد شیخ عبدالهادی بودم که شهید علی هاشمی آمد و گفت «سید هانی بیا حمیدیه و واحد بهداری را تشکیل بده.» دوره بیماری های واگیردار را قبل از جنگ گذرانده بودم. کمی هم در طول جنگ و طی رفت و آمد با پزشکان مجاهد عراقی تجربه کسب کرده بودم. بر همین اساس و با کمک تعدادی از بچه های یک مرکز بهداشت راه انداختیم که هم نیروهای خط را پشتیبانی می کرد و هم به مردم حمیدیه خدمات می داد. پزشکان مجاهد عراقی هم در کنار ما کار می کردند؛ وگرنه از پس خیلی از کارها بر نمی آمدیم.

حتی برنامه ریزی کردیم و گروه های پزشکی و پرستاری را به روستاهای اطراف که از جمعیت تخلیه نشده بود فرستادیم تا اگر بیمار داشتند درمان شود. حتی بعد از آزادسازی سوسنگرد در این شهر یک مرکز بهداشت تحت نظر بیمارستان شهید چمران تشکیل دادیم. ما به عنوان واحد بهداری در تمام عملیات هایی که تیپ ۳۷ نور و سپاه حمیدیه انجام داد مثل عملیات شهید چمران در ۵ مرداد ۱۳۶۰ و شهید رجایی و باهنر در ۱۰ شهریور ۱۳۶۰ و عملیات ام الحسین در ۲۴ اسفند ۱۳۶۰ در کنار رزمندگان اسلام بودیم و آن ها را پشتیبانی می کردیم. حتی بعدها که قرارگاه نصرت تشکیل شد، ماموریت مان را تحت فرماندهی این قرارگاه ادامه دادیم.

هم چنین در خط مقدم یک سنگر بهداری با یک بچه یار داشتیم و تمام نیروهای بهداری در کوله پشتی شان بسته کمک های اولیه داشتند که اگر نیاز شد سریع دست به کار شوند. سنگر اورژانس در خط دوم بود. مجروح را از خط مقدم به خط دوم می آوردند و بعد از اقدامات اولیه به اورژانس سوم، که در کوه

و مرحوم آل اسحاق سخن رانی می کردند. گاهی هم به مسجد امام حسین (ع) واقع در سی متری سابق و خیابان شریعتی فعلی می رفتیم تا با شعائر دینی بهتر آشنا شویم. در همان نوجوانی برای اولین بار نام امام خمینی (ره) را شنیدیم؛ یک بار که مداح نوحه می خواند و مردم دسته دسته در خیابان شریعتی فعلی زنجیر و سینه می زدند، ناگهان یک نفر که بعدها فهمیدم از مبارزین زمان طاغوت است میکروفون را از نوحه خوان گرفت و گفت «برای سلامتی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله روح الله موسوی الخمینی دعا کنید.» یک آن دیدم چند نفر به طرف میکروفون نوحه خوان دویدند. از پدرم پرسیدم چه شد؟ اما پدرم صلاح ندید چیزی بگوید و فقط سکوت کرد.

کلاس چهارم یا پنجم ابتدایی که بودم گاهی یک حس خودجوش به من دست می داد تا به مسجد امام حسین (ع) آسیاباد بروم. پیش نمازش حاج ملا علی، مرد عرب زبان و شریفی بود. همه افرادی که پای منبر حاج ملا علی می آمدند عرب زبان بودند و اتفاقاً سخن رانی هم عربی بود و من خیلی سر در نمی آوردم که چه می گویند؛ اما از سر علاقه تا آخر مجلس می نشستم. بعد از آسیاباد به محله زیتون کارگری نقل مکان کردیم و در مسجد حجت (ع) فعال شدم. کم کم حال و هوای مبارزه با شاه در وجودم ریشه دواند. من و برادر شهیدم یعقوب در تمام راه پیمایی های مردمی علیه رژیم شاه شرکت می کردیم. حتی در چهارشنبه سیاه اهواز، که رژیم پهلوی مردم شهر اهواز را به خاک و خون کشید حضور داشتم.

انقلاب به پیروزی رسیده بود اما مشکلات زیادی آن را تهدید می کرد؛ مشکلاتی مثل تحریم و تهدیدات آمریکا، مشکلات داخلی، گروهک ها و داعیه استقلال طلبی بعضی از جریان ها. فعالیت گروهک ها به این شکل بود که هر کدام از آن ها نماینده ای برای خودشان در زیتون کارگری نزدیک فروشگاه شرکت نفت داشتند و به شدت به فعالیت خودشان ادامه می دادند. بر این اساس بود که ما، بچه های مسجد حجت (ع) محله زیتون کارگری تصمیم گرفتیم برای مقابله با گروهک ها، انجمن اسلامی جوانان زیتون کارگری را تشکیل و راه اندازی کنیم.

در این راستا از سازمان منافقین برای مناظره ایدئولوژیک و اقتصادی دعوت کردیم. اعضای این گروه فقط بحث اقتصادی را قبول کردند و از مناظره ایدئولوژیک سر باز زدند. با توجه به شناختی که از منافقین داشتیم، اطلاعیه ای با عنوان «عدم پذیرش مناظره ایدئولوژی نشانه ضعف سازمان است.» را بین مردم پخش کردیم تا مردم هم بیش تر با ماهیت سازمان آشنا شوند.

استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا پس از مایوس شدن از تمامی گروهک ها و خنثی شدن





کودتای نوژه، دست به بازی خطرناکی زد و آن تحریک رژیم بعثی عراق برای حمله نظامی به مرزهای جمهوری اسلامی ایران بود. ۳۱م شهریور ۱۳۵۹ جنگ نابرابری آغاز شد. جنگ که شروع شد، وظیفه هر مسلمانانی بود که در این جهاد شرکت کند؛ من هم مثل همه مردم در جنگ شرکت کردم. به همراه غلام فروغی و ممبینی به حمیدیه رفتیم و بعد از پذیرش مشغول خدمت شدیم. با توجه به این که هنوز سربازی نرفته بودم، طرز استفاده از سلاح ۳ و نارنجک تفنگی و نارنجک دستی را آموزش دیدم و با استاد جنگ‌های نامنظم شیخ عبدالهادی کرمی وارد جبهه شدم. آن موقع مقر ستاد در دانش‌سرای تعلیم و تربیت معلم، واقع در خیابان ۲۴ متری شهر اهواز بود.

کم‌تر از شش ماه بعد، رسماً به عضویت سپاه پاسداران حمیدیه درآمدیم. تقریباً همه دوستانی که در مسجد حجت (ع) داشتیم عضو سپاه حمیدیه بودند و با شهید علی هاشمی کار می‌کردند. پس از تشکیل تیپ ۳۷ نور مدت کوتاهی جانشین مخابرات سپاه حمیدیه و بعد از آن جانشین قسمت تسلیحات تیپ ۳۷ نور در جبهه کرخه نور شدم. بعد از آموزش موشک دراگون و موشک مالیوتکا مدتی در واحد تسلیحات سپاه حمیدیه مشغول شدم. در جنگ به عنوان تک‌تیرانداز، کمک آرپی‌جی‌زن و در خدمه موشک دراگون انجام وظیفه می‌کردم و در ادامه جنگ در قرارگاه نصرت به عنوان جانشین ستاد قرارگاه نصرت مشغول خدمت بودم.

دشمن تا بن‌دندان مسلح که با توهم فتح سه‌روزه خوزستان وارد جنگ شده بود، تصور هم نمی‌کرد که مردم غیور و مسلمان ایران، به خصوص اهواز و دشت آزادگان این‌طور جانانه مقابلش سینه سپر کنند و از آب و خاکشان دفاع کنند. یکی از محورهای ورود عراق به خاک ایران، مرز جزابه و مرز طلائییه بود. دشمن اول مهر ۵۹ به سمت بستان و سوسنگرد پیش‌روی را آغاز کرد. سه روز بعد، یعنی چهارم مهر بستان سقوط کرد و به اشغال دشمن درآمد. هدف بعدی، سوسنگرد بود. هفتم مهر بود که داغ اشغال بر سینه سوسنگرد نشست. حالا نوبت حمیدیه بود؛ یعنی دروازه ورود به اهواز. هشتم مهر عراقی‌ها به نزدیکی حمیدیه رسیدند. ساعت هفت غروب نیروهای غیور اصلی به همراه گروهی از جوانان خرم‌آبادی به حمیدیه آمدند. آن شب نیروهای غیور اصلی، سپاه حمیدیه و هوانبروز با یک عملیات غافل‌گیرکننده در ساعت ۳:۳۰ دقیقه نیمه‌شب به دشمن حمله کردند. دشمن که نمی‌دانست با چه توانی به او حمله شده، تا بستان عقب‌نشینی کرد و از سمت جاده حمیدیه-سوسنگرد به سمت کرخه نور و جفیر عقب رفت. ما که نیروی پشتیبانی نداشتیم نمی‌توانستیم پدافند کنیم و اجازه پیش‌روی

با موشک تاو، پنج دستگاه تانک و نفربر دشمن را منهدم و تلفات سنگینی بر دشمن وارد کرد. عراقی‌ها آن قدر از این اقدام غافل‌گیر شده بودند که راهی جز عقب‌نشینی دوباره نداشتند. دشمن عقب‌نشست و صدای غریو الله اکبر بر خاک‌ریزها سایه انداخت.

سپاه حمیدیه با فرماندهی دقیق و بی‌نظیر شهید علی هاشمی آن قدر خوب درخشید که خودش به تنهایی پنج عملیات موفق را طراحی کرد و به مرحله اجرا رساند. حتی با تجهیزات غنیمتی، گردان زرهی تشکیل داد. عملیات شهید چمران که بین رزمندگان حمیدیه به عملیات ۵/۵ معروف است و عراقی‌ها را از ساخت تاسافت سه کیلومتر به عقب راند. عملیات شهیدان رجایی و باهنر که عراقی‌ها را تا پشت رودخانه کرخه نور عقب زد. شهید مجید سیلوی فرمانده عملیات حمیدیه در همین عملیات به شهادت رسید. بعد از این با نظر فرماندهان جنگ، علی هاشمی مامور به تشکیل تیپ ۳۷ نور شد؛ تپیی که چون سپاه حمیدیه و با فرماندهی علی هاشمی جزو نیروهای عمل‌کننده پر قدرت در زمان جنگ بود. تیپ ۳۷ در محور کرخه نور، طراح و سید جابر، سه محور دفاعی تشکیل داد.

عملیات ام‌الحسنین اولین عملیات تیپ ۳۷ و یک عملیات ایذایی برای منحرف کردن دشمن از تحرکات در حال انجام جهت عملیات فتح‌المبین بود. بعد از ام‌الحسنین تیپ ۳۷ در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس شرکت کرد. در عملیات بیت‌المقدس نُه تیپ شرکت داشتند که تیپ ۳۷ در تعقیب دشمن تا مرز طلائییه پیش رفت. بعد از عملیات بیت‌المقدس در تاریخ ۱۳۶، تیپ ۳۷ نور با صلاح‌دید فرماندهان منحل شد و شهید علی هاشمی و نیروهای تیپ، با تحویل گرفتن ماموریت جدید سپاه سوسنگرد عازم شهر مقاومت یعنی سوسنگرد شدند.

دوباره را از دشمن بگیریم. جالب است بدانید سپاه حمیدیه نیروهایش را حین جنگ آموزش می‌داد؛ چه آموزش‌های عمومی رزمی، چه آموزش کار با ادوات. عملیات نصر هویزه اولین عملیاتی بود که نیروهای سپاه حمیدیه در آن به صورت رسمی شرکت داشتند. تا قبل از عملیات نصر بیشتر اقدامات ما به صورت شبیخون‌های و حملات محدود بود. ۱۶ دی ماه ۵۹ دشمن پاتک کرد. یک لشکر و دو تیپ از دشمن تا



**سه روز بعد، یعنی چهارم مهر بستان سقوط کرد و به اشغال دشمن درآمد. هدف بعدی، سوسنگرد بود. هفتم مهر بود که داغ اشغال بر سینه سوسنگرد نشست. حالا نوبت حمیدیه بود؛ یعنی دروازه ورود به اهواز**

جاده حمیدیه-سوسنگرد جلو آمدند. در این محور دانش‌جویان پیرو خط امام مستقر بودند که بعد از مقاومتی جانانه، مظلومانه به شهادت رسیدند. ۲۶ اسفند ۵۹ در محور سوسنگرد عملیاتی انجام شد به نام عملیات المهدی که سپاه حمیدیه هم در آن حضور داشت. در این عملیات، عزیز آریک مسئول محور بود و با موشک تاو و توپ ۱۰۶ خیلی خوب از خجالت عراقی‌ها درآمدیم. عملیات امام علی (ع) که سوم اردیبهشت انجام شد، یکی دیگر از عملیات‌های فراموش‌نشده سپاه حمیدیه است. عملیات با موفقیت به پایان رسید و ما به تمام اهداف از پیش تعیین‌شده مان رسیدیم؛ اما بلافاصله بعد از عملیات عراقی‌ها پاتک سنگینی کردند. سرعت پیش‌روی دشمن طوری بود که همه رانگران کرده بود. شهید بهرام فروزان‌فر که بعدها به اول‌لقب شکارچی تانک را دادند، در کمال خون‌سردی





# لبخند بزن برادر

صفحات زرین هشت سال دفاع مقدس گنجینه خاطرات بکر و عجیبی است که گاه از مرور رشادت و دلآوری فرزندان این مرز و بوم، حسی مملو از غرور به جان مان می‌نشانند و گاهی با مرور مظلومیت‌شان چشمان مان را نمناک می‌کند. در این بین، خاطرات طنز و شیرین دفاع مقدس روایت دیگری است. روایتی از حس لطیف زندگی در بطن سیاه و تلخ جنگ. روایتی که نشان می‌دهد رزمندگان ما جنگ را زندگی کرده‌اند. آن‌چه در پی می‌آید از همین دست خاطرات است. خاطراتی برگرفته از شوخ‌طبعی بچه‌های جنگ که هر شماره خدمت‌تان تقدیم می‌شود تا خنده‌ای شیرین بر لبان شما نیز بنشانند.

عبدالرضا آقاسی

## نماز شب

سال ۱۳۶۱ بعد از عملیات رمضان، در خط پدافندی پاسگاه زید بودیم. یک شب حاج‌منوچهر با چند نفر از نیروهای خدمات تیپ با ماشین غذا برای سرکشی و دیدار با بچه‌ها به خط مقدم آمدند. بعد از شام به سنگرها رفتند و با بچه‌ها، گرم صحبت شدند. این دیدوبازدید تا پاسی از شب طول کشید. ساعت ۱۲ شب من و چند نفر از بچه‌ها، حاج‌منوچهر و بقیه را ترک کردیم و برای کانال‌کشی به آن طرف خاک‌ریز رفتیم. سه ساعت بعد، خسته و کوفته برگشتیم و سراغ مهمان‌ها را گرفتیم. گفتند توی فلان سنگر خوابیده‌اند. با احمد آقاسی به سراغ‌شان رفتیم. صدای خروپف‌شان از فاصله چندمتری از سنگر هم شنیده می‌شد. شیطنت‌مان گل کرد، صدای‌شان زدیم و گفتیم «بلند شید! بلند شید! نماز بخونید.» گفتند «با اول مون کنید بذارید بخوابیم!» گفتیم «مگه می‌شه کسی خط مقدم بیاد و نمازش قضا بشه؟! بلند شید تنبلی رو بذارید کنار.»

بندگان خدا بلند شدند از منبع آب وضو گرفتند و آمدند توی سنگر تا نماز بخوانند. به احمد آقاسی گفتم «اینا فکر کردند ما اونا رو برای نماز صداشون زدیم، اگه نماز خوندن و خوابیدن دیگه برای نماز صبح بلند نمی‌شن، گناه قضا شدن نمازشون به گردن ما میفته!»

با چشمانی خواب‌آلود آماده نماز شدند. قبل از این که تکبیره الاحرام بگویند به آن‌ها گفتیم «ببخشید! هنوز اذان صبح رو نگفتن، بی‌زحمت نیت نماز شب کنین.»

تا فهمیدند سرکارشان گذاشته‌ایم دنبال مان کردند تا به حساب‌مان برسند.

## کی بود کی بود، من نبودم!

فرمانده گردان هم با دست به پشت سرم اشاره کرد و با صدای بلند حرف‌هایی زد. چون فقط صدای بلدوزر توی گوشم بود با صدای بلند به او گفتم «شمام تشریف ببرین ته صفا!» از صحبت‌های او هم چیزی دست‌گیرم نشد. وقتی به آخر خاک‌ریز رسیدم، از بلدوزر پیاده شدم. همان‌طور که مشغول تکاندن لباس‌های خاکی‌ام بودم، به پشت سرم نگاه کردم. تازه متوجه شدم چه افتضاحی به بار آورده‌ام! نه تنها زمین را شخم زده بودم، بلکه تمام سیم‌های تلفن‌های صحرایی را هم از زیر زمین بیرون کشیده و قطع کرده بودم! با دیدن این منظره، هیچ توجیهی برای خراب‌کاری‌ام نداشتم. به خاطر اتلاف بیت‌المال خیلی ناراحت شدم. یک لحظه به خودم آمدم دیدم بچه‌ها با دادوهورا به سمتم می‌آیند. مشخص بود می‌خواهند به نحوی حالم را بگیرند. هیچ راهی جز فرار برایم باقی نمانده بود؛ شروع به دویدن کردم، بچه‌ها دنبالم می‌کردند. چون نمی‌توانستم با پاهای مصنوعی خیلی بدوم زود خسته شدم و ایستادم. ده، پانزده نفر دوره‌ام کردند؛ «چرا این کار رو کردی؟» گفتم «چی کار کردم؟» گفتند «سیم تلفنا رو ببین! می‌دونی چند روز برای ما کار تراشیدی؟» با این‌که از کرده‌ام پشیمان بودم؛ اما هیچ چاره‌ای نداشتم به جز این‌که توی شوخی بیندازم و حاشاکنم که «کی بود کی بود، من نبودم!»

سال ۱۳۶۲ با پاهای مصنوعی به منطقه عملیاتی جنوب رفتم. چون تخصص داشتم و راننده ماشین‌های راه‌سازی بودم با جبهه‌رفتنم مخالفت نکردند. همان روزهای اول راهی جزیره‌مجنون شدم تا خاک‌ریز احداث کنم. یک روز یکی از فرماندهان گردان به من گفت «محمدرضا این بلدوزرت رو بردار، بیا جلوی این سنگرها رو یه تیغ بنداز یکم صاف بشه.» رفتم بلدوزر را روشن کردم و از همان نقطه حرکت بیل جلوی دستگاه را پایین دادم و زمین را هموار کردم و جلو آمدم. طول خط حدود یک کیلومتر بود. عقب بلدوزر یک کلنگ هم نصب بود که در مواقع ضروری با آن زمین را شخم می‌زد. تلاشم بر این بود زودتر کارم را تمام کنم تا بر اثر گردوغباری که ایجاد می‌شود گرا به توپ‌خانه دوربرد دشمن ندهم. اصلاً حواسم نبود که کلنگ بلدوزر با زمین درگیر است. نگو که من از جلو زمین را هموار می‌کردم و از پشت سر شخم می‌زدم و پیش می‌رفتم. بچه‌ها که متوجه خراب‌کاری من شده بودند هی دست تکان می‌دادند و دادو فریاد می‌زدند که متوجه اشتباهم بشوم. حتی چند نفرشان به سمتم ریگ هم پرتاب کردند. همان‌طور که در حال وهوای خودم بودم به آن‌ها گفتم «این قدر داد بزنید که جون‌تون بالا بیاد!» وقتی از کنار سنگر فرماندهی

رد می‌شدم،







## سرباز عقيله (س)

پرونده ویژه شهید مدافع حرم حسین معزغلامی

بعضی‌ها جهاد و مبارزه برای‌شان یک راه ممتد و همیشگی است، گاهی زمان و مکانش تغییر می‌کند، یا شاید عنوان و سبقه‌اش؛ اما هدف نه! یکی است؛ جهاد در راه خدا برای دفاع از موجودیت اسلام.

حالا بستر این جهاد، خاک‌ریزی باشد میان گرمای طاقت‌فرسای خوزستان یا سنگری سخت و سرد در دل کوه‌های کردستان، خیلی فرقی نمی‌کند. این‌که داخل مرزهای خودت بجنگی و سینه‌به‌سینه دشمن بایستی یا هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر، در سرزمینی غریب، دشمنی سیاه‌دل و سیاه‌پوش را نشانه بگیری، توفیری ندارد. سال ۵۹ باشد و زیر بیست سالت باشد یا سال‌ها گذشته باشد و سی‌و‌اندی سال از پوشیدن لباس رزمت گذشته باشد و گرد سپیدی و میان‌سالی بر سر و محاسنت نشسته باشد هم فرقی نمی‌کند؛ چراکه این‌ها همه ظواهر امری شیرین اما سخت است که بعضی‌ها برایش خون دل‌هایی خورند، سال‌ها به دنبالش می‌دوند، خسته می‌شوند، گاهی از هدف دور می‌افتند؛ اما هیچ‌گاه غبار فراموشی بر آن نمی‌نشیند و آن‌ها صبورانه رزمنده این راه باقی می‌مانند. راهی که مزد مجاهدت در آن، گاهی سرخ‌شدن جامه‌رزم است و گاهی دریده‌شدن گوشت و پوست و استخوان. اما هر چه هست زیبا و خواستنی است، خستگی و درد و دل‌شکستگی‌اش به جان خریدنی است، می‌توان برای رسیدن به آن حتی لباس دل‌بستگی از تن احساس‌گند و فقط رو به سوی شهادت گام برداشت.

### حسین عزیز!

حال که رویای بی‌نظیر شهادت، در هنگامه دفاع از حریم عقيله بنی‌هاشم برایت اجابت شد، در کنار خوان پر نعمتی که مهمانش شده‌ای، دعاگوی مان باش تا چون تو در مسیری که به آن یقین داریم، ثابت قدم بمانیم.







# عزیز کرده

گفت‌وگو با مادر شهید مدافع حرم حسین معزغلامی

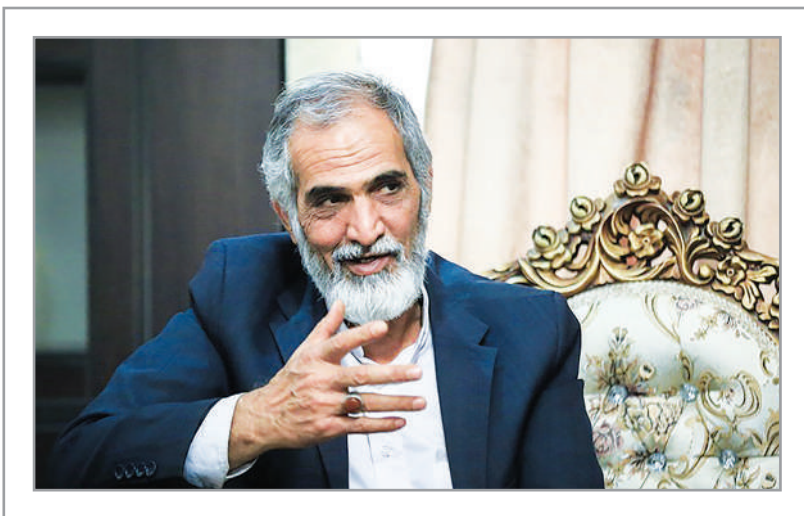
زینب سادات سیداحمدی

پای کار انقلاب بودند. حاج آقا و پنج برادرش، پدرم و برادرهایم همه رزمنده بودند. به همین خاطر از فضای جبهه و جنگ دور نبودم و می‌دانستم ازدواج با یک رزمنده چه شرایطی دارد. جواب بله دادم و مهر ۱۳۶۱ ازدواج کردیم. سه سال اول زندگی مان را با خانواده هم‌سرم زندگی کردیم و بعد به پایگاه هوایی نوزه نقل مکان کردیم. فاطمه ۶۲ سال به دنیا آمد و مریم ۶۴. شیربه شیر

هوایما شوم. می‌خواستم هرطور شده خودم را به مراسم استقبال از امام <sup>(ع)</sup> برسانم. حاج آقا در جریان بیعت نیروی هوایی ارتش با حضرت امام <sup>(ع)</sup> هم حاضر بود. تقریباً دو سال از جنگ گذشته بود که آمد خواستگاری‌ام. هنوز ۱۵ سالم نشده بود؛ اما فامیل بودیم و خیلی خوب هم‌دیگر را می‌شناختیم. خانواده هردوی مان مذهبی و

هم‌سرم حاج‌علی‌اکبر از پرسنل نیروی هوایی ارتش بود. سال ۱۳۵۳ وارد ارتش شد؛ اما روحیات انقلابی و مکتبی‌اش سرچایش بود. حتی اوایل سال ۵۷ به جرم همراه داشتن برخی کتب ممنوعه، دست‌گیر و به چابهار تبعید شد. خودش می‌گفت «وقتی خبر بازگشت امام <sup>(ع)</sup> را شنیدیم، رفتم زیر چرخ‌های هوایما که عازم تهران بود دراز کشیدم تا رضایت دادند سوار



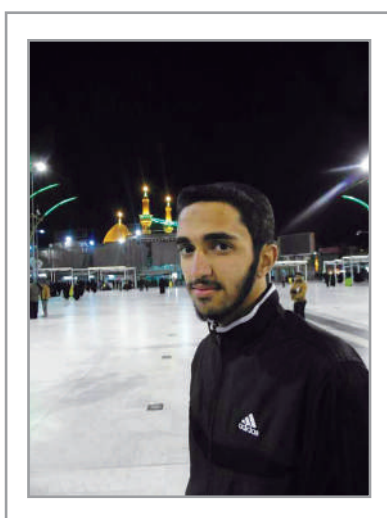
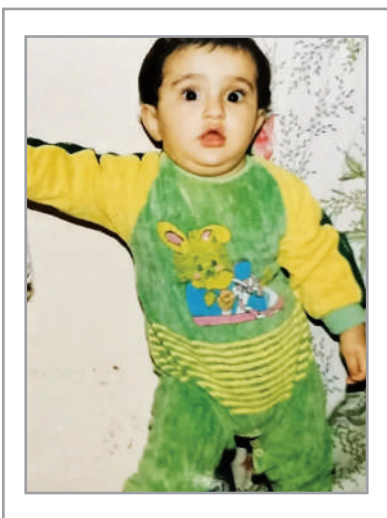


بودند و بزرگ کردن شان در نبود حاج آقا خیلی سخت بود. یادم هست مریم شیرخشکی بود و در آن شرایط به سختی می توانستم برایش شیرخشک تهیه کنم.

تا جنگ تمام شود خیلی حاجی را نمی دیدم. تکنسین فنی نیروی هوایی بود؛ یا مشغول تعمیر هواپیماهای جنگنده بود یا مرخصی هایش را جمع می کرد تا اعزام ۴۵ روزه بگیرد و به جبهه برود. آن موقع ساکن همدان بودیم. نگرانی و بی خبری از پدر و برادر و هم سرم و سختی بزرگ کردن بچه ها از یک طرف، این که بعضی ها همدان را گاه بی گاه بمباران می کردند از طرف دیگر باعث شده بود فشار روحی سختی را تحمل کنم؛ اما صبوری کردم تا بالاخره جنگ تمام شد.

سال ۱۳۷۱ حاج آقا به پایگاه هوایی امیدیه اهواز منتقل شد. من و دخترها هم هم راهش رفتیم. حسین توی همان پایگاه به دنیا آمد. روز اول فروردین سال ۷۳، هم زمان با اذان ظهر صدای گریه اش توی فضای درمانگاه پیچید. حاج آقا به واسطه یکی از اقوام شناس نامه حسین را از همدان گرفت، به همین خاطر در شناس نامه تاریخ تولدش ۱۵ فروردین ثبت شده است.

پسرم ۱۵ ماهه بود که هم سرم به تهران و پایگاه قصر فیروزه منتقل شد. حسین در تهران قد کشید و بزرگ شد. از بچگی رفتار و منش خاصی داشت. با این که یکی یک دانه، ته تغاری و عزیز کرده خانواده و فامیل بود، اما خیلی از سن و سالش جلوتر بود و لوس بار نیامد. شاید چهار سالش بود که یک روز گریه کنان به خانه آمد. از پسر هم سایه مان حسابی کتک خورده بود. دلم برای اشک ریختنش جلاوولز می کرد؛ اما سکوت کردم و چیزی نگفتم. دختر بزرگم برعکس من حسابی به حسین توپید و گفت «اگه یه بار دیگه از کسی کتک خوردی و با گریه اومدی خونه، به کتکم از دست من می خوری تا یاد بگیری از حقت دفاع کنی!» این بار آخری بود که حسین با آن شرایط به خانه آمد. حفظ شخصیت خودش و دیگران خیلی برایش مهم بود. هنوز مدرسه نمی رفت که منزل یکی از اقوام مهمان بودیم. میزبان در پذیرایی بی دقتی کرد و برای حسین پیش دستی نگذاشت. تا آخر مهمانی هربار به او چیزی تعارف کردم نخورد. به خانه که آمدم علتش را پرسیدم. گفت که برای او بشقاب نگذاشته اند و به او برخورده است! هرچه توضیح دادم او را با من که مادرش هستم در نظر گرفته اند تا من هرچه می خواهم به او بدهم، به خرجش نرفت. از آن



مگنوم داده بود که اختلاف قیمت سیصد تومانی داشتند. به خانه که آمد، متوجه شدیم و قبل این که بستنی را باز کند و بخورد دوباره به مغازه برگشت و مابقی پول بستنی را داد. بعد آمد و بستنی اش را خورد. مغازه دار حسابی از این کار حسین خوشش آمده بود و بعد از آن با او رفیق شده بود. همین مغازه دار در مراسم تشییع حسین بلند می گفت «اگر این بچه به این درجه رسید، برا این بود که ذره المثنالی حرام تو اعضا و جوارحش نداشت!»

حسین مداحی کردن را هم دوست داشت. از همان بچگی با این چیزها کیف می کرد. در اتاقش را می بست و برای خودش می خواند یا این که موقع اذان خودش را به مسجد می رساند تا مکبر نماز جماعت باشد. گاهی هم شعرهای مذهبی را با کمک پدر و خواهرهایش حفظ می کرد تا در هیات بخواند. یادم می آید یک سال شب هفتم محرم در هیات شعری خواند که خیلی بازخورد

”

**مغازه دار به جای بستنی عروسکی به او بستنی مگنوم داده بود که اختلاف قیمت سیصد تومانی داشتند. به خانه که آمد، متوجه شدیم و قبل این که بستنی را باز کند و بخورد دوباره به مغازه برگشت و مابقی پول بستنی را داد**

به بعد به توصیه حسین هربار مهمانی به خانه ما می آمد، حتی اگر بچه نوپا داشت، حتما برایش بشقاب می گذاشتیم.

یادم هست یک بار پسرعموی نوجوانش به خانه ما آمد. حسین جلوی در خیلی باادب به او گفت «می شه یکم صبر کنید؟» بعد پیش من و دخترها آمد و گفت «حجاب کنید، مهمان نامحرم داریم.» یک بار هم برای خرید بستنی به مغازه رفته بود، مغازه دار به جای بستنی عروسکی به او بستنی





دشمن مقاومت نکنیم، دیر یا زود باید در کرمانشاه و همدان با آنها بجنگیم. حسین از آن موقع هوای رفتن داشت. ما هم می‌دانستیم باید برود؛ اما پدر و مادر حتی اگر بخواهند باز هم عاطفه‌شان به منطق‌شان می‌چربد. مخصوصاً ما که حسین تنها پسرمان بود. دوستش داشتیم و همه تلاش‌مان این بود تا مشکلی برایش پیش نیاید. حتی گاهی تلاش می‌کردیم به گشت‌های شبانه بسیج نرود. مدام دنبال این بودیم حسین چه کاری را دوست دارد تا برایش انجام بدهیم، کدام غذا را دوست دارد برایش درست کنیم یا به چه چیزی نیاز دارد تا زود برایش فراهم کنیم. حسین می‌دانست همه این‌ها از روی محبت و وابستگی‌ست؛ حتی بلندشدن حاج‌آقا جلوی پایش. حتی تلاش کردیم ازدواج کند و پای‌بند زندگی شود؛ اما حسین طفره می‌رفت و مدام دنبال راهی بود تا این وابستگی را کم کند. سر سوریه رفتنش، هربار سر حرف باز می‌شد و ما با رفتنش مخالفت می‌کردیم می‌گفت «اگر من نروم، پس چه کسی باید برود؟» بالاخره هرطور بود رضایت‌مان را گرفت. بار اول که اعزام شد، یک روز قبل از رفتنش رفت خیابان گمرک و برای خودش کوله‌پشتی و لباس نظامی خرید. گفتیم «مگر آن‌جا به شما این چیزها را نمی‌دهند؟» گفت «آن‌جا می‌دهند ولی من که توانایی مالی دارم خودم می‌خرم تا از وسایل آن‌جا استفاده نکنم.» حدود دو بیست هزار تومان از پولش را هم برای رزمنده‌های مدافع حرم دست‌کش خریده بود.

دفعه اولی که حسین به سوریه رفت خیلی به ما سخت گذشت. برای برگشتنش لحظه‌شماری می‌کردیم. بالاخره یک روز تماس گرفت و گفت سه‌شنبه شب برمی‌گردد. دیگر روی پا بند نبودم و برای برگشتنش تدارک می‌دیدم. روز سه‌شنبه قرار بود پروازش ساعت سه نیمه‌شب روی زمین بنشیند؛ اما آن‌قدر بی‌قرار بودیم که ساعت ده شب با یک سبد گل بزرگ در سالن فرودگاه امام خمینی<sup>(۱)</sup> نشستیم بودیم. تمام آن پنج ساعت را قرآن خواندم و ذکر گفتم تا بالاخره روی پله‌ها دیدمش. اصلاً یادم نیست خودم را چطور به در خروجی مسافرین رساندم و حسین را در آغوش کشیدم. نمی‌دانم چند بار صورتش را بوسیدم و او را در آغوشم فشردم؛ اما غم نگاهش وقتی چشمش به سبد گل افتاد را یادم نمی‌رود. دل خور شده بود. با نگاهش التماس می‌کرد سبد گل را از در خروجی دور کنیم. بعداً که دلیل ناراحتی‌اش را پرسیدم گفت «توی پروازمان چند تا شهید داشتیم و ترسیدم پدر و مادر آن شهید،

## ۴۴

**پدر و مادر حتی اگر بخواهند باز هم عاطفه‌شان به منطق‌شان می‌چربد. مخصوصاً ما که حسین تنها پسرمان بود. دوستش داشتیم و همه تلاش‌مان این بود تا مشکلی برایش پیش نیاید**

نسبت به امر به معروف و نهی از منکر حساس بود و سعی می‌کرد با روش خودش این کار را انجام بدهد.

یکی از آرزوهایش این بود که پاسدار شود. با این‌که در دانشگاه رشته خوبی قبول شد، نرفت. در نهایت دانشگاه امام حسین<sup>(۲)</sup> امتحان داد و از ۱۸ سالگی لباس پاس‌داری پوشید؛ درست زمانی که بلوای سوریه شروع شد. از همان اول همه‌مان پی‌گیر اخبار سوریه بودیم. خوب می‌دانستیم اگر خارج از مرزهای‌مان مقابل

خوبی داشت.

از بچگی عاشق بازی‌ها و کارهای نظامی بود. مثلاً چندتا بالش روی هم می‌گذاشت و برای خودش سنگر درست می‌کرد. یا این‌که لوله جاروبرقی را مثل تفنگ دستش می‌گرفت و تیراندازی می‌کرد. حسین دوران تحصیلش را در غرب تهران و محدوده بلوار فردوس گذراند. وهم‌زمان با دوران دبیرستان، دو سال هم به‌طور غیررسمی در حوزه آیت‌الله مجتهدی مشغول تلمذ بود. اهل مسجد بود، تقریباً ۱۳ سال در مسجد قمربنی‌هاشم<sup>(۳)</sup> فعال بود. مخصوصاً دو، سه سال قبل از شهادتش روی فعالیت‌های فرهنگی مسجد متمرکز شده بود.

در مداحی و ذکر امام حسین<sup>(۴)</sup> بی‌نهایت با دقت و با اخلاص بود. می‌گفت «باید حواس‌مان باشد تا خدای نکرده به شأن دستگاه امام حسین<sup>(۵)</sup> خدشه‌ای وارد نشود.» با خانواده، اقوام و دوستانش خیلی مهربان و با محبت بود.



شما و آن سبد گل را ببینند و آه بکشند. تمام ذوق و شوق مان از برگشت حسین پرید. وقتی رسیدیم خانه، حسین تا اذان صبح برای مان از خاطرات تلخ حلب و دوستان شهیدش گفت و ما اشک ریختیم.

\*\*\*

اوایل که حسین را که بردار بودم، هنوز هیچ کس از جریان خبر نداشت. یک روز مادر حاج آقا تماس گرفت و گفت: «برادرشوهرم خواب دیده که خدا به حاجی پسری داده که نامش را مختار گذاشته است.» این خواب را یادم رفته بود تا سر اعزام دوم حسین، که مادرم خیلی بی‌قراری می‌کرد. گفت: «یادته برادر حاجی خواب دیده بود خدا بهتون پسری داده که اسمش مختاره؟! شاید حسین انتخاب شده خدا باشه برای انتقام خون ابی‌عبدالله<sup>(ع)</sup> ولی تو این زمونه!» این حرف مادرم تاثیر زیادی روی من گذاشت و بار دوم مطمئن‌تر حسین را راهی سوریه کردم، به امید این که پسرم جزو منتقمین حسین<sup>(ع)</sup> باشد.

بار دوم که از سوریه برگشت بی‌خبر آمد. هم‌رزمش بعد از شهادت حسین درباره اعزام دوم می‌گفت: «دفعه دوم که آمده بود سوریه توی عملیات دستش ترکش خورد. همه فکر می‌کردیم حسین طبق روال معمول برمی‌گردد عقب که به جراحتش رسیدگی کند؛ اما برعکس تصور ما حسین خیلی آرام و بدون این که توی صورتش اثری از درد باشد یک گوشه نشست و با ناخن‌گیر شروع کرد به درآوردن ترکش دستش. حسین می‌گفت نمی‌توانم برم عقب، کار روی زمینه، بعد هم خودش دستش را پانسمان کرد و بلند شد. چون فرمانده مان بود همه تلاشش را می‌کرد که حتی یک ذره احساس درد و ضعف در چهره‌اش بروز پیدا نکند تا مبادا روحیه بقیه تضعیف شود.»

اعزام آخرش با دو دفعه قبل فرق داشت؛ هم خودش جور دیگری شده بود، هم دل من عجیب بی‌طاقتی می‌کرد. نگذاشت تا فرودگاه هم‌راهش برویم. دم رفتن، روی پاگرد به سمتم چرخید و گفت: «امان تو رو به خدا آگریه نکن!» قلبم با دیدن چهره حسین و جمله‌ای که گفت از جا کنده شد. نور عجیبی توی صورت حسین افتاده بود. خودش همیشه می‌گفت: «تا سه نشه بازی نشه!» و این سومین اعزام بود....

بعد از رفتن حسین کارم شده بود چک کردن مداوم کانال‌های خبری مدافعان حرم. با آن همه دل‌نگرانی، هیچ‌وقت به شهادت حسین فکر نمی‌کردم. حتی تصور این که من زنده باشم و

حسینم زنده نباشد برایم کشنده بود! نه روز آرام داشتم و نه شب. هرشب خواب تشییع جنازه عظیمی را می‌دیدم که شهیدش حسین نبود و این خواب هرشب تکرار می‌شد. تا این که در روزهای آخر یک شب خواب دیدم یکی از شهدا، که خودش را «حسین بُواس» معرفی کرد، لباس‌های حسین را برایم آورد. بیدار که شدم قلبم داشت از سینه‌ام بیرون می‌زد. پی‌گیر اسم حسین بُواس شدم که دیدم بله، یکی از شهدای خان‌طومان است. از آن به بعد آن‌قدر استرس داشتم که شب‌ها گوشی موبایل را روی قلبم می‌گذاشتم که نکند حسین پیام بدهد و من نفهمم.

”

**در روزهای آخر یک شب خواب دیدم یکی از شهدا، که خودش را «حسین بُواس» معرفی کرد، لباس‌های حسین را برایم آورد. بیدار که شدم قلبم داشت از سینه‌ام بیرون می‌زد**

هروقت حسین به سوریه می‌رفت دست به دامن یک شهید می‌شدم. بار اول متوسل به شهید محمودرضا بیضایی شدم که حسین سالم بیاید. بار دوم متوسل به شهید جواد الله‌کرم شدم که حسین سالم بیاید و بار آخر شهید سجاد زبرجدی را انتخاب کردم و نذر کردم اگر حسین سالم برگردد شله‌زرد بپزم و به نیت شهید زبرجدی بخش کنم. چند شب قبل از شهادت حسین خواب دیدم شهید سجاد زبرجدی در عالم رویا به من گفت: «نذرت قبول شده، ادا کن!»

روز مادر و تحویل سال با هم حرف زدیم و تبریک گفت. مدام می‌گفت نگران نباش؛ اما نگرانی مادرانه من بی‌دلیل نبود. حسین ماندنی نبود.

مثل کبوتری که توی قفس گیر افتاده بود آن قدر بال‌وپر زد که رها شد؛ آن هم سه روز بعد از تولد ۲۳ سالگی‌اش. سه تا تیر به چشم راست، گونه راست و کتفش خورده بود. به خاطر سنگلاخ بودن زمین موقع افتادن دندان‌ها و استخوان پایش هم شکسته بود.

یک بار از ما پرسیدند برای تربیت حسین چه کار کردید؟ گفتم باور کنید من حس می‌کنم حسین نتیجه تربیت ما نبود! حضرت زینب<sup>(س)</sup> خودشان حسین را برای چنین روزی تربیت کردند. به خصوص این که دو بار تا دم مرگ رفت؛ اما خدا خودش او را نگه‌داشت. یک بار سوار ماشین شده بود؛ اما در ماشین را درست نبسته بود. حاج آقا که دور زده بود در ماشین باز شده و حسین با صورت به زمین خورده بود. یک بار هم رفته بودیم گنج‌نامه همدان، که حسین لیز خورد و کم مانده بود از بالا به پایین پرت شود. انگار خدا دست حسین را نگه‌داشت تا زنده بماند.

حسین یک عموی شهید دارد که حاج آقا همیشه از خاطراتش می‌گفت. این که علاوه بر برادر، رفیق خوبی برایش بود. حسین همیشه به خاطراتی که پدرش از زمان جنگ تعریف می‌کرد با دقت گوش می‌داد؛ مخصوصاً خاطرات عموی شهیدش. حاجی همیشه می‌گفت برادر شهیدش علاوه بر برادر رفیق خوبی برایش بوده. این جمله باعث شده بود حسین همه تلاشش را بکند تا جای عمویش را برای پدرش پر کند. حتی یک بار به پدرش گفت: «بابا من سعی می‌کنم مثل عمو برات رفیق خوبی باشم.» این اواخر از پدرش پرسید: «بابا من مثل عمو شدم؟» حاج آقا انداخت به شوخی و گفت: «نه بابا جان. حالا خیلی مانده!» اما واقعا حسین از پس این کار برآمد و خودش را به عموی شهیدش رساند.





# معامله با خدا

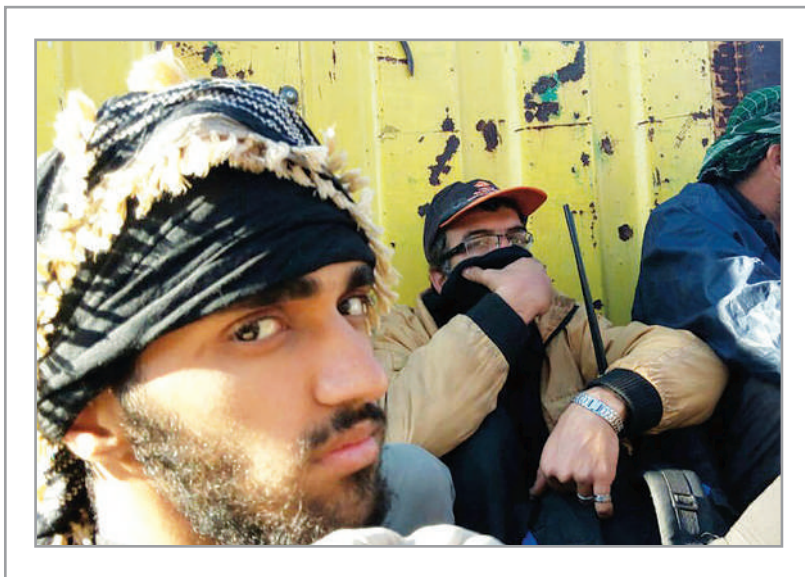
خاطراتی از شهید حسین معزغلامی به روایت دوستان

زهرا عابدی

حسین معزغلامی، شهید جوان دهه هفتادی‌ای است که در همین دنیای زمینی ما زندگی کرد؛ اما عاقبتش ختم به شهادت شد. شاید رمز این گنج‌نامه اخلاص او بود که می‌توان رنگ و بوی آن را از میان خاطرات رفقا و دوستانش حس کرد. به شهادت دوستانش، او نه اهل عبادت‌های طولانی بود و نه اهل درویش‌مسلی و دنیازدگی؛ اما خلوصش در کارها، او را خاص و منحصر به فرد کرد. او تمام توانش را در زندگی صرف دیده‌شدن امام حسین<sup>(ع)</sup> و شناساندن او به هم‌سن‌وسالانش کرد و همیشه از این‌که نقش خودش را نشان دهد، فراری بود. در فیلم‌هایی که از او به یادگار مانده، می‌توان به راحتی این موضوع را مشاهده کرد. او نه تنها مختار زمانه‌اش شد و به سهم خودش انتقام خون اربابش حسین<sup>(ع)</sup> را گرفت، بلکه هم چون آینه‌ای، جلوه‌دهنده او نیز شد.

آن چه در پی می‌آید خاطرات برگزیده‌ای به زبان دوستان شهید است که توسط ادمین کانال تلگرام شهید معزغلامی به آدرس @shahid\_hosein\_gholami جمع‌آوری شده است.





### حسین راست می‌گفت!

هنوز محرم تموم نشده بود، یک ماهی مونده بود به اربعین. همه رفقا دنبال کاراشون بودن تا راهی بشن. منم می‌خواستم برم؛ ولی بعضیا می‌گفتن اربعین شلوغه و تو هم بار اولته، به وقت دیگه تو خلوتی برو. به شب حسین پیام داد گفتم «چی شد داداش؟ دنبال کارات هستی؟» گفتم «حقیقتش نه! می‌خوام تو خلوتی برم به دل سیر زیارت کنم.» گفتم «حرفت درسته. هر موقع بتونی بری حرم و ارباب بطلبه خوبه؛ ولی اربعین به حال دیگه داره! خستگی و شلوغی و...» گفتم «خیلی اذیت می‌شیما!» گفتم «لذتش به خستگی و دربه‌دریشه. تو بیا، چشمت به حرم بخوره همش یادت می‌ره. قول بده از فردا بری دنبال کارات.» گفتم «چشم.»

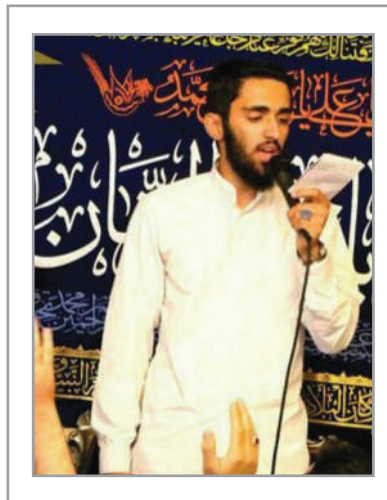
گذشت، رسیدم به ستون‌های آخر طریق؛ چشمم خورد به چراغ‌های گنبد و گل‌دسته حرم حضرت عباس<sup>(ع)</sup>. ناخودآگاه اشک می‌ریختم. حسین به پهنای صورت اشک می‌ریخت. انگار داشت ارباب رو می‌دید و التماس می‌کرد! حسین راست می‌گفت؛ همش یادم رفت! بین اون همه صدا و هیاهو و کوفتگی، عجب سلامی بود!

وقتی برگشتیم، بعدا پرسیدم «حسین چرا تو انقدر سعی می‌کردی سختی بکشی؟ وقتی حالم بد بود با اون کتف داغونت کوله منم می‌بردی!» گفتم «داداش لذت این سفر همش به اذیت‌شدن‌هاشه. تو اون همه صدا ارباب صداتو بشنوه بسه.» راست می‌گفت، ارباب صداشو شنید و خوب هم جوابشو داد....

### آرامش

روز اول بود که همه ورودی‌های دانشگاه امام حسین<sup>(ع)</sup> دور هم جمع شده بودیم. دوری از خانواده و محیط جدید باعث شده بود اضطراب و استرس تو چشمای اکثر بچه‌ها نمایان بشه. نگاهم که به چشمای حسین افتاد، به آرامش خاصی دیدم. هیچ استرسی نداشت. از همون روز اول قدمشو محکم برداشته بود.

بعد از اتمام مراسم که لباس سبز پاس‌داری رو به همه دانش‌جوها تقدیم کردند، حسین سریع سمت چپ لباس، روی سینه‌اش پارچه



سربه‌سرم می‌داشتن. بعد از اون این شهید بزرگوار، حسین آقا کنار من می‌نشست، هر موقع نوبت قرآن خوندن من می‌شد، هر جا که گیر می‌کردم یواشکی کلمه درست رو بهم می‌گفت. منم اون کلمه رو می‌گفتم. این کار شهید باعث شد که قرآن خوندم به‌تر بشه. واقعا با مرام بود و با گذشت که شهادت نصیبش شد؛ مبارکش باشه.

### عاشق شهادت

رفیقم فوت کرده بود، چند روز بعدش داشتم با حسین صحبت می‌کردم که بین صحبت پرسید «از من چرا ناراحتی؟!» باگریه گفتم «نه، به خاطر دوستمه.» گفتم «به رفیق وابستگی نداشته باش؛ رفیق یا تو رو ترک می‌کنه یا ازدواج می‌کنه یا می‌میره یا شهید می‌شه. دعا کن که ما هم این

”

«به رفیق وابستگی نداشته باش؛ رفیق

یا تو رو ترک می‌کنه یا ازدواج می‌کنه

یا می‌میره یا شهید می‌شه. دعا کن

که ما هم این دفعه که می‌ریم شهید

بشیم.»

دفعه بعدی که رفت شهید شد

کوچیکی نصب کرد، روش نوشته بود (السلام علیک یا شیب‌الخصیب). دائم ذکر می‌گفت. آرامشی که داشت فراموش نشدنی بود.

### مبارکت باشه

ما هر سال ماه رمضان داخل مسجد کلاس قرآن داشتیم. باید نوبتی قرآن می‌خوندیم. من چون زیاد قرائت قرآنم خوب نبود بچه‌ها به‌شوخی



بود.

چند بار که باهاش شوخی کردیم که دلیل داره توجهاتش به تو و خانمه پول داره و ماشینش فلانه و... دفعات بعدی کلا طوری مدیریت کرد که دیگه اون خانم رو نبینه.

یه مدت بعد که درباره اش حرف زدیم گفت «بعضی چیزها شوخی شوخی جدی می شه. به تره از شوخی های این طوری پرهیز کنیم!»

## ❏ خیلی مردی!

هوا گرگ و میش بود و برقای خیابون قطع. داشتیم با حاج حسین از خیابون رد می شدیم که چشمش خورد به یه پرشیای مشککی که درست همون جا که ما رد می شدیم پارک شده بود. شیشه اش پایین بود و صندوق عقبش هم باز. اول فکر کردیم دزد زده بهش. رفتیم جلو دیدیم نه، ماشین سالمه. ظاهرا حواس صاحبش جمع نبوده و چک نکرده که ماشین رو قفل کرده یا نه. حاجی به من گفت «این جا وایسا؛ مراقب باش یه موقع تو تاریکی دزد نزنه به ماشینش. من برم یه چرخی بزنم و از کاسبا پرس و جو کنم. شاید بدونن ماشین کیه.»

رفت و تقریبا یه نیم ساعتی طول کشید تا برگشت. پشت سرشم یه پسر جوونی بود که ظاهر موجهی نداشت و انگار درست و حسابی به حال خودش نبود. اومد و دزدگیر ماشین رو زد و درها رو چفت و بست کرد. فهمیدم صاحب ماشینه. پیش خودم گفتم

خانمه فعال فرهنگی و مدیر یکی از بخش های دولتی بود و به حساب مسئولیت های اجتماعی سازمانش با حسین ارتباط گرفته بود و اقلامی هم مثل پرچم و از این جور چیزها برای هیات آورده

دفعه که می ریم شهید بشیم». دفعه بعدی که رفت شهید شد. و حالا که رفته، به خودم می گم که چقدر وابستگی دنیوی نداشت و چقدر هم عاشق شهادت بود.

## ❏ شوخی شوخی جدی می شه

یه خانمی بود، البته سن و سالش از حسین بیش تر بود؛ ولی ما به شوخی چند باری سربه سرش گذاشتیم که این چشمش تو رو گرفته و از این حرفا!

حسین نسبت به مساله نامحرم و ارتباطات باهاشون خیلی حساس بود و بارها امتحانش کرده بودم، اصلا از این ناحیه آسیب پذیر نبود.

## ۲۲

**یه خانمی بود، البته سن و سالش از حسین بیش تر بود؛ ولی ما به شوخی چند باری سربه سرش گذاشتیم که این چشمش تو رو گرفته و از این حرفا! حسین نسبت به مساله نامحرم و ارتباطات باهاشون خیلی حساس بود و بارها امتحانش کرده بودم، اصلا از این ناحیه آسیب پذیر نبود**

## مروری بر زندگی نامه شهید

شهید مدافع حرم کربلایی حسین معزغلامی در ششم فروردین ۱۳۷۳ در پایگاه شکاری امیدیه اهواز متولد شد. او در خانواده ای به عنوان آخرین فرزند قدم به دنیای خاکی می گذارد که پدرش ۳۲ سال سابقه خدمت به این آب و خاک را در نیروی هوایی ارتش دارد و از پیرغلامان و مادحین خاندان عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> است.

مادرش به دلیل بیم از دوندگی های شناس نامه ای و با واسطه یکی از اقوام، به دلیل اصالت همدانی شان، شناس نامه وی را از همدان گرفت و به همین دلیل

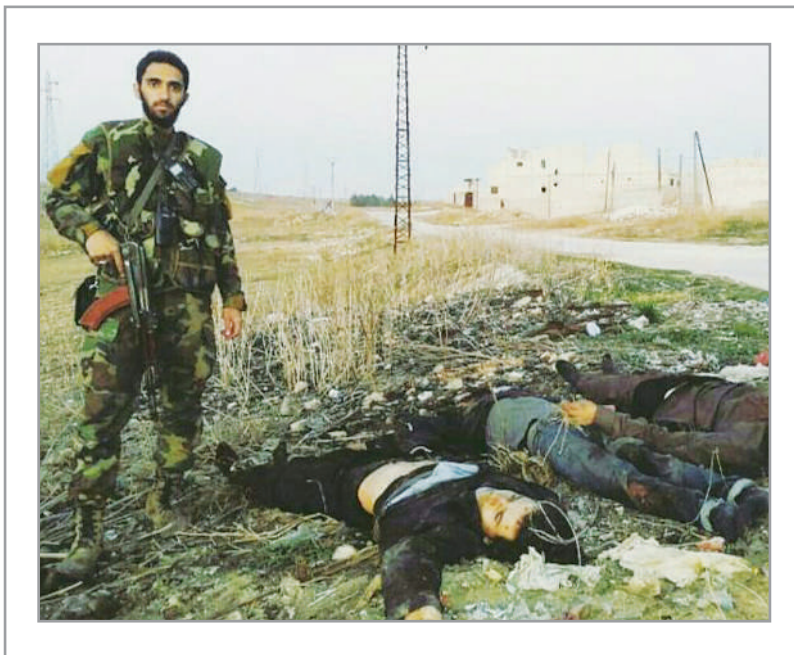
تاریخ تولد سجلی وی ۱۵ فروردین و صادره از همدان ثبت شده است.

حسین از کودکی دل داده خاندان وحی بود. از همان کودکی ارتباطی ناگسستنی با مسجد داشته و ارتباط تنگاتنگی با بچه ها و امام جماعت مسجد محل شان داشت. او از پامبیری های آیت الله مجتهدی بود و از کودکی ارتباطش را با خدا و خانه او محکم کرده بود. در کنار درس های مدرسه، به صورت آزاد درس طلبگی و حوزوی را هم می خواند. او با چاپای پدر می گذارد و در خادمی خاندان عصمت و طهارت به لباس مداحی این خاندان عزیز مزین شده و ذکر حسین<sup>(ع)</sup> زمزمه همیشگی لبش می شود. حسین

که در کنار درس علم و ادب و اخلاق در درس های مدرسه هم جایگاه ممتازی داشت پس از اخذ دیپلم در کنکور سراسری در رشته تکنسین اتاق عمل پذیرفته شد؛ اما از کودکی نگاهش به آسمان بود. او سبزی بهار را در لباس سبز پاس داری دید و برای تفسیر آرزوهایش وارد دانشگاه امام حسین<sup>(ع)</sup> شد.

حسین معزغلامی از کودکی نشان داده بود که راهش از بقیه جداست و هدفش با لباس سبز، به سرخی شهادت خواهد رسید. حسین راهش را با راه عمومی شهیدش هماهنگ می کرد. به بسیج اعتقاد ویژه ای داشت؛ به همه دوستانش گفته بود





«من اگر می‌دونستم ماشین مال اینه، دل نمی‌سوزوندم؛ اما انگار حاجی حرف دلم رو خونده باشه، یه نگاهی به من کرد و گفت «شرمنده معطل شدیا؛ ولی از اموال مردم باید محافظت کرد.»  
داشتیم می‌رفتیم که پسره حاج حسین رو صدا کرد و گفت «ببین! خیلی مردی! خیلیا...!»

#### بادب

بعد از این که از سوریه برگشت، یه شب به اتفاق به جلسه هفتگی دعای توسل پایگاه بسیج همدان رفتیم. بعد از مداحی و اتمام دعای توسل، که توسط شهید قرائت شد فرمانده پایگاه و شرکت‌کنندگان اصرار به گفتن خاطره، توسط حسین عزیز شدند؛ اما حسین قبول نکرد. بچه‌ها از من درخواست کردند که از حسین بخوام از خاطرات حضور در سوریه چند دقیقه‌ای صحبت کنه. حسین عزیزم به من گفت «دایی من نمی‌تونم برای این عزیزان که اکثرا از من بزرگ‌تر هستند، صحبت کنم. ادب اجازه نمی‌ده پیش این همه بزرگ‌تر، من که کوچک‌ترم صحبت کنم.»

#### من قول دادم

شب پنجم محرم بود. حسین گفت «میای بریم هیات؟ دعوتم کردن باید برم بخونم.» گفتم «بریم.» با خودم فک کردم شاید یه هیات بزرگ و معروفیه که یه شب محرم رو وقت می‌ذاره

شه. نیم ساعتی تو ماشین نشستیم. حسین شعرهاش رو ورق می‌زد و تمرین می‌کرد. وقتی داخل هیات شدیم، جا خوردیم! دیدم کلاسه، چهار نفر نشستند و یک نفر مشغول قرآن خوندن. بعد از قرائت قرآن، حسین شروع کرد به خوندن زیارت عاشورا و روضه. چشم‌هاش رو بسته بود و می‌خوند. به جمعیت هم هیچ‌کاری نداشت. برگشتنی گفتم «حاج حسین شما می‌دونستی این جا انقدر خلوت‌ه؟! گفت «بله! من قول دادم هرسال یه شب بیام این جا روضه بخونم. گاهی تو این مجالس خلوت که معروفم نیستن یه عنایاتی به آدم می‌شه که هیچ‌جا همچین چیزی پیدا نمی‌شه!»

و می‌ره اون جا. وقتی رسیدیم جلوی هیات، بهمون گفتن هنوز شروع نشده. حسین گفت مشکلی نداره ما منتظر می‌مونیم تا شروع

”

**وقتی داخل هیات شدیم، جا خوردیم!**  
**دیدم کلاسه، چهار نفر نشستند و یک نفر مشغول قرآن خوندن. بعد از قرائت قرآن، حسین شروع کرد به خوندن زیارت عاشورا و روضه. چشم‌هاش رو بسته بود و می‌خوند. به جمعیت هم هیچ‌کاری نداشت**

کند. او شهادت را به جنگ آورد. درست همان کتف مجروحش سرآغاز حادثه شهادتش را می‌سراید. سه تیر به چشم چپ، گونه راست و همان کتفی خورد که در فتنه ۸۸ مصدوم شده بود و وی را به شهادت رساند. به دلیل موقعیت بد حضور وی در سنگلاخ، دندان‌ها و استخوان پایش نیز هنگام سقوط به زمین شکسته و پیکروی چند ساعتی تا برگشت به نیروهای خودی روی زمین ماند. او دو روز قبل از سال‌گرد تولدش به خیل آسمانیان پیوست. هدیه خداوند در هشتم فروردین ماه به خاک سپرده شد و در جوار دوستان شیرمردش در قطعه پنجاه بهشت‌زهرای تهران آرام گرفت.

حسین<sup>(ع)</sup> گرفت و هوای حرم را در سر داشت تا فدایی حرم شود.  
حسین سه بار به سوریه اعزام شد. در سه دوره شصت‌روزه جهاد کرد و ستاره‌ای شد که در امتداد آسمان دفاع مقدس می‌شود با این ستاره‌ها راه را پیدا کرد. پدر او قبل از فروردین ۹۶ برادر شهید بود. رزمنده‌ای با ۳۲ سال سابقه رشادت در ارتش سرفراز ایران اسلامی؛ اما از تاریخ ۴ فروردین خدا به این خاندان نشان سرفرازی مدافعان حرم را نیز عنایت فرمود.  
شهید معزغلامی سه روز قبل از شهادت مجروح شد؛ اما ایستاده و مردانه جنگید تا آرزویش را صید

هر چیزی را رها کردید، بسیج را رها نکنید. حافظ قرآن بود، در دانشگاه امام حسین<sup>(ع)</sup> در مسابقات حفظ مقام اول را کسب کرده بود. همه قدم‌ها را به مقصد شهادت برمی‌داشت. محکم قدم می‌زد. آسمان، زیر نگاهش حس سنگینی داشت. او مرد روزهای خواستن بود؛ اهل معامله با خدا.  
در فتنه ۸۸، تازه ۱۵ سالش شده بود که وارد معرکه حفظ انقلاب شد تا نگذارد انقلاب به دست نااهلان بیفتند. بدجوری زخمی شد. از ناحیه کتف آسیب شدیدی دید. چند باری در پیاده‌روی اربعین وصل شده بود به آسمانیان، همان جا وعده و قرار را گذاشته بود. برات شهادتش را از مولایش





# خاک پای شهدا

وصیت‌نامه شهید مدافع حرم حسین معزغلامی

## بسم رب الشهداء والصدیقین

با یاری خدا و توسل به اهل بیت<sup>(ع)</sup> این وصیت‌نامه را می‌نویسم، ان‌شالله که بعد از مرگم باز خوانده شود. سلام بر آن‌هایی که رفتند و مثل ارباب بی‌کفن جان دادند. من خاک پای شهدا هستم؛ شهدایی که برای دفاع از اسلام رفتند و جان عزیز خود را سر اخلاص نهادند. خدا کند به مدد شهدا و دعای دوستانم مرگ من نیز شهادت قرار گیرد که به‌ترین مرگ‌هاست. بعد از مرگم به پدرم توصیه می‌کنم که مانند اربابم حسین<sup>(ع)</sup> صبر کند و بی‌تابی نکند و خوش حال باشد که در راه خدا جان دادم. و همین‌طور مادرم، به مدد اسوه صبر و استقامت در کربلا، حضرت زینب<sup>(س)</sup> صبور باشد؛ چون با گریه‌هایش مرا شرمند می‌کند. اگر به فیض شهادت رسیدم، خدای ناکرده هیچ سازمان یا ارگانی را مقصر ندانید.

هروقت به سر قبرم آمدید یک روزه از حضرت علی اکبر<sup>(ع)</sup> و یا حضرت زهرا<sup>(س)</sup> بخوانید و مرا به فیض بالای گریه برسانید. هروقت قصد داشتید خیری به بنده برسانید آن را به هیئات مذهبی به‌عنوان کمک بدهید.

از خواهران و خانواده آن‌ها طلب حلالیت می‌کنم اگر نتوانستم نقش برادری را خوب ایفا کنم. در کفتم یک سربند یا حسین<sup>(ع)</sup> و تربت کربلا قرار بدهید. تا می‌توانید برای ظهور حضرت حجت<sup>(ع)</sup> دعا کنید که به‌ترین دعاهاست. هم به خانواده و هم به دوستانم بگویم که در بدترین شرایط اجتماعی، اقتصادی و... پیرو ولایت فقیه باشید و هیچ‌گاه این سید مظلوم، آسید علی آقا را تنها نگذارید. امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نکنید و نگذارید خون شهدا پای مال شود.

این شعر بر روی سنگ قبرم حکاکی شود ان‌شالله:  
مرد غسل به جسم و سر من خرده مگیر / چند  
سالیست که از داغ حسین<sup>(ع)</sup> لطمه زخم  
سر قبرم چو بخوانند دمی روضه شام / سر خود با لبه  
سنگ لحد می‌شکنم  
اللهم الرزقنا شفاعت الحسین یوم الورد و ثبت لی  
قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین.



# سرو قمحانه\*

نگاهی به کتاب خاطرات شهید مدافع حرم حسین معزغلامی

مصطفی عیدی

کتاب سرو قمحانه جلد یازدهم مجموعه مدافعان حرم، با قلم نویسندگان سبحان خسروی، سیدمحسن پیام و علی رضا نجفی است که با محوریت زندگی نامه شهید مدافع حرم حسین معزغلامی به رشته تحریر درآمده است. در این کتاب، که به همت موسسه فرهنگی و پژوهشی مبین یگان امام علی<sup>(ع)</sup> و نشر مقاومت در قطع رقعی چاپ و در پاییز ۱۳۹۷ وارد بازار کتاب شده است، خاطرات پاسدار شهید مدافع حرم حسین معزغلامی با ۸۸ عنوان خاطره از خانواده، دوستان و هم‌زمان شهید روایت شده است و در پایان وصیت نامه شهید و تصاویری از او کتاب را کامل می‌کند. خاطراتی که از لحظه تولد، دوران کودکی و نوجوانی تا حضور شهید در سوریه را به مخاطب ارائه می‌دهد.

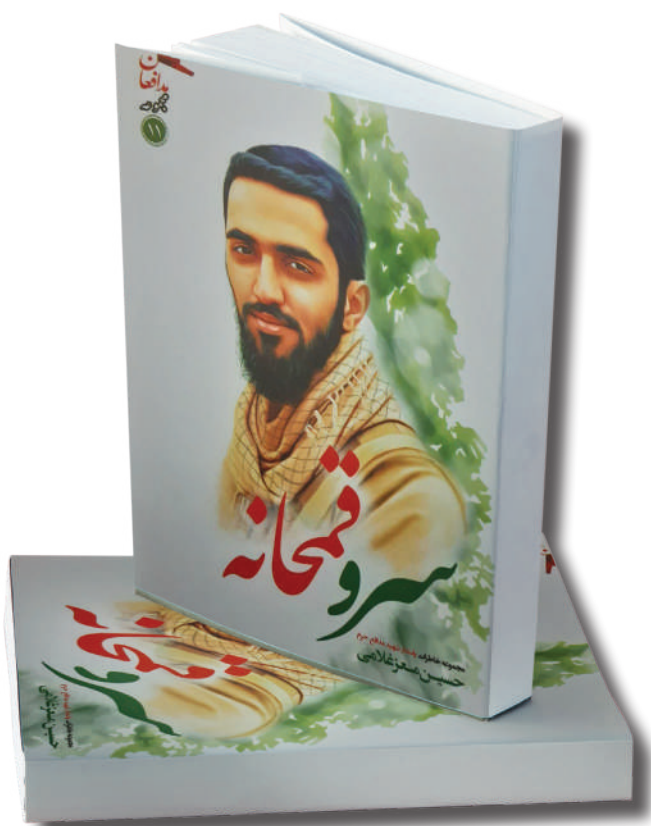
## در بخشی از کتاب می‌خوانید:

شهید حسین معزغلامی خصوصیات اخلاقی زیادی داشت؛ اما یک ویژگی او از همه بارزتر بود؛ ایستادگی در شهر قمحانه.

قمحانه شهری راه‌بردی در شمال حماه که در فروردین سال ۱۳۹۶ با حمله گسترده جبهه النصره و دیگر تکفیری‌ها مواجه شد و تا مرز سقوط پیش رفت. حسین و یارانش مانند سرو ایستادند و مانع تحقق این امر شدند. قمحانه که سقوط می‌کرد به تبع آن شهرحماه، که شاه‌راه اصلی در کشور سوریه به شمار می‌رود هم سقوط می‌کرد و تجزیه سوریه قطعاً رخ می‌داد، در این صورت خون‌های ریخته شده شهدای مدافع حرم پای‌مال می‌شد. این جاست که نقش حسین و رفقای شهیدش نمود پیدا می‌کند.

## \*پی‌نوشت:

نام منطقه‌ای مسکونی در حلب سوریه



# معمار هنر انقلاب اسلامی

معرفی مستند پیرامون شهید سید مرتضی آوینی

منیره سادات سجاسی

و گروهش تولید کردند. اولی درباره تأثیرات انقلاب اسلامی در لبنان و دومی درباره جنگ در بوسنی بود که نخستین مستندها در این موضوعات محسوب می‌شوند.

آقامرتضی مستندسازی را ادامه داد و نسبت به سنگ‌اندازی‌ها، بی‌توجه و مقاوم بود. بعدها، همین رویه را در حوزه هنری و سردبیری ماه‌نامه سوره، مجمع هنرمندان مسلمان، دفتر مطالعات دینی هنر و واحد تلویزیونی حوزه هم ادامه داد. به‌گونه‌ای که تمام قد مقابل جریان‌های شبه روشن‌فکری داخلی و سیاست‌مدارانی که میانه‌ای با تفکر دینی و فرهنگ مقاومت نداشتند ایستاد و تصویری مانا از پایداری برابر جریان نفاق به نمایش گذاشت.

تفکر آوینی، دیدنی است، خواندنی است و خواستنی؛ چراکه مثل یک کلاس درس، حرف‌های فراوانی برای جویندگان حقیقت دارد. شخصیت مظلومی که کم‌تر به همه ابعاد آن پرداخته شد و همین، اوج تفکر بلند او را در سایه‌ای از بی‌اطلاعی و کم‌نامی، مبهم و ناشناخته نگه داشت. آوینی الگویی است شفاف و ماندگار برای جوانانی که می‌خواهند برای اسلام و ایران مجاهدانه تلاش کنند؛ اما جریان‌های منافق داخلی، پیوسته با گذاشتن چوب‌لای چرخ کار آن‌ها، سعی در نامیدکردن‌شان دارند و می‌خواهند آن‌ها را سرچای‌شان بنشانند. آوینی، تجلی آتش به اختیار است، تجلی عشق به ولایت، جوشش تعهد و انسانیت. برای آوینی باید خستگی‌ناپذیر نوشت؛ این چند خط، فقط عرض ارادتی کوتاه به این سردار هنر انقلابی و فرهنگ ایرانی-اسلامی است که در ادامه مخاطبان را برای شناخت بیش‌تر پدر مستندسازی انقلابی، به تماشا و تفکر در مستندهای زیر دعوت می‌کند.

و کاسب و... به فرمان امام خمینی<sup>(ره)</sup> به سمت مرزها سرزیر شدند تا جلوی تجاوز صدام و حزب بعث بایستند، آقامرتضی هم با گروهش راهی جبهه‌ها شدند و سند مظلومیت و مقاومت و اقتدار این انقلاب و مردم انقلابی‌اش را به تصویر کشیدند. «روایت فتح» مستندی است که پوسته‌اش جنگ است؛ اما مغزش حقیقت حیات، اوج و عروج معنوی انسانیت... در آن زمان غیر از روایت فتح که هرشب جمعه پخش می‌شد و چند دقیقه خبری که در ساعت ۱۴، سیمای جمهوری اسلامی درباره جبهه‌ها اعلام می‌کرد، آن هم به شرط وجود عملیات جدید در جبهه، خبری از دفاع مقدس در تلویزیون پیدا نمی‌شد. این روایت فتح بود که کار زینبی انجام داد و نبرد حسینی‌رزمندگان را در قاب مستند ماندگار کرد. بیش‌تر زحمتش هم برای خود آقامرتضی بود؛ از حضور در جبهه‌ها برای مصاحبه و توجیه فیلم‌بردار تا نوشتن متن گفتارها، خوانش آن‌ها و چسباندن‌شان به نگاتیوها روی میز تدوین. آن هم با امکانات آن موقع که نگاتیوها برش می‌خورد و صداها روی آن چسبانده می‌شد. این حجم کار برای مستندی که هر هفته باید به پخش سیما می‌رسید بسیار طاقت‌فرسا بود. همین پرکاری، خواب را از چشمان او فراری می‌داد و تازه نیمه‌های شب وقتی اشک‌هایش روی سجاده جاری می‌شد و توان و توفیق برای کار شهدا و مبارزه با استکبار را از خداوند تمنا می‌کرد، قلمش روی کاغذ جان می‌گرفت. مجموعه مستند «حقیقت» از دیگر کارهای مرتضی آوینی در این سال‌ها بود. بعد از دفاع مقدس در دور جدید فعالیت‌های گروه روایت فتح، مجموعه مستند «شهری در آسمان» را ساخت که روایتی از حماسه و مظلومیت خرمشهر و مردم آن بود. «نسیم حیات» و «خنجر و شقایق» از جمله مستندهای برون‌مرزی‌ای بودند که شهید آوینی

از سید شهیدان اهل قلم نوشتن سخت است؛ از کسی که متن گفتارهایش آن قدر زنده‌اند که زمان، هرگز اجازه نیافت تا غبار و حجاب خود را پس از حدود سی سال روی آن بنشانند. از صدایی که سال‌ها کسی نمی‌دانست از کدام حنجر پاک، دل‌ها را کربلایی می‌کند. چراکه به خواست آقامرتضی، برنامه‌هایی که گروه روایت فتح می‌ساخت، تیتراژ پایانی نداشت تا مشخص نشود چه کسانی در ساخت مستندها همکاری کرده‌اند. نظرش این بود که اگر کار برای رضای خداست، کننده‌اش گم‌نام باشد به اخلاص نزدیک‌تر است و راز این صدا در همین اخلاص است.

آقامرتضی یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین رویش‌های انقلاب است که به گفته خودش، انقلاب اسلامی، انقلاب درونی او بود و آشنایی‌اش با امام خمینی<sup>(ره)</sup> که از طریق یک نوار کاست اتفاق افتاد، او را عاشق و امام را برایش معشوق کرده بود. هرچند که همان موقع هم که آقامرتضی را «اکامران» صدا می‌زدند، اهل اندیشه بود و در جست‌وجوی پاسخ سوال‌هایش؛ ولی هیچ جواب قانع‌کننده‌ای میان کتاب‌های فلاسفه غرب نمی‌یافت. همان روزها، در کنار مطالعات متفاوتش، فراوان قرآن می‌خواند و بعدتر نهج‌البلاغه. آقامرتضی مهندسی بود که مدرک معماری را از دانشگاه تهران گرفته بود. به‌خاطر مدرکش فکر می‌کرد که به‌ترین فرصت برای خدمت به انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی باشد. وارد جهاد شد و به مناطق محروم رفت. اما رفت‌وآمد به مناطق کم‌برخوردار، او را به یک نیاز اساسی‌تر رساند و آن مستندسازی بود. مستندهایی که سفیری بشود برای اطلاع مسئولین و سایر مردم از این مناطق. این شد که دست‌به‌کار شد و «هفت قصه از بلوچستان» و «خان‌گزیده‌ها» را جلوی دوربین برد. بعدتر که پیر و جوان و معلم و دانش‌آموز



## مستند «آقامرتضی»



مطالعات هنر به‌عنوان اولین دفتر مطالعات نظری پیرامون هنر برای دین به‌منظور ساختار بندی مبانی گفت‌وگو انقلاب و هنر انقلابی، اختلافات شهید آوینی با محمدعلی زم، تشکیل مجمع هنرمندان مسلمان، مقابله با جریان شبه روشن فکری غرب زده و... می‌پردازد. آقامرتضی در قسمت پنجم، سری به سمینار سینمای پس از انقلاب، که یکی از مهمانان محوری آن

شهید آوینی بود می‌زند، سپس علل و نحوه ساخت مستند «خنجر و شقایق» را شرح می‌دهد و در نهایت با ماجرای توییح ماه‌نامه سوره به دلایل واهی ختم می‌شود. قسمت ششم این مستند به مطالبه حضرت آقا برای پخش دوباره روایت فتح و البته ممنوعیت‌های عجیب و غریبی که برای شهید آوینی گذاشته شد می‌گذرد. مثلاً ورود به سازمان صداوسیما برای شهید آوینی ممنوع شده بود! حتی پخش صدای او از صداوسیما ممنوع کرده بودند! قسمت هفتم از این مجموعه، خستگی ناپذیری و پرکاری شهید آوینی را مطرح می‌کند و در ادامه به حضور شهید آوینی در یازدهمین جشنواره فیلم فجر به‌عنوان داور اشاره می‌کند و سرانجام با شرح آخرین هفته حیات‌مادی سیدمرتضی آوینی، پایان می‌یابد. آخرین قسمت از این مجموعه مستند وزین، به ماجرای شهادت آقامرتضی می‌پردازد. «آقامرتضی» به تهیه‌کنندگی مهدی مطهر و کارگردانی سیدعباس ابراهیمی در هشت قسمت حدوداً ۴۵ دقیقه‌ای تولید شده است.

بدون شک «آقامرتضی» جامع‌ترین مستندی است که تاکنون برای شناخت شهید آوینی ساخته شده است؛ مستندی که شهید آوینی را بدون نقاب از قبلی انقلاب، که رویه‌ای متفاوت داشت تا بعد انقلاب و دفاع مقدس و شهادتش دنبال می‌کند. پخش این مستند هشت قسمتی حواشی فراوانی داشت و اعتراض‌هایی را به‌همراه آورد؛ بخشی از این اعتراض‌ها از سوی افراد محتاطی بود که اصرار دارند همه انقلابی‌ها حتماً از بطن مادر انقلابی باشند! از این‌که نشان داده شود یک شخصیت انقلابی در گذشته خود متفاوت بوده هراس دارند؛ درحالی‌که این نقطه قوت انقلاب است و همان دم مسیحایی است که بارها حاج قاسم از آن در سخن‌رانی‌های خود یاد کرد. انقلاب، فقط در اجتماع و سیاست خارجی نبود؛ انقلاب در نفوس بود، در جان‌ها، در قلب‌ها. این آحاد ملت بود که رو به سوی خدا کرد و تمنای حاکمیت اسلام را داشت. در این مستند با ده‌ها نفر از دوستان و هم‌کاران شهید آوینی مصاحبه شده است.

آقامرتضی در قسمت اول به نوجوانی و جوانی شهید آوینی می‌پردازد و همین‌طور ماجرای غزاله علی‌زاده و بعد هم انقلاب آوینی و ورود به جهاد سازندگی. در قسمت دوم بیش‌تر به ویژگی‌های اخلاقی شهید پرداخته می‌شود؛ زاویه دید متفاوت شهید آوینی و رئیس وقت صداوسیما، دیدار آقامرتضی با حضرت امام خامنه‌ای در سال ۱۳۶۵ هم از دیگر موضوعات مطرح شده در این قسمت است. سومین قسمت آقامرتضی شامل حضور مرتضی آوینی در حج خونین سال ۱۳۶۶، قبول قطع‌نامه ۵۹۸ و عکس‌العمل شهید آوینی به آن، رحلت امام خمینی (ره) در خرداد ۱۳۶۸، ماجرای به تعطیلی کشاندن روایت فتح، حضور شهید آوینی در حوزه هنری و سردبیری مجله سوره است. چهارمین قسمت این مجموعه به اثرگذاری مرتضی آوینی با چاپ مجله سوره در جریان انقلابی کشور، تأسیس دفتر

## مستند «سلام مرتضی»

این مستند بیش‌تر به زیبایی‌شناسی و بحث‌های تخصصی‌تر از نگاه کارشناسان سینما اولویت داده است. «سلام مرتضی» به افرادی از جمله حسین معززی‌نیا، علی‌رضا علی‌نقی، آنتونیا شرکا، محمدرضا محمدی‌نجات، رضا درست‌کار، امید روحانی، محمدعلی طایی، رضا میرکریمی و... پرداخته است. از ویژگی‌های این مستند صحبت‌های سجاد آوینی، فرزند شهید آوینی است که به نقل خاطراتی از پدرش می‌پردازد. این مستند به تهیه‌کنندگی ناهید دل‌آگاه و کارگردانی علی‌رضا پوریوسف در ۵۳ دقیقه تولید شده و مجری طرح آن خانه فیلم و تجربه است.



## مستند «روایت شیدایی»



«روایت شیدایی» تقلیدی است از آوینی برای آوینی. در این مستند متن گفتار محور، راوی سعی کرده با خوانشی از متنی، که شبیه به مکتوبات سیدمرتضی آوینی نوشته شده، شهادت شهید آوینی را روایت کند. این مستند کوتاه که باز هم به سبک شهید آوینی هیچ تیتراژی ندارد، نه دقیقه است و به‌عنوان مطلع آشنایی، گزینه خوبی برای کسانی است که هیچ شناختی از سید شهیدان اهل قلم ندارند.

دو مستند «ماجرای شهید آوینی» (به تهیه‌کنندگی انسیه شمس‌اللهی و گزارشگری لیلا علاقه‌مند، پخش شده از رادیو صبا) و «نشان» (به تهیه‌کنندگی نازنین حاج‌سیف‌الله، پخش شده از رادیو فرهنگ) هم از دیگر مستندهایی هستند که درباره شهید آوینی ساخته و از رادیو پخش شده‌اند. ساخت مستندهای «کامران» و «آن» هم فرار است در آینده نزدیک به اتمام برسد و از سیما پخش شود.



«بشنوید اصول زندگی را از زبان شهید آوینی»



## جندي العقيلة

حوار مع والدة الشهيد المدافع عن العتبات حسين معزغلامي

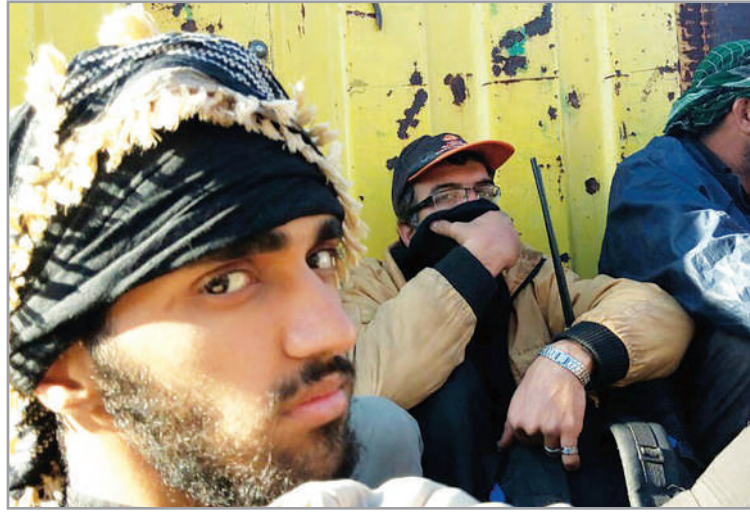
كريم طرفي

الدموع، لكنني صمتت ولم أقل شيئاً. ولكن خلافاً لما قمت به، قامت ابنتي الكبيرة بتوبيخه وقالت له: «إذا ضربك شخص ما مرة أخرى ورجعت إلى المنزل باكياً، فسوف تتلقى الضرب مني أيضاً لكي تتعلم الدفاع عن حقوقك!». وكانت هذه آخر مرة عاد فيها حسين إلى المنزل بهذه الحالة. كان من المهم جداً بالنسبة له أن يحافظ على شخصيته وشخصية الآخرين. أتذكر ذات مرة جاء ابن عمه المراهق إلى منزلنا.

كان ابني يبلغ من العمر ١٥ شهراً عندما تم نقل زوجي إلى طهران وقاعدة قصر فيروزه، فقد ترعرع حسين في طهران. كان له منذ الصغر سلوك وشخصية خاصة. على الرغم من أنه كان الوحيد والعزيب من قبل عائلته وأقاربه؛ لكنه كان متقدماً كثيراً عن عمره ولم يتزعزع ويشد عوده بشكل خاطئ. ربما كان عمره أربع سنوات عندما عاد ذات يوم إلى المنزل وهو يبكي. لقد تعرض للضرب على يد ابن جازنا. تألم قلبي بشدة لرؤيته وهو يذرف

تم نقل الحاج إلى قاعدة أميدية الجوية بالقرب من الأهواز في عام ١٣٧١، وانتقلت أنا والفتيات معه أيضاً. ولد حسين في نفس القاعدة، فقد تردد صدى بكائه في اليوم الأول من شهر فروردين عام ١٣٧٣ في المستوصف، بالتزامن مع صوت أذان الظهر. حصل الحاج على شهادة ميلاد حسين من مدينة همدان عن طريق أحد أقاربه، ولهذا السبب تم تسجيل تاريخ ميلاده في ١٥ فروردين.





طلب حسين منه بأدب شديد أن ينتظر أمام الباب، ثم جاء إلي والبنات وقال: حافظن على حجابكن، عندنا صيف غير محرم. وذات مرة ذهب إلى متجر بيع الموطية، فأعطاه صاحب المتجر موطية هي أكثر سعراً مما دفعه من مال حيث كان الاختلاف الشعر بين نوعي الموطية ٣٠٠ تومان ولم ينتبه للأمر إلا عندما كان في المنزل، لذا؛ عاد إلى المتجر ودفع ما تبقى عليه من سعر الموطية قبل أن يفتح الموطية ويأكلها. ولهذا بدأ صاحب المتجر يود حسين كثيراً وأصبحوا أصدقاء فيما بعد، فصاحب المتجر هذا كان يصرخ في تشييع جنازته: وصل حسين إلى هذه الدرجة الرفيعة، لأنه لم يأكل مال الحرام بأي شكل من الأشكال! أمضى حسين تعليمه في غرب طهران وبالقرب من جادة فردوس. وفي نفس الوقت الذي كان فيه في المدرسة الثانوية، كان تلميذ غير رسمي في مدرسة آية الله مجتهدى لمدة عامين. كان ممن يرتادون المسجد باستمرار، ونشط في مسجد قمر بني هاشم حوالي ١٣ سنة. وخاصة قبل عامين أو ثلاثة أعوام من استشهاده، فقد كان يركز على الأنشطة الثقافية التي تقام في المسجد.

كان أحد أحلامه أن يصبح عنصراً بالحرس الثوري. وعلى الرغم من قبوله في الجامعة بفرع مهم، إلا أنه لم يذهب. وأخيراً اجتاز الامتحان في جامعة الإمام الحسين<sup>(٢)</sup> والتحق بالحرس الثوري منذ أن كان عمره ١٨ عاماً. وكان ذلك بالتزامن مع بداية الفوضى في سوريا. منذ البداية الأحداث كانت لدينا جميعاً متابعة لأخبار سوريا. كنا نعلم جيداً أننا إن لم نقاوم العدو خارج حدودنا، فسنضطر عاجلاً أم آجلاً إلى مواجهته في كرمنا شاه وهمدان. وأراد حسين الذهاب إلى سوريا منذ ذلك الحين. كنا نعلم أيضاً بأنه يتوجب عليه الذهاب إلى هناك؛ لكن والدين، حتى لو أرادوا ذلك، فإن عواطفهم ستظل تتعارض مع منطقتهم. لا سيما نحن، حيث إن الحسين كان ابننا الوحيد. لقد أحببناه وبذلنا كل ما في وسعنا لكي لا يحدث له أي مكروه. إننا حاولنا أحياناً منعه من القيام بدوريات الباسيج ليلية. كنا نبحث باستمرار عما يود حسين أن نفعله له، أو الطعام الذي يود أن نحضره له، أو ما يحتاجه حتى نتمكن من توفيره له بأقرب فرصة. كان يعرف حسين بأن كل هذا هو نتيجة حباله وتعلقنا به، وهذا ما ظهر في احترام الكبير من قبل والده تجاهه. إننا حاولنا تزويجه أيضاً كي يتمسك بالحياة أكثر؛ لكن حسين كان يتهرب ويبحث باستمرار عن طريقة لتقليل هذا التعلق.

هذه الأشياء هناك، لكن أنا لذي القدرة المالية، فأشتريتها بنفسى كي لا أستخدم المعدات الموجودة هناك». كما اشترى من أمواله حوالي مائتي ألف تومان قفازات للمقاتلين المدافعين عن العتبات المقدسة. في المرة الأولى التي ذهب فيها حسين إلى سوريا، كان الأمر صعباً للغاية بالنسبة لنا. كنا نعد الدقائق لعودته. وأخيراً، اتصل ذات يوم وقال إنه سيعود ليلة الثلاثاء. لم تسعفنا أقدامنا للوقوف لسماع هذا الخبر وكنا نستعد لعودته. وكان من المفترض أن تهبط رحلته يوم الثلاثاء في الساعة الثالثة منتصف الليل؛ لكننا كنا قلقين للغاية لدرجة أننا كنا نجلس في صالة مطار الإمام الخميني<sup>(٥)</sup> في الساعة العاشرة ليلاً وبأيدنا سلة كبيرة من الزهور. قرأت القرآن والأذكار كل تلك الساعات الخمس حتى رأيته أخيراً على الدرج يترجل نحونا.

”  
إننا حاولنا أحياناً منعه من القيام بدوريات الباسيج ليلية. كنا نبحث باستمرار عما يود حسين أن نفعله له، أو الطعام الذي يود أن نحضره له، أو ما يحتاجه حتى نتمكن من توفيره له بأقرب فرصة

وعن ذهابه إلى سوريا كان يتحدث دائماً معنا وكنا نعارض ذهابه، فيقول: «إذا لم أذهب أنا، فمن الذي يجب أن يذهب؟» وفي النهاية نجح في الحصول على ما يريده ووافقنا على ذهابه. في المرة الأولى التي تم إرساله فيها إلى سوريا، ذهب إلى شارع جمرك قبل يوم من مغادرته واشترى لنفسه حقيبة ظهر وزى عسكري، قلنا له: «ألم يعطوكم هذه الأشياء هناك؟»، قال: «يعطوننا





٢٢

بعد رحيل حسين، كان علي أن أتابع باستمرار القنوات الإخبارية للمدافعين عن العتبات. ومع كل هذا القلق، لم أفكر قط في استشهاد حسين. فكرة أن أكون على قيد الحياة وأن الحسين ليس علي قيد الحياة كانت قاتلة بالنسبة لي أيضاً!

قصارى جهده حتى لا يظهر حتى ولو القليل من الألم والضعف على وجهه حتى لا يضعف معنويات الآخرين». وكانت مهمته الأخيرة مختلفة عن المرتين السابقتين؛ لقد أصبح شخصاً مختلفاً، وكنت قلقة عليه بشكل غريب. ولم يسمح لنا بالذهاب معه إلى المطار. وبينما كان يغادر التفت إلي وقال: «أمي، أستحلفك بالله إن لا تبكي!» لقد انقصر قلبي لرؤية وجه حسين في تلك اللحظة وما قاله، كانت هالة من النور تملو وجه حسين، كان يقول دائماً لا بد من إن تكون عدد رحلاتي ثلاث مرات وهذه المرة كانت الثلاثة في رحلاته إلى سوريا....

بعد رحيل حسين، كان علي أن أتابع باستمرار القنوات الإخبارية للمدافعين عن العتبات. ومع كل هذا القلق، لم أفكر قط في استشهاد حسين. فكرة أن أكون على قيد الحياة وأن الحسين ليس علي قيد الحياة كانت قاتلة بالنسبة لي أيضاً! لم يكن راحة، لا في الليل ولا في النهار. كنت أحلم كل ليلة بتشجيع جنازة ضحمة ليس شهيداً حسين، وكان هذا الحلم يتكرر كل ليلة، إلى أن في الأيام الأخيرة حلمت في إحدى الليالي بأن أحد الشهداء، الذي عرّف عن نفسه باسم «حسين بواس»، أحضر لي ملابس حسين. عندما استيقظت، كاد قلبي يخرج من صدري. تتبعت وسألت عن اسم حسين بواس وقد عرفت بأنه من الشهداء الإيرانيين الذين منقطة خان طومان السورية. ومنذ ذلك الحين وأنا أصبحت متوترة للغاية لدرجة أنني كنت أضع الهاتف المحمول على قلبي ليلاً كي أكون على علم بالرسائل التي يمكن أن يرسلها حسين.

تحدثنا في عيد الأم ورأس السنة وهنأنا بالمناسبتين. ظل يقول على الدوام لا داعي للقلق علي؛ لكن قلقي الأمومي لم يكن دون سبب، فلم يكن حسين من أهل هذه الدنيا، فقد كان عازماً على الرحيل منها. مثل حمامة عالقة في قفص، رفرق كثيراً بجناحه إلا أن تحرر من قيد هذه الدنيا؛ وذلك بعد ثلاثة أيام من عيد ميلاده. أصابت ثلاث رصاصات عينه اليمنى وخذته الأيمن وكتفه. وبسبب طبيعة الأرض الحجرية، كسرت أسنانه وعظام ساقه أيضاً عند سقوطه على الأرض.



ونحن نذرف الدموع لسماها. وفي المرة الثانية التي عاد فيها من سوريا، جاء دون سابق إنذار. وبعد استشهاد حسين، تحدث رفيقه عن المهمة الثانية وقال: «في المرة الثانية التي جاء فيها إلى سوريا، أصيبت يده في إحدى العلامات بالشظايا. كنا نظن جميعاً أن حسين سيعود كعادة المصابين إلى الخطوط الخلفية ليتعافى من الإصابة؛ ولكن على عكس ما ذهبنا إليه، جلس حسين بهدوء شديد ودون وجود أي علامة ألم على وجهه في الزاوية وبدأ في إزالة الشظايا من يده بمقص الأظافر. كان يقول حسين بأنه لا يستطيع العودة إلى الخلف لأن هنالك الكثير من العمل يجب القيام به. ثم ضمد يده وقام. ولأنه كان قائدنا، فقد بذل

لا أتذكر على الإطلاق كيف وصلت إلى مخرج الركاب وعانقت حسين في تلك اللحظة. لا أعرف كم مرة قبلت وجهه واحتضنته؛ لكنني لا أنسى الحزن الذي كان في نظراته عندما وقعت عيناه على سلة الزهور. كان مستاء من رؤية الورد. بنظراته كان يتوسل إلينا أن نبعث سلة الزهور عن باب خروج الركاب. لكن لاحقاً، عندما سألته عن سبب حزنه، قال: «كان لدينا في رحلتنا عدد من الشهداء، وكنت أخشى أن يراكم أهالي هؤلاء الشهداء وأن يرون سلة الزهور تلك ويشعرون بالحزن والحسرة لفقد أبنائهم». كل حماسنا لعودة حسين اختفت من سماع هذا الخبر. عندما وصلنا إلى المنزل ولغاية أذان الفجر، سرد حسين لنا ذكريات حلب الميريرة ورفاقه الشهداء



# بهار طبیعت و بهار معنویت

رهبر انقلاب اسلامی:

تبریک عرض میکنم

به همه‌ی ملت عزیز ایران عید نوروز و سال جدید را  
که امسال با ماه مبارک رمضان و بهار دلها و بهار معنویت  
همراه شده است... آرزو میکنم بهره‌مندی ملت ایران را از هر دو بهار،  
هم بهار طبیعت و هم بهار معنویت.



# شرط جهش تولید

اگر ما این توفیق را پیدا کنیم که همّت مردم  
سرمایه‌ی مردم، ابتکار مردم، حضور جدّی  
آحاد مردم را در عرصه‌ی اقتصادی وارد  
کنیم، در واقع یک بسیج مردمی در  
امر اقتصاد بکنیم، تولید هم  
میتواند به جهش برسد.

رهبرانقلاب اسلامی  
۱۴۰۳/۰۱/۰۱

